

قرآن و رمز جاودانگی

درآمد

میان تمام اسامی و یا صفات این کتاب آسمانی نام «قرآن» بیشتر از نامهای دیگر این کتاب در سراسر گیتی رواج یافته است، خداوند سبحان خود این کتاب را قرآن نامید، چنانکه در همان سالهای نخستین نزول فرمود: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ، فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ»^۱ و یا فرمود «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِيمٌ، فِی کِتَابٍ مَّکْنُونٍ»^۲

در مورد تلفظ و اشتقاق و معنی این کلمه بین صحابه، تابعین، علمای مسلمان و مستشرقین قرآن شناس اتفاق نظر وجود ندارد. برخی آن را با «همزه» یعنی «قرآن» می گویند و بعضی بدون «همزه» یعنی «قران» می خوانند.

آنها که «قرآن» را مهموز می دانند دو معنی برای آن قائلند گروهی گویند «قرآن» بروزن «رُجْحَان» از قرائت مصدر قَرَأَ یَقْرَأُ به معنی «خواندن» آمده است. به عبارت دیگر اسمی است برای آنچه خوانده می شود.

و گروه دیگر می گویند: «قرآن» مصدر یا صفتی است برای قَرَأَ از باب نَصَرَ و فَتَحَ به معنی «جمع کردن» و مناسبت آن این است که حروف و کلمات و آیات و سوره ها همه در آن جمع آمده است و یا اینکه حقایق و احکام و معارف و تعالیم عالیه دینی که در کتب پیشین پراکنده بود در این یک، مجموع شده و بهم پیوسته است.

^۱ - بروج / ۲۱ و ۲۲

^۲ - واقعه / ۷۷ و ۷۸

ما تفتی، برای سگری، علیاً حالی از صحت است.
 تفاوت نسخه‌های قرآنی
 قرآن و معنی، جهت تربیت و هدایت انسان است.

نظرات دیگری از علمای مسلمان و نیز خاورشناسان در معنای این کلمه آمده است، اما روح و لب همه این موارد این است که در واقع قرآن به معنی «قرائت» به کار رفته است و در معنی «قرائت» توسعی هست که شامل همه موارد می‌شود.

آنچه از آن سخن می‌گوییم در زمان جاهلیت معروف عرب نازل شد، عربی که دختران را زنده به گور می‌کرد و از افتخاراتش شرب خمر، زنا و قتل و غارت بود، و از دیگر سو ادبیات عرب در اوج فصاحت و بلاغت سیر می‌کرد و در این فضا بود که زشتیهای جاهلی با زیباترین شکل ادبی در فرهنگ آن روز رواج می‌یافت.

براستی «قرآن» چگونه کتابی است؟ آیا در این جامعه تنگ و تاریک که ظلمت و تاریکی با آن ادبیات زیبا ترویج می‌شد، قرآن کتابی هست که هستی شمول باشد و مکان و زمان نشناسد؟ ارزش قرآن در چیست؟ چگونه و به کجا هدایت می‌کند؟ چه خصلتهایی دارد؟ چگونه است که بعد از نزول این کتاب، علمای مسلمان و غیرمسلمان در اقصی نقاط جهان، در جوانب مختلف این کتاب سخنها گفته و نکته‌ها نوشته‌اند؟

جهت پاسخ به این سئوالات و هزاران سؤال دیگر باید به شهر علم رفت و برای ورود به شهر علم یقین باید از دروازه آن وارد شد «انا مدینه‌العلم و علی بابها» لذا به محضر امیرالمومنین (ع) شرفیاب می‌شویم و از حضرتش می‌خواهیم تا از ارزش قرآن، ویژگیهای آن، شیوه‌های هدایت قرآن، جامعیت آن و مطابقت قرآن با فطرت بفرماید و فرمودند:

ارزش قرآن
 تَفَقَّهُوا لِحَدِيثِ

و تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رِبْعُ الْقُلُوبِ، وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ، وَ أَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ.^۲ (خطبه ۱۱۰)

عاشق دوا دارد

سودمندتر
 له داستانها

۱ - جهت اطلاع از تمامی نظرات بیان شده در مورد لفظ، اشتقاق و معانی «قرآن» به کتاب «تاریخ قرآن» دکتر محمود رامیار ص ۱۲ تا ۲۳ رجوع کنید.

۲ - أَنْفَعُ الْقَصَصِ: سودمندترین بیان و تذکار

وَأِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ^۱ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَفْنَى^۲ عَجَائِبُهُ^۳، وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ^۴، وَلَا تُكْشِفُ^۵ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهٖ. (خطبه ۱۸)

تاریک‌ها

نکته‌ها

حکم دین

۱. «با قرآن آشنا شویم و عالی‌ترین فهم خود را در شناخت آن بکار بیندازیم. ۲. با نور قرآن بیماریهای فکری و روانی خود را شفا بدهیم. ۳. با این آشنایی و شناخت و استشفاء در دل‌های خود بهار همیشگی به وجود بیاوریم. ۴. آشنایی با قرآن و آموزش آن، یعنی آشنایی و آموزش انسان دربارهٔ جان شیفته کمال خود. قرآن کتابی است که اگر تدبر و فهم عالی خود را با درونی پاک در تعلم و دریافت آن به کار بیندیم، به طور قطع همهٔ واقعیات مربوط به انسان را (چه در منطقهٔ آنچنانکه هست چه در منطقهٔ آنچنانکه باید) از آن قرآن دریافت نموده و خواهیم پذیرفت»^۶.

۵. در مورد اینکه فرمود «ظاهر قرآن زیبا و شگفت‌انگیز است و باطنش عمیق، یعنی قرآن همهٔ مسایل نهائی مربوط به انسان و جهان را در آیاتی که کلمات و جملات آن بسیار ساده و زیبا است، مطرح نموده است»^۷.

۶. در ادامه به این اعجاز قرآن اشاره دارد که قرآن کریم فوق تغییرات و دگرگونی‌هایی است که در جوامع انسانی بروز می‌کند، یعنی شگفتی‌های قرآن پایان ندارد و هیچ ظلمتی از ظلمتهای بشری بدون کمک از آن مرتفع نخواهد گشت^۸.

۱- اُنِيقٌ: زیبا

۲- لَا تَفْنَى: تمام نمی‌شود

۳- عَجَائِبُهُ: مطالب شگفت‌آور

۴- غَرَائِبُ: اسرار نهفته

۵- لَا تُكْشِفُ: برطرف نخواهد شد، زدوده نشو

۶- محمدتقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۴۶.

۷- برای نمونه می‌توانید به آیات ۱۱ تا ۱۶ سورهٔ انبیاء مراجعه کنید.

۸- همان، ج ۴، ص ۲۶۸ و ۲۶۹.

ویژگیهای قرآن

فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ^۱، وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ. حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ

أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُمْ^۲، وَ ارْتَهَنَ^۳ عَلَيْهِمْ أَنْفُسَهُمْ، أَتَمَّ نُورَهُ، وَ أَكْمَلَ (اکرم) بِهِ دِينَهُ، وَ قَبَضَ^۴ نَبِيَّهٗ (صلی الله علیه و آله وسلم) وَ قَدْ فَرَعَ^۵ إِلَى الْخَلْقِ مِنْ أَحْکَامِ الْهُدَى بِهِ. فَعَظَّمُوا مِنْهُ (سُبْحَانَهُ) مَا عَظَّمَ

مِنْ نَفْسِهِ، فَإِنَّهُ لَمْ يُخْفِ^۶ عَنْكُمْ شَيْئاً مِنْ دِينِهِ، وَ لَمْ يَتْرِكْ شَيْئاً رَضِيئَةً أَوْ كَرِهَةً إِلَّا وَ جَعَلَ لَهُ عُلَمَاءَ بَادِيًا^۷، وَ آيَةً مُحْكَمَةً، تَزَجُرُ عَنْهُ، أَوْ تَدْعُو إِلَيْهِ. (خطبه/۱۸۳)

كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ^۸ نَاطِقٌ لَا يَغِيَا^۹ لِسَانَهُ، وَ يَبِيْتُ لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ، وَ عِزٌّ لَا تُهْرَمُ^{۱۰} أَعْوَانُهُ. (خطبه/۱۳۳)

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيْنَ خَيْرٍ وَ شَرٍّ، فَخَذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا، وَ اصْدَفُوا^{۱۱} عَنِ سَمْتِ الشَّرِّ تَقْصِدُوا^{۱۲}. (خطبه/۱۶۷)

وَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعْظُ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ، فَإِنَّهُ «جَبَلَ اللَّهُ الْمُتَمِينُ» وَ سَبَّهَ الْأَمِينُ، وَ فِيهِ رِبْعُ الْقَلْبِ، وَ يَتَابِعُ^{۱۳} الْعِلْمِ، وَ مَا لِلْقَلْبِ جَلَاءُ غَيْرُهُ، مَعَ أَنَّهُ قَدْ ذَهَبَ الْمُتَذَكَّرُونَ، وَ بَقِيَ النَّاسُونَ^{۱۴} أَوْ الْمُتَنَاسُونَ^{۱۵}. فَإِذَا رَأَيْتُمْ خَيْرًا فَاعِينُوا^{۱۶} عَلَيْهِ، وَ إِذَا رَأَيْتُمْ شَرًّا فَادْهَبُوا عَنْهُ، فَإِنَّ رَسُولَ

طوره، نورساز

سلسله کار خور

کلیه

رسیدان رسید

مهم

۱) متذکران: بیدار داند (باید با خدا هم در...

۲) ناسون: فراموش کننده اصل خفقت و خوبی

۳) متناسون: خود را با خفقت میزند

- ۱- زاجر: بازدارنده
- ۲- ارتهن: در گرو نهاده است
- ۳- قبض: جان را ستاند
- ۴- لم يخف: پنهان نکرد
- ۵- علما باديا: نشانه‌ای آشکار
- ۶- بين اظهورکم: در دسترس شماست، در میان شماست
- ۷- لا یغیا: کند و خسته نمی شود
- ۸- لا تهزم: شکست ندارند
- ۹- اصدفوا: برگردید
- ۱۰- تقصدا: راه راست قرار گیرید.
- ۱۱- يتابع: چشمه‌ها
- ۱۲- الناسون: فراموشکاران (غافلان)
- ۱۳- المتناسون: خود به فراموشی زدگان (تغافل کنندگان)
- ۱۴- فاعینوا: یاری کند

مثنی السقرات

الله (صلی الله علیه و آله وسلم) کان یقول: «یا بن آدم، اعمل الخیر ودع الشر، فإذا أنت جواد»^۱
 قاصد^۲. (خطبه/۱۷۶)
 در چهاره مستقیم
 جهان اگر
 نکته‌ها

۱. «این کتاب الهی دارای زبانی گویا درباره همه حقایق مربوط به انسان معنی‌دار و جهانی معنادار است.

۲. این زبان خاموش نشدنی است، زیرا بسئالات جدی حیات انسانها خاموش نخواهد گشت.

۳. این کتاب تراوش مغزهای محدودنگر بشری نیست که اگر یک بعد یا یک جهت از شئون انسان را در زمان معین بازگو کند، از بیان ابعاد یا جهات دیگر در همه زمانها ناتوان گردد.^۳»

هدایت قرآن

مهم‌ترین

واعلموا أن هذا القرآن هو الناصح الذي لا يغش^۴، و الهادي الذي لا يضل والمحدث الذي لا يكذب. و ما جالس هذا القرآن أحد إلا قام عنه بزيادة أو نقصان: زيادة في هدى، أو نقصان من عمى^۵. واعلموا أنه ليس على أحد بعد القرآن من فاقه^۶، و لا لأحد قبل القرآن من غنى.
 کوردلی
 فاستشفوه من أدوائكم^۷، واستعينوا به على لأوائكم^۸، فإن فيه شفاء من أكبر الداء: و هو الكفر و النفاق، و الغى^۹ و الضلال، فاسألوا الله به، و توجهوا إليه بحبه، و لا تسألوا به خلقه، إنه ما توجه

۱- جواد :

۲- قاصد : از کار خود برخوردار

۳- محمدتقی جعفری، پیشین، ج ۲۳، ص ۲۱۸

۴- لا يغش : نمی فریبید

۵- عمی : کوری، کوردلی

۶- فاقه : نیاز

۷- أدوائکم : بهبودی، درمان

۸- لأوائکم : سختی‌ها

۹- الغی : سرکشی، بیراهه شدن

الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمِثْلِهِ، وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مَشْفَعٌ^۱، وَقَائِلٌ (ماحل) مُصَدِّقٌ، وَأَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَفَعَ فِيهِ^۲، وَمَنْ مَحَلَّ^۳ بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صُدِّقَ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ:

«أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ^۴ مُبْتَلَى^۵ فِي حَرْثِهِ وَعَاقِبِهِ عَمَلِهِ، غَيْرَ حَرْثِهِ الْقُرْآنُ» فَكُونُوا مِنْ حَرْثِهِ وَاتَّبَاعِهِ، وَاسْتَدِلُّوهُ^۶ عَلَى رَبِّكُمْ، وَاسْتَنْصِحُوهُ^۷ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَاتَّهَمُوا عَلَيْهِ آرَائِكُمْ، وَاسْتَعِشُوا^۷ فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ. (خطبه/۱۷۶)

كِتَابَ اللَّهِ تُبْصِرُونَ بِهِ، وَتَنْطِقُونَ بِهِ، وَتَسْمَعُونَ بِهِ، وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ، وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ، وَلَا يَخْتَلِفُ^۸ فِي اللَّهِ، وَلَا يُخَالِفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللَّهِ. (خطبه/۱۳۳)

سخن من استخفا لفته

نکته‌ها

«در آن هنگام که بشر بتواند با قرآن ببیند و با قرآن سخن بگوید، در آن روز بشر خواهد توانست همه زندگی خود را تجسم کند، قانون بسازد، و به عبارت دیگر در آن روز گفتار و کردار و نیت و خود داری و اقدامش در هر موقعیتی همه و همه تجلی گاه قوانین خواهد گشت.^۹»

جامعیت قرآن

فِي الْقُرْآنِ نَبَأُ مَا قَبْلَكُمْ، وَخَبْرٌ مَا بَعْدَكُمْ، وَحُكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ. (حکمت/۳۱۳)

وَ عَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ، «فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ، وَالنُّورُ الْمُبِينُ»

در زندگی روزگار

۱- مُشَفَّعٌ: پذیرفته شده

۲- شَفَعَ فِيهِ: بپذیرند، بخشوده می‌شود

۳- مَحَلَّ: شکایت و سعایت کند

۴- حَارِثٌ: کشاورز، بذرکارند، عامل

۵- مُبْتَلَى: گرفتار

۶- اسْتَدِلُّوهُ: قرآن را دلیل بگیرید

۷- اسْتَعِشُوا: خیانتکار انگارید

از سوی دیگر...

و الشِّفَاءُ النَّافِعُ^۱، وَ الرَّيُّ النَّاقِعُ^۲، وَ الْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ، وَ النَّجَاهُ لِلْمُتَعَلِّقِ.
لَا يَعْوَجُ فَيَقَامُ^۳، وَ لَا يَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبُ^۴، «وَ لَا تُخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ^۵» وَ وُلُوجُ السَّمْعِ^۶. «مَنْ قَالَ بِهِ
صَدَقَ، وَ مَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ» (خطبه/۱۵۶)

اللهَ اللهُ فِي الْقُرْآنِ، لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ. (نامه/ ۴۷)

نکته‌ها

۱. «زیبایی عالی‌ترین جملات، تحریک‌کننده احساسات عمیق، همراه با قوی‌ترین منطق توأم با اشراف قطعی گوینده سخن.

۲. هر مسأله انسانی را که بخواهید از کامل‌ترین و روشن‌ترین دیدگاه فرا بگیرید، نخست بروید هرگونه بررسی‌های و مطالعات خود را از نظر مکتب‌ها و فلاسفه و دانشمندان تکمیل نمایید، سپس بیابید آیه یا آیات قرآنی را که مربوط به آن مسأله است مورد دقت قرار بدهید، خواهید دید توضیح مسأله و مبنا و پاسخ‌نهایی آن را آیه یا آیات مربوط، به طور روشن بیان کرد و هر دو وسیله دریافت (احساس عمیق و تعلق منطقی) شما را اقناع و اشباع می‌نماید.^۷»

برداشت

لذات کلام امیر بیان(ع) در عمق جانمان نفوذ کرده است زیرا از یک طرف قرآن‌شناس حقیقی درباره آن سخن گفته است و از طرف دیگر قرآن کتاب فطرت و انسان مکتوب است، کتابی که علوم زیادی -خاصه برای فهم و درک آن- به وجود آمده است. اما هر آنچه بشر پیشتر

۱- الرَّيُّ: تشنگی

۲- النَّاقِعُ: فرونشاننده

۳- لَا يَعْوَجُ فَيَقَامُ: کج نمی‌شود تا راستش گردانند

۴- لَا يَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبُ: به باطل نمی‌گراید تا آن را برگردانند

۵- كَثْرَةُ الرَّدِّ: بسیار خواندن

۶- وُلُوجُ السَّمْعِ: ...

می‌رود در فهم غموض این کتاب کریم گامهای جدیدتری برمی‌دارد و این امر نشانگر این است که قرآن در هر زمانی پیامی تازه دارد.

قرآن کریم کتابی است که ظاهری زیبا و باطنی ژرف و ناپیدا دارد، کتاب هدایت است و لکن راه هدایت را در نفوس انسانها از رهگذر توعظه و نصیحت نفوذ می‌بخشد.

از خصایص آن این است که بهترین گفتار است، بهار دلها و شفاء سینه‌ها است «و تنزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین»^۱ آنچه که قرآن شفا می‌دهد بیماری‌های دل است که از بدترین آنها، شُرک و کفر است زیرا آنچه که انسان را موجودی باارزش و زنده معرفی می‌کند ایمان است و از بیماریهایی که مخل وجود انسانند و قرآن شفا بخش آنها است عبارتند از: حسد، بخل، حقد و کینه و ...

«قرآن مثل بعضی کتابهای مذهبی نیست که یک سلسله مسائل رمزآسا در مورد خدا و خلقت و تکوین مطرح کرده باشد و حداکثر یک سلسله اندرزه‌های ساده اخلاقی هم ضمیمه کرده باشد و بس، به طوری که مؤمنین ناچار باشند دستورها و اندیشه‌ها را از منابع دیگر اخذ کنند. قرآن اصول معتقدات و افکار و اندیشه‌هایی را که برای یک انسان به عنوان یک موجود با ایمان و صاحب عقیده لازم و ضروری است و همچنین اصول تربیت و اخلاق و نظامات اجتماعی و خانوادگی را بیان کرده و تنها توضیح و تفسیر و تشریح و احياناً تطبیق اصول بر فروع را بر عهده سنت و یا بر عهده اجتهاد گذاشته است. این است که استفاده از هر منبع دیگر موقوف به شناخت قبلی قرآن است. قرآن مقیاس و معیار همه منابع دیگر است.^۲»

لذا هر آنکه یار و همنشین قرآن است شکست‌ناپذیر است «ولیکن سمیرک القرآن»^۳ و همراهان قرآن از ذاکرینند و ذاکر قرآن آرام است «الا بذكر الله تطمئن القلوب»^۴ و آنانی آرامند که بزرگند زیرا با قرآن بودن عین بزرگی و دارائی است و بی‌آن بودن عین فقر.

ایمان و آثار آن

درآمد

«ایمان» مصدر باب افعال از «أَمِنَ أَمْنًا وَ أَمَانًا وَ أَمَنَةً» به معنای اعتقاد، گرویدن و عقیده داشتن است. و «أَمِنَ بِهِ» یعنی «به او ایمان آورد، معتقد شد» و «أَمِنَ لَهُ» یعنی «تسلیم و مطیع او شد»!

«انسان پیش از آنکه ابزاری را به کار اندازد مقصد را در نظر می‌گیرد، ابزارها همواره در طریق مقصدها استخدام می‌شوند، مقصدها از کجا پیدا شده است؟ انسان به حکم اینکه از روی طبع، حیوان است و به صورت اکتسابی انسان، یعنی استعدادهای انسانی انسان تدریجاً در پرتو ایمان باید پرورش یابد، به طبع خود به سوی مقاصد طبیعی حیوانی فردی مادی خودخواهانه خود حرکت می‌کند و ابزارها را در همین طریق مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد، از این رو نیازمند نیرویی است که ابزار انسان و مقصد انسان نباشد بلکه انسان را مانند ابزاری در جهت خود سوق دهد، نیازمند به نیروئی است که انسان را از درون منفجر سازد و استعدادهای نهانی او را به فعلیت برساند، نیازمند قدرتی است که بتواند انقلابی در ضمیرش ایجاد کند، به او جهت تازه بدهد، این کاری است که از علم و کشف قوانین حاکم بر طبیعت و برانسان، ساخته نیست، اینگونه تأثیر مولود تقدس یافتن و گرانبها شدن برخی ارزشها در روح آدمی است و آن خود مولود یک سلسله گرایشهای متعالی در انسان است که آن گرایشها به توبه خود ناشی از برداشتی ویژه

^۱ - المنجد، ذیل واژه «أَمِنَ»

و طرز تفکری خاص درباره جهان و انسان است که نه در لابراتوارها می‌توان به آن دست یافت و نه از محتوای قیاسها و استدلالها.

لذا امر مسلم این است که انسان نمی‌تواند بدون داشتن ایمان، زندگی سالم داشته باشد و یا کاری مفید و ثمربخش برای بشریت و تمدن بشری انجام دهد، انسان فاقد هرگونه ایده و ایمان یا به صورت موجودی غرق در خودخواهی در می‌آید که هیچوقت از لاک منافع فردی خارج نمی‌شود، و یا به صورت موجودی مردد و سرگردان که تکلیف خویش را در زندگی و در مسائل اخلاقی و اجتماعی نمی‌داند، زیرا انسان دائماً با مسائل اخلاقی و اجتماعی برخورد می‌نماید و ناچار باید عکس‌العمل خاصی در برابر اینگونه مسائل نشان بدهد، انسان اگر به مکتب و عقیده و ایمانی پیوسته باشد تکلیفش روشن است، و اما اگر مکتب و آئینی تکلیفش را روشن نکرده باشد همواره مردد به سر می‌برد، گاهی به این سو کشیده می‌شود و گاهی به آن سو، موجودی می‌گردد ناهماهنگ، پس در اصل پیوستن به یک مکتب و یک ایده تردیدی نیست.

آن چیزی که لازم است مورد توجه واقع شود این است که تنها ایمان مذهبی قادر است که انسان را به صورت یک مؤمن واقعی در آورد، هم خودخواهی و خودپرستی را تحت‌الشعاع ایمان و عقیده و مسلک قرار دهد و هم نوعی تعبد و تسلیم در خرد ایجاد کند به طوری که انسان در کوچکترین مسأله‌ای که مکتب عرضه می‌دارد به خود تردید راه ندهد، و هم آن را به صورت یک شیء عزیز و محبوب و گرانبها در آورد در حدی که زندگی بدون آن برایش هیچ و پوچ و بی‌معنی باشد، و با نوعی غیرت و تعصب از آن حمایت کند!

براستی ایمان چیست؟ و بر چه پایه‌هایی استوار است؟ چه فوایدی بر آن مترتب است؟ و ارزش آن در چیست؟ چگونه می‌توان آن را تقویت نمود؟ و چه آفاتی ایمان را تهدید می‌کند؟

و ...

تعریف ایمان

- الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ. (حکمت/۲۲۷)
- الْإِيمَانُ أَنْ تُؤَثِّرَ الصِّدْقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ، عَلَى الْكِذْبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ، وَآلَا يَكُونَ فِي حَدِيثِكَ فَضْلٌ عَنْ عَمَلِكَ (عَلَمِكَ)، وَ أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي حَدِيثِ غَيْرِكَ. (حکمت/۴۵۸)

نکته‌ها

۱- ایمان کامل فقط شناخت قلبی و اقرار زبانی نیست بلکه آنگاه ایمان انسان کامل است که تسری در اعضاء و جوارح پیدا کند.

۲- عالی‌ترین نوع ایمان این است که به آنچه درست و صحیح است عمل کنیم حتی اگر علیه ما باشد.

پایه‌های ایمان

- الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ^۲ (شَعْب): عَلَى الصَّبْرِ، وَالْيَقِينِ، وَالْعَدْلِ، وَالْجِهَادِ. (حکمت/۳۱)
- إِنَّ الْإِيمَانَ يَبْدُو^۳ لَمْظَةً^۴ فِي الْقَلْبِ، كُلَّمَا زَادَ الْإِيمَانُ زَادَتِ اللَّمْظَةُ. (غریب کلامه/۵)

نکته

ایمان انسان دارای مراتب است، لذا ابتدا به نقطه سفید تشبیه شده است، سفیدی همان هدایت است که هر چه ایمان انسان به سمت تعالی می‌رود این نقطه سفید گسترش می‌یابد یعنی انسان وجود نورانی‌تر پیدا می‌کند.

۱- أَنْ تُؤَثِّرَ: برگزینی

۲- دَعَائِمٌ: پایه

۳- يَبْدُو: پدید می‌گردد

۴- لَمْظَةٌ: نقطه سفید

عظيمة: اسوس از آنکه فلاس صفت خوب دارد چرا من سلام.
حسارت: تا صفت از اینکه چرا او دارد، ای کاش ارنداشته و من دارا باشم.

اقسام ایمان

- فَمِنْ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقِرًّا فِي الْقُلُوبِ، وَمِنْهُ مَا تَكُونُ عَوَارِيٌّ^۱ بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ، «إِلَى أَجَلٍ^۲ مَعْلُومٍ». (خطبه/۱۸۹)

راه آورد ایمان

- فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا مِنَ الشَّرْكِ. (حکمت/۲۵۲)
- سَبِيلُ أَبْلَجٍ^۳ الْمُنْهَاجِ^۴ أَنْوَرُ السَّرَاجِ. فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ^۵ عَلَى الصَّالِحَاتِ، وَبِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ، وَبِالْإِيمَانِ يُعْمَرُ^۶ الْعِلْمُ. (خطبه/۱۵۶)
- وَتُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانٌ مَنِ عَايَنَ^۷ الْغُيُوبَ، وَوَقَفَ^۸ عَلَى الْمَوْعُودِ، إِيْمَانًا نَفِيَّ إِخْلَاصُهُ الشَّرْكَ، وَيَقِينُهُ الشَّكَّ. (خطبه/۱۱۴) *ببین (دید)، واقف (دید)*
- وَلَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا، أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيْمَانِهِ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ^۹ اللَّهُ بِشِرْكِهِ». (نامه/۲۷) *تا آورد (ببرد)*

نکته‌ها

۱. ایمان، انسان را از بزرگترین و هولناک‌ترین بیماری دل «شُرک» نجات می‌دهد زیرا «ان

الشُرک لظلم عظیم»^{۱۰}

^۱ - عَوَارِيٌّ: عاریت و ناپایدار

^۲ - أَجَلٌ: سرآمد

^۳ - أَبْلَجٌ: گشاده، روشن، آشکار

^۴ - الْمُنْهَاجُ: راه آشکار، راه روشن و پیدا

^۵ - يُسْتَدَلُّ: دلیل توان ساخت، می‌توان راه برد

^۶ - يُعْمَرُ: آباد می‌شود، آبادان است

^۷ - عَايَنَ: یه چشم دیده است.

^۸ - وَقَفَ: واقف است، آگاه گردیده

۲. «با توجه به مجموع واقعیات و حقایقی که به وسیله وحی و شهودهای اعلا و حکمت و جهان بینی‌ها و عرفان مثبت، و با نظر به سرگذشت عینی زندگی انسانها که تواریخ معتبر برای ما ارائه داده است، یک چیز مورد اتفاق همه طرق و دلائل مزبور است و آن چیز عبارت است از اینکه تاکنون هیچ گام مؤثری برای تحقق بخشیدن به آرمانهای اعلائی انسانی و ارزشهای او، بدون ایمان برداشته نشده است، زیرا تنها ایمان است که روشترین راه در پیش پای تکاپوگران هدف اعلائی حیات هموار می کند»^۱

۳. «ابتدائی ترین مرحله ایمان شهادت بنده به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر اکرم (ص) و پذیرش معاد و انجام اعمالی است که به عنوان تکالیف دینی به طرز ساده انجام می دهد و همین مقدار از ایمان ابتدایی که اسلام نامیده می شود، انسان را از کفر و شرک نجات می دهد. ولی درجه اعلائی ایمان عبارت است از ایمان مستند به شهود غیب‌هایی که پشت پرده هستی قرار گرفته است»^۲.

ارزش ایمان

• **انَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى، الْإِيْمَانُ بِهِ وَ بِرَسُولِهِ.**

(خطبه/ ۱۱۰) اَرْدَهَا يَأْتِي سُبُو

• **وَتَاللَّهِ لَوَانْمَاءتٌ قُلُوبُكُمْ إِيمِيَانًا، وَ سَأَلتُ عِيُونُكُمْ مِنْ رَغْبَةٍ إِلَيْهِ أَوْ رَهْبَةٍ مِنْهُ دَمًا، ثُمَّ**

عَمَّرْتُمْ فِي الدُّنْيَا تَالدُّنْيَا بَاقِيَةً، مَا جَزَتِ أَعْمَالُكُمْ عَنْكُمْ وَلَوْ لَمْ تُبْقُوا شَيْئًا مِنْ جُهدِكُمْ أَنْعَمَهُ عَلَيْكُمْ

الْعِظَامُ وَ هَدَاهُ إِيَّاكُمْ لِلْإِيْمَانِ. (خطبه/ ۵۲) چون بزرگواران اعمال شما را گمراه از توانستن در دستان حسنه کرد

تلاوتی با نعمت‌های بزرگ که خدا برای ما داده است و ما را از نعمت‌های بزرگ محروم کند

بسیار عزیز است

۱- محمدتقی جعفری، پیشین، ج ۲۶، ص ۱۲

۲- همان ج ۲۱، ص ۴۹

۳- انمائت: آب شود

۴- سالت: جاری گردد، روان شود

۵- رغبه: شوق

۶- رهبه: ترس

تقویت ایمان اعیان بنو انبیا و اهل بیت

- ✓ • لَا يَصْدُقُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ. (حکمت/ ۳۱۰)
 - ✓ • وَلَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ»
- (رسانه کلام بنی کرد)
- فَمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يُلْقِيَ اللَّهَ تَعَالَى وَهُوَ نَقِيُّ الرَّاحَةِ مِنْ دِمَائِ الْمُسْلِمِينَ وَأَمْوَالِهِمْ، سَلِيمٌ اللِّسَانِ مِنْ أَعْرَاضِهِمْ، فَلْيَفْعَلْ. (خطبه/ ۱۷۶)

نکته‌ها

۱. ایمان بهترین و بالاترین وسیله تمسک و توسل به خداوند سبحان و رسول اکرم (ص) است، زیرا چنین شخصی به آنچه که نزد خداست بالاترین اعتماد و اطمینان را دارد و آنچه را که نزد خود و دیگران می‌بیند همه را از نعمات الهی می‌داند و ذره‌ای به آنها مستقلاً اعتماد نمی‌کند.
۲. ایمان نعمتی است الهی که تمامی اعمال انسان توان برابری و شکران این نعمت عظمی را ندارد.
۳. پایگاه ایمان «قلب انسان» است و تجلیگاه آن «زبان انسان» لذا آنگاه که اعضاء و جوارح تراوشی سالم و صالح داشته باشند مبین ایمان در حد اعلای خود هستند.

آفات ایمان

- و مُجَالَسَةُ أَهْلِ الْهَوَى مَنَسَاهُ^۲ لِلْإِيمَانِ، وَمَخْضَرُهُ^۱ لِلشَّيْطَانِ. جَانِبُوا الْكُذِبَ فَإِنَّهُ مُجَانِبٌ^۴ لِلْإِيمَانِ الصَّادِقُ عَلَى شَفَا مَنجَاهٍ^۵ وَ كَرَامَةٍ، وَ الْكَاذِبُ عَلَى شَرَفٍ مَهْوَاهُ^۶ وَ مَهَانَةٌ^۷. وَ لَا تَحَاسَدُوا،
- در معرض گناه (بوسه‌خیزی)
- پرتگاه هلاکت
- مهمانان
- نسیب‌ها و تلبذ
- ۱- آغراض: جمع عرض = آبرو
 - ۲- منسأه: فراموش کردن، فراموشی
 - ۳- مخضرة: جای حاضر شدن
 - ۴- مجانب: دور است، فاصله دارد.
 - ۵- منجاء: راه نجات
 - ۶- مهواه: پرتگاه هلاکت
 - ۷- مهانه: خواری

لعین: کینه، نفرت، زشتی و... (کینه ای و مست داراست)

عقب چشم و عصبانیت و... (خطای)

ازین می نبرد

کینه (لعین)

فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ، وَلَا تَبَاغَضُوا فَإِنَّهَا الْحَالِقَةُ؛ وَاعْلَمُوا أَنَّ الْأَمَلَ ^{ناورد کننده} يُسْهِى ^{مغشوش کننده} الْعَقْلَ، وَ يُنْسِي ^{فریب دهنده} الذِّكْرَ. فَأَكْذِبُوا ^{بازو} الْأَمَلَ فَإِنَّهُ غُرُورٌ، وَ صَاحِبُهُ مَغْرُورٌ ^{که} (خطبه/۸۶).

مغشوش کننده

فریب دهنده

بازو

مغشوش کننده
نکته ها

۱. «کسانی که با اهل هوی و هوس مجالست نمایند و نتوانند آنها را از لجن کثیفی که در آن فرو رفته اند نجات بدهند، اگر دارای شخصیت ناتوانی باشند، بدون تردید تدریجاً خود را در برابر آنان خواهد باخت و روزی فرا خواهد رسید که آنچه را که امروز قبیح ترین معصیت تلقی می کنند، در آن روز آن را به عنوان یک امر طبیعی و شایسته انجام خواهند داد»

۲. دروغ هم از آفات ایمان است و «در همه اجزاء جهان هستی فقط انسان است که می تواند دروغ بگوید، یعنی این یک امتیاز است که انسان با توانایی به دروغگویی دروغ نگوید و برای اجتناب از این صفت وقیح، عقل و اندیشه و قدرت اراده و نیروی شخصیت را بکار بیندازد و با واقعیات رویاروی شود، واقعیات را بگوید و تحمل شنیدن واقعیات را داشته باشد»

۳. حسد ایمان سوز است «داستان حسودان غم انگیزترین داستانی است که در صفحات زندگی بشر خوانده می شود، چشمان حسود بر زیبایی ها و عظمت ها و امتیازات است و درونش در آتش سوزان شعله ور»^{۱۱} که خداوند سبحان در توبیخ حسودان می فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا

عوامل ایمان

- ۱) دوری از خود خواهی و ایجاد هوس رومی
- ۲) نیت ط آ و راست بودن زنی راهب دار
- ۳) وسعت دل به زندگی
- ۴) ایجاد امید
- ۵) طای حسی
- ۶) بخور کار لذت بدار
- ۷) کبیر دروایو اجعی

- ۱- الخطب: هیزم
- ۲- لا تباغضوا: کینه توزی مکنید
- ۳- الحالقه: نابود کننده
- ۴- الأمل: آرزو
- ۵- یسهی: غافل می کند، به غفلت وامی دارد
- ۶- ینسی: فراموشی می سپارد
- ۷- فاکذیبوا: دروغ زن دانید، دروغ انگارید.
- ۸- مغرور: فریب خورده
- ۹- محمدتقی جعفری، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۹۸
- ۱۰- همان، ص ۲۹۹
- ۱۱- محمدتقی جعفری، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۰۲

آتاهمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ» نساء/ ۵۴ یا آنان به مردم بدان جهت که خداوند از فضل خدا به آنها عنایت فرموده است حسادت می‌ورزند»

۴. عبارت و بغض به یکدیگر (محوکننده ایمان) است. «در این صفت خبیثه در یک جمله کوتاه می‌گوید: هستی طرف، مزاحم هستی من است! وقتی که هستی یک انسان مزاحم هستی دیگری بود، کوشش برای تراشیدن و محو نمودن آن، امری بدیهی و ضروری تلقی خواهد گشت»^۱ و از آنجا که دین و ایمان جز محبت نیست لذا بغض خورنده آن است.

۵. و از دیگر آفات، آرزویی است که غیرضروری بوده و دور از توانایی عملی است «لذا انسان آرزوگرا همواره در فرداهای موهوم زندگی می‌کند در نتیجه واقعیت زنجیری دیروز و امروز در زندگی او نقش طبیعی خود را از دست داده‌اند. و تفاوت میان آرزو و امید در این است که امید آن خواسته متعلق می‌شود که بدست آوردن آن معقول بوده و توانایی برای وصول به آن، دور از امکان نیست»^۲.

برداشت

ایمان انسان را از تردید بیرون آورده و از کشمکش‌های درونی ناهماهنگ نجات می‌دهد، زیرا انسان مؤمن به ایمان دینی از خودخواهی به دور است و تعبد و تقدس را درونی کرده است. «ایمان به انسان بهجت و انبساط‌خاطر عنایت می‌کند، زیرا، ایمان مذهبی است که تلقی انسان را نسبت به جهان شکل خاصی می‌دهد به نحوی که آفرینش را هدفدار و هدف را خیر و تکامل و سعادت معرفی می‌کند در نتیجه دید انسان را نسبت به نظام کلی هستی و قوانین حاکم بر آن خوشبینانه می‌سازد. و ایمان است که زندگی را درون جان انسان وسعت می‌بخشد و مانع

^۱ - همان، ص ۳۲۲

^۲ - همان، ص ۳۴۱

فشار عوامل روحی می‌شود و آنکه از ایمان محروم است از جهان لذت نمی‌برد جهان همواره برای او یک زندان هولناک است «ومن اعرض عن ذکرى فان له معیشه ضنکاً»^۱

ایمان به انسان امیدواری عنایت می‌کند چرا که انسان با ایمان می‌داند که دستگاه آفرینش حامی مردمی است که در راه حق و حقیقت و درستی و عدالت و خیرخواهی تلاش می‌کنند «ان تنصروا الله ینصركم»^۲

با بیان

انسان با ایمان از لذات معنوی برخوردار است که هم قویتر از لذات مادی است و هم دیرپاتر. ایمان حلاوتی دارد فوق همه حلاوتها، لذت معنوی آنگاه مضاعف می‌شود که کارهایی از قبیل کسب علم، احسان، خدمت، موفقیت و پیروزی از حس دینی ناشی گردد و برای خدا انجام شود و در قلمرو عبادت قرار گیرد.

ایمان در زندگی اجتماعی انسان موجب بهبودی روابط اجتماعی می‌گردد زیرا آن چیزی که بیش از هر چیز حق را محترم، عدالت را مقدس، دلها را به یکدیگر مهربان، و اعتماد متقابل را میان افراد برقرار می‌سازد، به ارزشهای اخلاقی اعتبار می‌بخشد، و همه افراد را مانند اعضای یک پیکر به هم پیوند می‌دهد ایمان مذهبی است و از آثار ارزشمند دیگر ایمان، کاهش ناراحتیها است. از نظر روانشناسان، مسلم و قطعی است که اکثر بیماریهای روانی که ناشی از ناراحتیهای روحی و تلخیهای زندگی است، در میان افراد غیرمذهبی دیده می‌شود افراد مذهبی به هر نسبت که ایمان قوی و محکم داشته باشند از این بیماریها مصونترند از این رو یکی از عوارض زندگی عصر ما که در اثر ضعف ایمانهای مذهبی پدید آمده است افزایش بیماریها و بیماریهای روانی و عصبی است^۳.

^۱ - طه ۱۲۴/

^۲ - محمد/۷

^۳ - مرتضی مطهری، انسان و ایمان، ص ۴۸-۳۹.

لغوی: کماقبت نفس، نفس بامر ایت کبریا
 تقوی: نگاهداری و کف نفس از آنگار که اندر راه بند آوده می سازد (عز و نگرانی نفس)
 اعمال صیانت نفس } ۱- نفس از هفت: فرار از امطات، محیط اجتماع به مقدار آوده نشدن
 ۲- از قوت ایجاد مکه قوی روحی که دنبال آوده نگردد (و اسیاست)

تقوا، توصیه‌های همگانی

درآمد

«تقوی» از ماده «وقی، یقی، وقایه» فلاناً یعنی از فلانی حمایت کرد، فلانی را حفظ کرد.
 راغب اصفهانی در کتاب «مفردات القرآن» می‌گوید: «وقایه عبارت است از محافظت یک
 چیزی از هر چه که به او زیان می‌رساند، و تقوا یعنی نفس را در وقایه قرار دادن از آنچه بیم
 می‌رود، تقوا در عرف شرع یعنی نگهداری نفس از آنچه انسان را به گناه می‌کشاند به اینکه
 ممنوعات و محرمات را ترک کند.^۱»
 استاد مطهری (ره) در مورد واژه تقوی می‌فرماید: «این کلمه از ماده «وقی» است که به
 معنای حفظ و صیانت و نگهداری است، ولی تاکنون دیده نشده که در ترجمه‌های فارسی، این
 کلمه را به صورت «حفظ و نگهداری» ترجمه کنند. بلکه به معنای «خوف و ترس» معنا می‌شود.
 البته کسی مدعی نشده که معنای «تقوا» ترس یا پرهیز و اجتناب است بلکه چون دیده شده
 لازمه صیانت خود از چیزی، ترک و پرهیز است و همچنین غالباً صیانت و حفظ نفس از اموری
 ملازم است با ترس از آن امور، چنین تصور شده که این ماده مجازاً در بعضی موارد به معنای
 پرهیز و در بعضی موارد دیگر به معنای خوف و ترس استعمال شده است. بنابراین ترجمه صحیح
 کلمه «تقوا» یعنی «خودنگهداری» که همان ضبط نفس است.^۲»

^۱ - المتجد، ذیل واژه «وقی».

^۲ - راغب اصفهانی مفردات القرآن، ذیل واژه «وقی».

^۳ - مرتضی مطهری، ده گفتار، ص ۱۶ و ۱۷.

«انسان اگر بخواهد در زندگی، اصولی داشته باشد و از آن اصول پیروی کند، خواه آنکه آن اصول از دین و مذهب گرفته شده باشد و یا از منبع دیگری، ناچار باید یک خطمشی معینی داشته باشد تا هرج و مرج بر کارهایش حکمفرما نباشد لازمه خطمشی معین داشتن این است که به سوی یک هدف و یک جهت، حرکت کند و از اموری که با هوی و هوسهای آنی او موافق است اما با هدف و اصولی که اتخاذ کرد، منافات دارد خود را «نگهداری» کند.

بنابراین حفظ و نگهداری (تقوا) به معنای عام کلمه لازمه زندگی هر فردی است که می‌خواهد انسان باشد و تحت فرمان عقل زندگی کند و از اصول معینی پیروی نماید.

تقوای دینی و الهی یعنی اینکه انسان خود را از آنچه از نظر دین و اصولی که دین در زندگی معین کرده، خطا و گناه و پلیدی و زشتی شناخته شده، حفظ و صیانت کند و مرتکب آنها نشود. چیزی که هست حفظ و صیانت خود از گناه که نامش تقوا است، به دو شکل و دو صورت ممکن است صورت بگیرد، تقوایی که ضعف است و تقوایی که قوت است.

نوع اول اینکه انسان برای اینکه خود را از آلودگیهای معاصی حفظ کند از موجبات آنها فرار کند و خود را همیشه از محیط گناه دور نگهدارد. شبیه کسی که برای رعایت بهداشت خود کوشش می‌کند خود را از محیط مرض و میکروب و از موجبات انتقال بیماری دور نگهدارد، سعی می‌کند مثلاً به محیط مالاریا خیز نزدیک نشود، با کسانی که به بیماریهای واگیردار مبتلا هستند معاشرت نکند.

نوع دوم اینکه در روح خود حالت و قوتی به وجود می‌آورد که به او مصونیت روحی و اخلاقی می‌دهد که اگر فرضاً در محیطی قرار بگیرد که وسائل و موجبات گناه و معصیت فراهم باشد آن حالت و ملکه روحی، او را حفظ می‌کند و مانع می‌شود که آلودگی پیدا کند، مانند کسی که با وسائلی در بدن خود مصونیت طبی ایجاد می‌کند که دیگر نتواند میکروب فلان مرض در بدن او اثر کند.

پس لازمه اینکه انسان حیات عقلی و انسانی داشته باشد این است که تابع اصول معینی باشد و لازمه اینکه انسان از اصول معینی پیروی کند این است که از اموری که با هوا و هوس او موافق است ولی با هدف او و اصول زندگانی او منافات دارد پرهیز کند. ولی لازمه همه اینها این نیست که انسان اجتنابکاری از محیط و اجتماع را پیشه خود سازد. راه بهتر و عالیتر این است که در روح خود ملکه و حالت و مصونیتی ایجاد کند که آن حالت حفظ و نگهدار او باشد.^۱ حال که تعریفی از تقوا بدست دادیم از نهج البلاغه حضرت امیرالمومنین (ع) کمک می‌گیریم تا از تعریف تقوا، چرایی توصیه به تقوا، ره آورد تقوا و... آگاهی بیابیم.

تعریف تقوا
تقوا را فرس کلمه
در این کلمه سه جزء است: با، و، و پس از این

فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ - أَيُ بُنَى - وَ لَزُومِ أَمْرِهِ وَ عِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ، وَ الْإِعْتِصَامِ بِحَيْلِهِ، وَ أَيُّ سَبَبٍ أَوْثَقُ مِنْ سَبَبٍ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ إِنْ أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ. (نامه / ۳۱)

نکته

تقوی تعریفی ساده دارد و آن اینکه انسان فرمان خدا ببرد و دل به یاد خدا زنده کند که مطمئن‌ترین وسیله رابطه انسان با خداست.

(در معانی حسبه)

تقوا، توصیه‌ای همگانی

- وَ أَوْصَاكُمْ بِالتَّقْوَى، وَ جَعَلَهَا مُنْتَهَى رِضَاهُ وَ حَاجَتَهُ مِنْ خَلْقِهِ؛ فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِعَيْنِهِ وَ نَوَاصِيكُمْ^۲ بِيَدِهِ، وَ تَقَلُّبُكُمْ^۳ فِي قَبْضَتِهِ. (خطبه / ۱۸۳)
- أَوْصِيكُمْ^۴ وَ جَمِيعَ وُلْدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ، وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ، وَ صَلَاحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ^۴. (نامه / ۴۷)

۱ - مرتضی مطهری، ده گفتار، ص ۲۰ تا ۲۲.
 ۲ - نواصیکم: اختیار شما.
 ۳ - تقلبکم: همه حالات و حرکات شما.
 ۴ - صلاح ذات بینکم: آشتی با یکدیگر.

- اتق الله بغض التقى و ان قل، و اجعل بينك و بين الله سترًا^۱ و ان رُق^۲. (حکمت / ۲۴۲)
- اوصيكم عباد الله بتقوى الله التي هي الزاد^۳ و بها المعاد (المعاد): زاد مبلغ^۴، و معاد منجح^۵. (خطبه / ۱۱۴)

نکته‌ها

۱. عالی‌ترین خواسته و نهایت خشنودی خدای تعالی از انسان «تقوا» است.

۲. «فقط تقوی به معنای صیانت تکاملی ذات است که شایسته توشه بودن برای حیات معقول است که آغازش بیداری از خواب در گهواره طبیعت است و نهایتش ورود به عرصه سعادت ابدی.

همانگونه که آیات شریفه قرآن مجید با کمال صراحت تذکر می‌دهد، برای حرکت در مسیر حیات معقول، تقوی که تنها ملاک کرامت انسانی در پیشگاه خدا است «ان اکرمکم عند الله اتقاکم» وسیله منحصری است که هیچ حقیقتی دیگر نمی‌تواند نتیجه آن را به وجود بیاورد. لذا نخست آدمی با صیانت تکاملی ذات که تقوی نامیده می‌شود، می‌تواند مقصد جاودانی خود را پیش بگیرد و مخاطب به «یا ایتهما النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» بوده باشد.^۶ فجر / ۲۷ تا ۳۰

راه‌آورد تقوی

- لا یقل عمل مع التقوی، و کیف یقل ما یتقبل؟ (حکمت / ۹۵)

انکسبت

۱- ستر: پرده‌ای.
 ۲- رُق: نازک باشد.
 ۳- الزاد: توشه
 ۴- زاد مبلغ: توشه‌ای که به منزل می‌رساند.
 ۵- معاد منجح: پناهگاهی که ایمن گرداند.
 ۶- محمدتقی جعفری، پیشین، ج ۲۱، ص ۱۴۲.

• أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَىٰ مَطَايَاً دَلُّلًا^۱، حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا، وَأُعْطُوا^۲ أَزْمَتَهَا^۳، فَأوردتَهُمُ الْجَنَّةَ ...
 لَا يَهْلِكُ عَلَى التَّقْوَىٰ سِنْحُ آصِلٍ، وَلَا يَظْمَأُ عَلَيْهَا زَرْعُ قَوْمٍ. (خطبه/۱۶)

نکته

«گناهان افسار غرایز حیوانی را از دست گنهکاران می‌گیرند و تقوی زمام آن غرایز را بدست می‌گیرد. آن یکی در بادیه بی‌سر و ته و تاریک حوادث زندگی رو به سیه‌چال سقوط می‌تازد، این یکی [تقوا] باهشیاری و اختیار و مالکیت به خود، در رویدادهای منظم حیات رو به هدف اعلای حیات گام برمی‌دارد.»

• فَاعْتَصِمُوا بِتَّقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّ لَهَا حَبْلًا وَثِيقًا عَزُوتَهُ^۴، وَمَعْقِلًا^۵ مَنِيعًا^۶ ذُرُوتَهُ^۷. (خطبه/۱۹۰)

• أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَّقْوَى اللَّهِ وَطَاعَتِهِ، فَإِنَّهَا النَّجَاهُ غَدًا، وَالْمُنْجَاهُ^۸ أَبَدًا. (خطبه/۱۶۱)

نکته‌ها

۱. بار دیگر تقوی و بارهای دیگر نیز تقوی، زیرا بار دیگر انسان و بارهای دیگر نیز انسان اگر برای «او» «حیات معقول» مطرح است که یقیناً مطرح است.
۲. خداوند سبحان در قرآن کریم در دویست و چهل مورد موضوع تقوی را با اشکال مختلف مورد تشویق و دستور جدی و نتایج حیات بخش آن را تصریح فرمود است.

۱ - مَطَايَا: مرکب‌ها
 ۲ - دَلُّلًا: رام، فرمانبردار
 ۳ - أُعْطُوا: بدست گرفتند
 ۴ - أَرْزَمَهُ: جمع زمام، افسار، عنان
 ۵ - مُحَمَّدتقی جعفری، پیشین، ج ۳، ص ۲۵۴
 ۶ - عَزُوتَهُ: دستاویز، رشته، دستگیره
 ۷ - مَعْقِلًا: پناهگاه
 ۸ - مَنِيعًا: بلند، نگاهدار
 ۹ - ذُرُوتَهُ: قله، ستیغ
 ۱۰ - الْمُنْجَاهُ: مایه رهایی

۳. حضرت علی(ع) در سخنان گوه‌ر بار خود در این مقداری که سیدرضی(ره) در نهج البلاغه جمع‌آوری نموده هفتاد و هفت مورد تقوا را با عبارات مختلف مورد توصیه و تأکید قرار داده است که این تشویق و توصیه و تأکید بر اهمیت حیات و عظمت و ضرورت آن برای انسان دلالت واضح دارد.

سین آن را نصیحت می‌نماید
 • فَمَنْ أَشْعَرَ النَّفْوَی قَلْبُهُ بَرَزَ مَهْلُهُ^۱ وَ فَازَ عَمَلُهُ^۲ فَاهْتَبَلُوا هَتَبَلَهَا^۳، وَأَعْمَلُوا لِلْجَنَّةِ عَمَلَهَا.
 (خطبه/۱۳۲)

طرحی برین استوار می‌شود

نکته

انسان که غصه خود را می‌خورد آن خود حقیقی را، تقوی را «قلبی» می‌کند و آنگاه که تقوی با قلب انسانی دریافت شود بی‌وقفه و بدون مسامحه در مسیر خیر و کمال سبقت می‌گیرد زیرا دنیا اقامتگاه نیست و این برای هر عقل سلیمی مسلم است لذا در این گذرگاه برای جایگاه ابدی با اعمال نیکو با شتابی هرچه بیشتر به تکاپو پرداخته و توشه جمع می‌کند.

• فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ، وَ بَصَرٌ عَمَى أَعْيُنِكُمْ، وَ شِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ (أَجْسَامِكُمْ)، وَ صَلاَحُ فِسادِ صُدُورِكُمْ، وَ طَهْرٌ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ، وَ جِلاءُ عِشا (غشا) أَبْصارِكُمْ، وَ أَمْنٌ فَزَعِ جَاشِكُمْ^۴ وَ ضِیاءُ سِوادِ ظَلَمَتِكُمْ ... فَمَنْ أَخَذَ بِالتَّقْوَى عَزَبَتْ^۵ عَنْهُ الشَّدَائِدُ بَعْدَ دُنُوءِهَا^۶، وَ أَحْلَوَلَتْ^۷ لَهُ الْأُمُورُ بَعْدَ مَرَارَتِهَا، وَ أَنْفَرَجَتْ^۸ عَنْهُ الْأُمُوجُ بَعْدَ تَرَاكُومِهَا، وَ أَسَهَلَتْ^۹ لَهُ الصَّعَابُ^{۱۰} بَعْدَ انْصَابِهَا^{۱۱}، وَ

۱- بَرَزَ مَهْلُهُ: کارهای نیکوی او آشکار شود

۲- فَاهْتَبَلُوا هَتَبَلَهَا: پس تقوا را غنیمت شمارید، پس در به دست آوردن بهره‌های تقوا فرصت غنیمت شمارید.

۳- دَنَسٌ: پلیدی، آلودگی

۴- فَزَعِ جَاشِكُمْ: بیم و نگرانی دلهایتان

۵- عَزَبَتْ: دور گردند

۶- بَعْدَ دُنُوءِهَا: از آن پس که نزدیک می‌نمود.

۷- أَحْلَوَلَتْ: شیرین می‌شود.

۸- أَنْفَرَجَتْ: برطرف شود، بگشاید

۹- أَسَهَلَتْ: آسان نماید

۱۰- الصَّعَابُ: سختی‌ها

۱۱- انْصَابُ: برخورد کردن

هَطَلَّتْ^۱ عَلَيْهِ الْكَرَامَةُ بَعْدَ قُحُوطِهَا^۲، وَ تَحَدَّبَتْ^۳ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ بَعْدَ نُفُورِهَا^۴، وَ تَفَجَّرَتْ^۵ عَلَيْهِ النَّعْمُ بَعْدَ نُضُوبِهَا^۶، وَ وَبَلَّتْ^۷ عَلَيْهِ الْبَرَكَهَ بَعْدَ ارْدَاذِهَا^۸. (خطبه/۱۹۸)

• عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتٌ^۹ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ مَحَارِمَهُ، وَ أَلْزَمَتْ^{۱۰} قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ، حَتَّى أَسْهَرَتْ^{۱۱} لَيَالِيَهُمْ وَ أظْمَأَتْ هُوَ اجْرَهُمْ^{۱۲}، فَأَخَذُوا الرَّاحَةَ بِالنَّصْبِ^{۱۳}، وَ الرَّيِّ^{۱۴} بِالظَّمْمِ^{۱۵}، وَ اسْتَقْرَبُوا الْأَجَلَ فَبَادَرُوا^{۱۶} الْعَمَلَ، وَ كَذَّبُوا الْأَمَلَ فَلَا حَظَّوْا الْأَجَلَ. (خطبه/۱۱۴)

برداشت

«تقوی حامی است» انَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتٌ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ مَحَارِمَهُ یعنی تقوی خدا، دوستان خدا را در حمایت خود قرار داده و آنها را از تجاوز به حریم محرمات الهی نگاهداشته است. در این جمله با صراحت کامل تقوا را به معنای آن حالت معنوی و روحانی ذکر کرده که حافظ و نگهبان از گناه است.

فَوَاقِدُ تَقْوَا }
 ۱- احامی آدمی است.
 ۲- عزت و بزرگی آدمی است.
 ۳- نگاهداشته است و روان است.

- ۱- هَطَلَّتْ: فرو می بارند
- ۲- قُحُوط: بازایستادن، فرونشستن، قحطی‌ها
- ۳- تَحَدَّبَتْ: روی آورد
- ۴- بَعْدَ نُفُورِهَا: بعد از رویگردانی
- ۵- تَفَجَّرَتْ: روان گردد، جوشش می‌آید.
- ۶- نُضُوب: فرو شدن، فرونشستن
- ۷- وَبَلَّتْ: به شدت بارید.
- ۸- ارْدَاذ: نم‌نم باریدن
- ۹- حَمَت: نگاهداشته است.
- ۱۰- أَلْزَمَتْ: همراه داشته است.
- ۱۱- أَسْهَرَتْ: بیدار می‌دارد.
- ۱۲- وَ أظْمَأَتْ هُوَ اجْرَهُمْ: و روزهای گرم را با تشنگی بر آنان به سر می‌آورد.
- ۱۳- بِالنَّصْبِ: با رنج دنیا
- ۱۴- الرَّيِّ: سیرابی
- ۱۵- الظَّمْمُ: تشنگی
- ۱۶- بَادَرُوا: پیشدستی کردند.
- ۱۷- نهج البلاغه / خطبه ۱۱۴

۳. حضرت علی(ع) در سخنان گوهر بار خود در این مقداری که سیدرضی(ره) در نهج البلاغه جمع‌آوری نموده هفتاد و هفت مورد تقوا را با عبارات مختلف مورد توصیه و تأکید قرار داده است که این تشویق و توصیه و تأکید بر اهمیت حیات و عظمت و ضرورت آن برای انسان دلالت واضح دارد.

سین ان را فیعت می‌دهد
 • فَمَنْ أَشْعَرَ التَّقْوَى قَلْبَهُ بَرَزَ مَهْلَةً^۱ وَ فَازَ عَمَلُهُ، فَاهْتَبَلُوا هَبْلَهَا^۲، وَأَعْمَلُوا لِلْجَنَّةِ عَمَلَهَا.
 (خطبه/۱۳۲)

کارهای نیکوی او آشکار شود

نکته

انسان که غصه خود را می‌خورد آن خود حقیقی را، تقوی را «قلبی» می‌کند و آنگاه که تقوی با قلب انسانی دریافت شود بی‌وقفه و بدون مسامحه در مسیر خیر و کمال سبقت می‌گیرد زیرا دنیا اقامتگاه نیست و این برای هر عقل سلیمی مسلم است لذا در این گذرگاه برای جایگاه ابدی با اعمال نیکو با شتابی هرچه بیشتر به تکاپو پرداخته و توشه جمع می‌کند.

• فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ، وَ بَصْرٌ عَمَى أَعْيُنِكُمْ، وَ شِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ (أَجْسَامِكُمْ)، وَ صَلَاحٌ فَسَادِ صُدُورِكُمْ، وَ طَهْرٌ دَنَسِ^۳ أَنْفُسِكُمْ، وَ جَلَاءٌ عَشَا (غَشَا) أَبْصَارِكُمْ، وَ أَمْنٌ فَرَعِ جَأَشِكُمْ^۴ وَ ضِيَاءٌ سَوَادِ ظُلْمَتِكُمْ ... فَمَنْ أَخَذَ بِالتَّقْوَى عَزَبَتْ^۵ عَنْهُ الشَّدَائِدُ بَعْدَ دُنُوهَا^۶، وَ أَحْلَوَلَتْ^۷ لَهُ الْأُمُورُ بَعْدَ مَرَارَتِهَا، وَ انْفَرَجَتْ^۸ عَنْهُ الْأَمْوَاجُ بَعْدَ تَرَاقُمِهَا، وَ أَسَهَلَتْ^۹ لَهُ الصَّعَابُ^{۱۰} بَعْدَ انْصَابِهَا^{۱۱}، وَ

۱ - بَرَزَ مَهْلَةً: کارهای نیکوی او آشکار شود

۲ - فَاهْتَبَلُوا هَبْلَهَا: پس تقوا را غنیمت شمارید، پس در به دست آوردن بهره‌های تقوا فرصت غنیمت شمارید.

۳ - دَنَسَ: پلیدی، آلودگی

۴ - فَرَعِ جَأَشِكُمْ: بیم و نگرانی دل‌هایتان

۵ - عَزَبَتْ: دور گردند

۶ - بَعْدَ دُنُوهَا: از آن پس که نزدیک می‌نمود.

۷ - أَحْلَوَلَتْ: شیرین می‌شود.

۸ - انْفَرَجَتْ: برطرف شود، بگشاید

۹ - أَسَهَلَتْ: آسان نماید

۱۰ - الصَّعَابُ: سختی‌ها

۱۱ - انْصَابِهَا: برخورد کردن

هَطَلَّتْ^۱ عَلَيْهِ الْكَرَامَةُ بَعْدَ فُحُوطِهَا^۲، وَ تَحَدَّبَتْ^۳ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ بَعْدَ نُفُورِهَا^۴، وَ تَفَجَّرَتْ^۵ عَلَيْهِ النَّعْمُ بَعْدَ نُضُوبِهَا^۶، وَ وَبَلَّتْ^۷ عَلَيْهِ الْبَرَكَةُ بَعْدَ ارْدَاذِهَا^۸. (خطبه/۱۹۸)

• عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتٌ^۹ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ مَحَارِمَهُ، وَ أَلَزَمَتْ^{۱۰} قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ، حَتَّى أَسْهَرَتْ^{۱۱} لِيَالِيَهُمْ وَ أظْمَأَتْ هُوَ اجْرَهُمْ^{۱۲}، فَآخَذُوا الرَّاحَةَ بِالنَّصْبِ^{۱۳}، وَ الرَّيِّ^{۱۴} بِالظُّمَأِ^{۱۵}، وَ اسْتَقْرَبُوا الْأَجَلَ^{۱۶} فَبَادَرُوا^{۱۶} الْعَمَلَ، وَ كَذَّبُوا الْأَمَلَ فَلَا حَظَّوْا الْأَجَلَ. (خطبه/۱۱۴)

برداشت

«تقوی حامی است» إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتٌ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ مَحَارِمَهُ «یعنی تقوی خدا، دوستان خدا را در حمایت خود قرار داده و آنها را از تجاوز به حریم محرمات الهی نگاهداشته است. در این جمله با صراحت کامل تقوا را به معنای آن حالت معنوی و روحانی ذکر کرده که حافظ و نگهبان از گناه است.

فوائد تقوا
 ۱- احاطی آدمی است.
 ۲- عزت و بزرگی آدمی است.
 ۳- کهد است روح و روان است.

- ۱- هَطَلَّتْ: فرو می‌بارند
- ۲- فُحُوط: بازایستادن، فرونشستن، قحطی‌ها
- ۳- تَحَدَّبَتْ: روی آورد
- ۴- بَعْدَ نُفُورِهَا: بعد از رویگردانی
- ۵- تَفَجَّرَتْ: روان گردد، جوشش می‌آید.
- ۶- نُضُوب: فرو شدن، فرونشستن
- ۷- وَبَلَّتْ: به شدت بارید.
- ۸- ارْدَاذ: نم‌نم باریدن
- ۹- حَمَتٌ: نگاهداشته است.
- ۱۰- أَلَزَمَتْ: همراه داشته است.
- ۱۱- أَسْهَرَتْ: بیدار می‌دارد.
- ۱۲- وَ أظْمَأَتْ هُوَ اجْرَهُمْ: و روزهای گرم را با تشنگی بر آنان به سر می‌آورد.
- ۱۳- بِالنَّصْبِ: با رنج دنیا
- ۱۴- الرَّيِّ: سیرابی
- ۱۵- الظُّمَأُ: تشنگی
- ۱۶- بَادَرُوا: پیشدستی کردند.
- ۱۷- نهج البلاغه / خطبه ۱۱۴

تقوی یعنی شخصیت داشتن و بزرگ بودن: «إِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلُّ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ أَعْطُوا أَرْزَمَتَهَا»^۱

در اینجا تقوی درست و با صراحت کامل یک حالت روحی و معنوی که ما از آن به ضبط نفس و یا مالکیت نفس تعبیر می‌کنیم معرفی شد. ضمناً اینجا حقیقت بزرگی بیان شد و آن اینکه لازمه مطیع هوی و هوس بودن و عنان را به نفس سرکش واگذار کردن، زبونی و ضعف و بی‌شخصیت بودن است. انسان در آن حال نسبت به اداره حوزه وجود خودش مانند سواره زبونی است که بر اسب سرکشی سوار است و از خود اراده و اختیاری ندارد و لازمه تقوی و ضبط نفس، افزایش قدرت اراده و شخصیت معنوی و عقلی داشتن است، مانند سوار ماهر و مسلطی که بر اسب تربیت شده‌ای سوار است و با قدرت فرمان می‌دهد و آن اسب با سهولت اطاعت می‌کند. تقوی مصونیت است: «أَلَا فَصُونُوهَا وَ تَصَوَّنُوا بِهَا»^۲ یعنی تقوی را حفظ کنید و به وسیله تقوی برای خود مصونیت درست کنید.

بشر، خانه می‌سازد، اطاق می‌سازد، با در و پنجره‌های محکم به دور خانه‌اش دیوار می‌کشد. چرا این کار را می‌کند؟ برای اینکه خود را در زمستان از گزند سرما و در تابستان از آسیب گرما حفظ کند، برای آنکه لوازم زندگی خود را در محیط امنی که فقط در اختیار شخصی خود اوست بگذارد. و همچنین است لباس. انسان پای خود را در کفش و سر خود را در کلاه و تن خود را به انواع جامه‌ها محصور می‌کند و البته به وسیله همین‌هاست که نظافت خود را حفظ می‌کند، جلو سرما و گرما را می‌گیرد. حالا نام این را چه باید گذاشت، آیا جز مصونیت است؟

تقوا هم برای روح مانند خانه است برای زندگی و مانند جامه است برای تن، اتفاقاً در قرآن مجید از تقوا به جامه تعبیر شده «وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِك خَيْرٌ»^۳ یعنی تقوی که جامه روح است بهتر و لازمتر است.

^۱ - همان / خطبه ۱۶

^۲ - همان / خطبه ۱۹۱

^۳ - اعراف / ۲۶

تقوی موجب بهداشت تن است: «شِفَاءُ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ^۱» بهبودی بیماری تن شماست. و شاید بخواهید پرسید چه رابطه‌ای است بین تقوی که امری روحی و معنوی است با سلامت بدن؟ می‌گوییم البته تقوی قرص یا آمپول نیست، اما اگر تقوی نباشد بیمارستان خوب نیست، طبیب خوب نیست، پرستار خوب نیست، دوی خوب نیست، اگر تقوی نباشد آدمی حتی تن خود و سلامت تن خود را قادر نیست حفظ کند. آدم متقی که به حد خود و حق خود قانع و راضی است روحی مطمئن‌تر و اعصابی آرام‌تر و قلبی سالم‌تر دارد، دائماً در فکر نیست کجا را ببرد و کجا را بخورد و کجا را ببلعد، ناراحتیهای عصبی او را به زخم روده و زخم معده مبتلا نمی‌سازد، افراط در شهوت او را ضعیف و ناتوان نمی‌کند، عمرش طولانی‌تر می‌شود. سلامت تن و سلامت روح و سلامت اجتماع همگی بستگی دارد به تقوی^۲.

برای مطالعه و تحقیق بیشتر به منابع ذیل مراجعه فرمایید:

- تقوی و متقین در نهج‌البلاغه ابراهیم سیدعلی

- تقوی عبدالحسین دستغیب

- تقوی اساس دعوت پیامبران محمدرضا بارگاهی

- عمل صالح در بیان ایمان و تقوی عبدالحسین طبیب

^۱ - نهج‌البلاغه: خطبه ۱۹۸.

^۲ - مرتضی مطهری، ده گفتار، ص ۲۴-۳۷.

لفظی : خواستن ، خواندن ، طلبیدن

اصطلاحی : درخواست نیز از انسان نیازمند مطلق از وجودی نیاز مطلق همراه با تضرع و امید

دعا، ضرورتی دائمی

درآمد

دعا یعنی خواندن خدا و نجوا و نیایش با مبدأ متعال دعا یعنی صدازدن و مددخواستن در حل مشکلات از خالق توانا، دعا یعنی طلب کردن و درخواست نمودن چیزی یا خیری از خدا یا تمنای خود او کردن با چشم اشکبار و سینه پرآه از سر صدق و با بیم و امید یعنی هم قال و هم حال. دعا صورتی از عبادت است بلکه مغز و جان عبادت است^۱. هیچ بنده‌ای بی‌نیاز از دعا و رابطه نیایش با پروردگار نیست. شاید اگر بگوییم که ارزش و قدر هر کس در نزد خدا به مقدار دعا و کیفیت نیایش او وابسته است سخنی به گزاف نگفته‌ایم. به هر روی ضرورت دعا برای هیچ مؤمن آگاهی پوشیده نیست و قرآن کریم در موارد عدیده‌ای به این مهم تصریح نموده است^۲. در این میان سیره عملی معصومین و احادیث و اقوالی که از آنان بجای مانده بوضوح اهتمام آن پاکان را به امر دعا نشان می‌دهد. برای نمونه از حضرت مولی‌الموحدین علی(ع) ادعیه بسیار فراوانی چون گنج‌های ذخار به یادگار مانده که مطالعه و استفاده از آنها روح را صفا می‌بخشد و دل را جلا می‌دهد که دعای معروف به کمیل یکی از آنهاست. البته در نهج‌البلاغه بخش اندکی از دعاهای حضرت گردآوری شده است و از این رو برای آشنایی با دعاهای حضرت علی(ع) باید به منابع دیگری مانند «صحیفه علویه» رجوع کرد. اما در این درس با استناد به آنچه در نهج‌البلاغه در مورد دعا وارد شده است به بحث می‌پردازیم.

^۱ - از رسول اکرم(ص) روایت شده که فرموده‌اند: الدعاء مَخُّ العِبَادَةِ، بحار الانوار، محمدباقر مجلسی ج ۹۳ ص ۳۰۰

^۲ - به عنوان نمونه: سوره فرقان آیه ۷۷

به عنوان نمونه اینکه: دعا چه ضرورتی دارد؟ آداب و شرایط دعا چیست؟ چه چیزهایی را باید از خداوند درخواست نمود؟ برآستی چرا بعضی از دعاهایمان اجابت نمی‌شوند؟ آیا خداوند دعاهای ما را می‌شنود؟ چرا از ناامید شدن در دعا نهی شده‌ایم؟ آیا می‌توان درهای رحمت الهی را با کلید دعا گشود؟ آیا می‌توان با دعا به طهارت و شستشوی قلب و روح نایل شد؟ آیا دعا غم و اندوه ما را زائل می‌کند؟ آیا آرامش را به ارمغان می‌آورد؟ آیا داروی اضطراب و فشارهای روحی می‌تواند باشد؟ در چه مواقعی می‌توان دعا کرد؟ آیا دعا زمان و مکان خاصی می‌طلبد؟ واسطه و میانجی نیاز دارد؟ بهترین چیزی که در دعا باید خواست چیست؟ و آیا باب دعا به روی همگان باز و گشوده است حتی اگر گناه کار باشیم؟ دعاهای امام(ع) چگونه است؟ با این مقدمه اکنون به متنهای منتخبی از نهج البلاغه می‌پردازیم که پاسخگوی چنین سئوالاتی است:

دعا یک ضرورت و نیاز همگانی

قال علی(ع): مَا الْمُتَبَتَّلِيُّ^۱ الَّذِي قَدِ اشْتَدَّ^۲ بِهِ الْبَلَاءُ بِأَخْوَجٍ^۳ إِلَى الدُّعَاءِ مِنَ الْمُعَافِي^۴ الَّذِي لَا يَأْمَنُ^۵ الْبَلَاءُ! (حکمت/۳۰۲) کس که بتدبیر شدت گرفتند در استیاضه نیازش به دعا از آن کس که سالم است کم تر باشد.

نکته‌ها

۱- احتیاج انسان و نیاز او به خداوند امری است ثابت و مطلق و مشروط و مقید به هیچ قید و حالتی نیست و این از آنروست که انسان در هر حال که باشد مخلوق و معلول و وابسته به خداست.

۲- انسان چه در ابعاد دنیوی و مادی و جسمانی و چه در ابعاد اخروی و معنوی و روحانی از خداوند کسب فیض می‌کند. نه فیض خداوندی انقطاع‌پذیر است و نه انسان می‌تواند بدون خداوند

^۱ - الْمُتَبَتَّلِيُّ: گرفتار

^۲ - قَدِ اشْتَدَّ: شدت یافته

^۳ - أَخْوَجٍ: نیازمندتر

^۴ - الْمُعَافِي: تندرست

^۵ - لَا يَأْمَنُ: در امان نیست

به بی‌نیازی واقعی دست یابد. در ثبوت این امر، تغییر احوالات بشری تأثیری ندارد. یعنی در هر حالی که باشیم اعم از فقر و غنا، بیماری یا سلامت، رنج یا راحت، خوشی یا ناخوشی، در هر صورت به خداوند محتاجیم و ذره‌ای از احتیاج ما کاسته نمی‌شود.

۳- ما چه آگاه باشیم یا خیر و چه این نیازمندی را عمیقاً احساس و درک کنیم یا نه، نیاز ما به قوت خود باقی است و واقعیت تابعی از نوع احساس و قضاوت ما درباره آن نیست. از این رو نباید اجازه دهیم تا احوالات متغیر خوب یا بد ما در اصل نیازمندی ما به خداوند و احساس و توجه نسبت به آن کمتری تأثیر منفی بگذارد و ما را دچار غفلت از آن سازد.

۴- وقتی می‌گوییم همگان به دعا نیازمندند یعنی همه انسانها با همه تفاوت‌های صوری و عارضی که دارند در یک امر ذاتی مشترکند که فقر و نیازمندی آنهاست به مبدأ فیاض. و هرگز تبدل امور عارضی رافع آن امر ذاتی و سلب‌کننده آن نخواهد بود. کما اینکه به همین خاطر نمی‌توان فردی را به خاطر یک وضعیت عارضی چون گرفتاری مالی و بدنی نسبت به فردی که این گرفتاریها را بالفعل ندارد- اما در عین حال از دچار شدن به آنها در امان نیست- محتاج‌تر به خدا دانست.

۵- اما علی‌رغم آنچه گفته شد طبیعت نفس بشر به خاطر متأثر شدن از امور ظاهری و غفلت و عدم توجه کافی به مصالح واقعی و نیازهای پایدار و ذاتی و غرق شدن در روز مراه‌گی و تعلقات دنیایی در رسیدن به آن احساس متعالی نیازمندی و فقر به درگاه الهی دچار ضعف و خلاء می‌شود، و به نوعی دچار از خود بیگانگی می‌گردد و در ابراز عاطفه و میل و رفتاری که مناسب آن نیازمندی و آگاهی از آن باشد سستی و مسامحه می‌ورزد. اینجاست که باید چنین انسانی را از خواب غفلت بیدار ساخت و به تأمل درونی واداشت. در آن صورت است که باب دعا برای کسی که تا دیروز بسته و پنهان بود و غیرضروری تلقی می‌شد، آشکارا ضرورت خود را می‌یابد و این دعاکننده است که باید با حال و همت خویش از این پس از برکات دعا بهره لازم را ببرد.

باز بودن باب دعا و اجابت و نهی از یأس

قال علی (ع): مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الاجَابَةَ وَ مَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ القَبُولَ.
(حکمت/۱۳۵)

قال علی (ع): مَا كَانَ اللهُ لِيُفْتَحَ عَلَيَّ عَبْدٌ بَابَ الشُّكْرِ وَ يُغْلَقَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ وَ لَا يَفْتَحَ عَلَيَّ عَبْدٌ بَابَ الدُّعَاءِ وَ يُغْلَقَ عَنْهُ بَابَ الاجَابَةِ وَ لَا يَفْتَحَ لِعَبْدٍ بَابَ التَّوْبَةِ وَ يُغْلَقَ عَنْهُ بَابَ المَغْفِرَةِ.
(حکمت/۴۳۵)

نکته‌ها

۱- اگرچه نمی‌توان ملازمه دائمی بین اجابت دعا با هر نوع دعائی برقرار کرد اما چنانچه به خداوند به عنوان موجودی کریم که دارای صفات جود و رحمت و بنده‌نوازی است توجه نماییم و باور نماییم که در وعده‌هایی که به بندگان مؤمن و صادق خویش داده است- در صورتی که مطابق با شرایط بندگی عمل نمایند- خلف وعده نکرده و به آنها وفا خواهد کرد در آن صورت با امیدواری به امکان اجابت، به دعا رو خواهیم کرد و به امید مغفرت و قبول توبه، حال توبه و پشیمانی و عذرخواهی از حضرت حق به ما دست خواهد داد.

۲- اگر از دعا چون سلاحی استفاده کنیم و اجابت و رسیدن به خواسته، همان هدفی باشد که سلاح دعا متوجه آنست، بی‌گمان استفاده دقیق و توأم با آگاهی و توجه به محتوا و علم به مصالح خویشتن، احتمال اصابت به هدف را قوت خواهد بخشید.

۳- خداوند خود شکور است و شکرگزاران را به زیادی بهره‌ها و نعم وعده فرموده و از آنجا که خداوند منزله از خلف وعده است از این رو تحقیقاً کسی را که از در شکر وارد شده است باب زیادی نعمت را برویش نخواهد بست.

۴- البته باید توجه داشت که افزایش نعمت به دنبال شکر، لزوماً و همواره به معنی افزایش کمی و مقداری نیست. بلکه چه بسا افزایش در جهت کیفیت بهره‌وری از نعمتهای داده شده باشد که نشانهٔ پربرکت بودن آنست.

۵- خداوند گاه چنان بصیرتی به انسان شکرگزار می‌دهد که او را از راههای جدید یا بهتر و کاملتر بهره‌مند شدن از نعمتی که دریافت داشته آگاه می‌سازد. بنابراین کسی که شکرگزار نعمت بینایی و چشم خود باشد، مصداق برکت الهی برای او در این مورد مثلاً آن خواهد بود که از نعمت چشم در بهترین دیدنیها بهره خواهد برد و استفاده‌های علمی و معنوی بیشتری نصیبش خواهد شد.

۶- خداوند هرگز نقض غرض نکرده و خلاف حکمت عمل نمی‌نماید و عبث و کار لغو از او سر نمی‌زند. اگر بابتی به نام توبه و مغفرت به روی بنده‌اش گشوده است برای آن بوده که در مقابل، توبه و استغفار تائبان را بپذیرد و اصولاً طبق آموزه‌های دینی این خداوند است که ابتدا توبه و اقبال به سوی بنده گنهکار خود می‌کند که آنگاه بنده موفق به توبه می‌شود و نهایتاً حق تعالی توبه او را می‌پذیرد. بنابراین معنا ندارد که خود اقبال کند تا بنده متوجه او شود و آنگاه روی از او برتابد. آری این خلاف حکمت و رحمت است و از شأن الهی بدور می‌باشد.

توصیه‌های جامع امام علی (ع) در مورد دعا

قال علی علیه السلام: وَأَعْلَمُ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَتَكْفُلُ^۱ لَكَ بِالْإِجَابَةِ وَآمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيكَ وَتَسْتَرْجِمَهُ لِيَرْحَمَكَ وَ لَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُكَ^۲ عَنْهُ وَ لَمْ يُلْجِئِكَ^۳ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ وَ لَمْ يَمْنَعَكَ^۴ مِنْ أَسَاتٍ^۴ مِنَ التَّوْبَةِ وَ لَمْ يُعَاجِلْكَ^۵ بِالنَّقْمَةِ^۵ وَ لَمْ يُعَيِّرْكَ^۶ بِالْإِنَابَةِ وَ لَمْ يَفْضَحْكَ^۶ حَيْثُ الْفَضِيحَةُ بِكَ أَوْلَى وَ لَمْ يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي قَبُولِ الْإِنَابَةِ وَ لَمْ يُنَاقِشْكَ^۸ بِالْجَرِيمَةِ وَ لَمْ يُؤَيِّسْكَ^۸ مِنَ الرَّحْمَةِ ... (نامه ۳۱)

۱- تکفل: به عهده گرفته

۲- یحجبک: مانع تو شود

۳- لم یلجئک: تو را مجبور نساخته

۴- ان اسات: اگر مرتکب گناه شوی

۵- لم یعاجلک: نسبت به تو شتاب نکرده

۶- النعمه: کیفر و عقوبت

۷- لم یعیرک: بر تو عیب نگرفته

۸- لم یناقشک: تو را به محاکمه نکشیده

نکته‌ها

۱- اینکه حضرت فرمود: «آن کسی که خزائن آسمانها و زمین به دست اوست»، مطلبی است که ریشه قرآنی دارد. به عنوان نمونه در قرآن کریم نظیر این معنی با این تعبیر وارد شده که فرمود: (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) یعنی: هیچ چیزی در این عالم نیست جز آنکه گنجینه‌های آن در نزد خود ماست و ما جز به مقدار معین و معلومی آنرا نازل نمی‌کنیم.

۲- خواسته‌ها و حوائج انسان نیز با همه تنوعی که دارد در برآورده شدن، منشأ و ریشه‌ای جز عالم ربوبی ندارد الا اینکه بعضی از حوائج ابتدأ و بدون درخواست ما به ما عطا شده است و پاره‌ای از آنها نیز متوقف بر طلب کردن و خواستن آنهاست توسط ما و به عبارت دیگر این قسم عطاها مشروط به نوع سلوک ما در زندگی و برقراری رابطه آگاهانه با پروردگار عالم است یعنی با کمال اختیار و علاقه به سوی او رفتن و عرض نیاز کردن.

۳- رابطه دعایی با خدا برقرار کردن محتاج امیدواری و اطمینان از امکان برقراری ارتباط با اوست و هر قدر انسان در این رابطه، احساس سهولت کند امید برقراری این رابطه از سوی او تقویت می‌شود. بنابراین مهم است که انسان بداند که خداوند خود اجازه دعا داده و اجابت را نیز عهده‌دار شده و مانع و حاجب و واسطه‌ای را هم در این میان قرار نداده و در پذیرش بنده‌اش سخت‌گیری نکرده است و بهانه‌جویی نمی‌کند و او را به خاطر لغزشهایش مورد شماتت قرار نداده و رسوا و مأیوس نمی‌سازد تا از لحاظ روحی و ذهنی آمادگی بیشتری برای دعا کردن داشته باشد.

۴- بعضی را گمان بر آنست که خداوند که خود عالم به همه چیز است و مصالح بندگان را می‌داند پس چه نیازی به دعای ماست؟! پاسخ آنست که هم خداوند امر به دعا فرموده و خدای حکیم بی‌حکمت امر نمی‌کند و هم مقام بندگی جز این اقتضا نمی‌کند که بنده با ادب باید با

خدای خویش باب گفتگوی دعائی را باز کند تا مبادا دچار فراموشی و غفلت یا کبر و طغیان شود. ضمن آنکه دعا می‌تواند مطلوب فی‌نفسه باشد و موضوعیت داشته باشد تنها برای حفظ رابطه با خدا نه لزوماً چیزی از او خواستن و چه چیزی بهتر و بالاتر از با خدا بودن!

آثار و برکات دعا

و قال عليه السلام: فَإِذَا نَادَيْتَهُ سَمِعَ نِدَاكَ وَإِذَا نَجَّيْتَهُ عَلِمَ نَجْوَاكَ فَأَفْضَيْتَ إِلَيْهِ^۱ بِحَاجَتِكَ وَأَبْتَشَّتَهُ^۲ ذَاتَ نَفْسِكَ^۳ وَ شَكَّوتَ إِلَيْهِ هُمُومَكَ وَ اسْتَكْشَفْتَهُ كُرُوبَكَ وَ اسْتَعْتَنَتْهُ عَلَى أُمُورِكَ.
(نامه/۳۱)

نکته‌ها

- ۱- با علم به اینکه خداوند، دانا و بینا و شنوای همه چیز است و هیچ چیزی بر او مخفی و پنهان نیست. بنابراین چه او را با فریاد بخوانیم چه آهسته و در خلوت و سرّی نجوا کنیم همه را می‌شنود و می‌داند.
- ۲- آنچه ضروری است آنست که انسان با این خاطر جمعی، صادقانه و با تمام وجود سفره دل و کتاب نفس خویش را در معرض فیض الهی بگشاید و درد دل خویش را با او بازگو نماید و از خدایی که تنها طیب و چاره‌ساز مشکلات اوست علاج آلام و بیماریها و حل مشکلات را از او بخواهد و در تدبیر زندگی و پیشبرد امور و کارهایش از خداوند منان طلب یاری و استعانت کند.
- ۳- از مطالب فوق این نتیجه بس مهم را نیز می‌توان بدست آورد که هرگز برای انسان مؤمن و خدا باور، ناامیدی و بن‌بستی در کار نخواهد بود چرا که همواره و در همه حال، کسی هست که می‌توان با برقراری ارتباط و استمداد از او، چاره مشکلات را تدارک کرد.

^۱ - أَفْضَيْتَ إِلَيْهِ: بسوی او می‌روی

^۲ - أَبْتَشَّتَهُ: نزد او بازگو کن

^۳ - ذَاتَ نَفْسِكَ: حال روحی و درونت

عاقبت دینی و دنیوی

و قال عليه السلام: وَسَأَلْتَهُ مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِهِ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ إِعْطَائِهِ غَيْرُهُ مِنْ زِيَادَةِ الْأَعْمَارِ^۱ وَ صِحَّةِ الْأَبْدَانِ وَسَعَةِ الْأَرْزَاقِ فَمَتَى شِئْتَ اسْتَفْتَحْتُ^۲ بِاللَّدْعَاءِ أَبْوَابَ نِعْمَتِهِ (نِعْمَةٍ) وَ اسْتَمَطَرْتُ^۳ شَأْيِبَ^۴ رَحْمَتِهِ. (نامه/۳۱)

و قال عليه السلام: نَحْمَدُهُ عَلَىٰ مَا كَانَ وَنَسْتَعِينُهُ مِنْ أَمْرِنَا عَلَىٰ مَا يَكُونُ وَ نَسْأَلُهُ الْمُعَافَاةَ قِي الْأَدْيَانِ كَمَا نَسْأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَبْدَانِ. (خطبه/۹۹)

نکته‌ها

۱- اگرچه انسان با دعا و برقراری رابطه معنوی و عاشقانه با خدا به بهترین خواسته‌ها دست یافته است اما از آنجا که انسان در دنیا باید به تکامل برسد و نیازهای دنیایی نیز قابل انکار نیست از این جهت از جمله اموری که در دعا مورد توجه و درخواست می‌تواند باشد اموری است مانند طول عمر، سلامتی و وسعت رزق.

۲- بین دعا که عامل معنوی است و تحقق حوائج مادی، نوعی رابطه علی برقرار است که وجود دارد هر چند کیفیت و چگونگی آن بر ما پوشیده باشد. با ایمان به وجود چنین رابطه واقعی و یقین به تأثیرگذاری دعای خالصانه می‌توان از نعمتهای خاص که معلول این سبب باشد بهره‌مند شد. بنابراین چه بسا مقدرات ما با دعا دگرگون شود.

۳- کسی که اصل نعمت را از خدا می‌داند، دوام و استمرار آنرا نیز از خدا می‌داند و از آنجا که تضمینی برای استمرار پاره‌ای نعمتها وجود ندارد -چرا که گاه گناهی یا ناسپاسی باعث قطع فیض می‌شود- بنابراین شایسته است تا با دعا کردن، موجبات جلب عنایت الهی و بقاء و دوام نعم او را در زندگی خویش فراهم نماییم.

^۱ - أَعْمَار: عمرها

^۲ - اسْتَفْتَحْتُ: استفتحت

۴- عافیت و امنیت و سلامتی همانقدر که در امور ظاهری و بدنی برای ما مهم است و ضروری که در سایه آن سایر نعمتها و خوشیها معنی و اثر دارند، همچنین عافیت و سلامتی در امور معنوی و دینی نیز بسیار مهم و سرنوشت‌ساز است که بدون آن مسیر زندگی هرچند همراه لذت و شادیهای فریبنده مادی باشد به انحراف کشیده شده و سرانجام آن شقاوت ابدی است.

بهترین خواسته‌ها

و قال عليه السلام: فَلْتَكُنْ مَسْأَلَتَكَ فِيمَا بَيِّقِي لَكَ جَمَالُهُ وَ يُنْفِي عَنْكَ وَبِأَلِهِ^۱ قَالِمَالٌ لَا يَبْقَى لَكَ وَ لَا تَبْقَى لَهُ. (نامه/۳۱)

نکته‌ها

۱- قرآن کریم آخرت را در مقایسه با دنیا بهتر و پایدارتر معرفی کرده است «الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»^۲ همچنین در مقایسه با لباس و پوشش ظاهری و بدنی به پوشش روحانی و معنوی که تقوی است به عنوان بهترین لباس انسان مؤمن اشاره کرده است «وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ»^۳ و دیگر آنکه خداوند رضایت و خشنودی خود را بزرگترین هدف انسان مؤمن ذکر نموده است «وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»^۴. وقتی گوهر نفس را بشناسیم مطلوب اصیل آن را هم خواهیم شناخت.

۲- گوهر جان انسان از عالم ماده نبوده بلکه ذاتی مجرد از ماده و حقیقتی روحانی و ملکوتی است و آنچه که سنخیتی با جان او ندارد (امور مادی) حقیقتاً مال او نمی‌شود و اتحادی با آن ندارد. همراهی انسان با مادیان ناپایدار بوده و تعلقات او وهمی و اعتباری است. همانطور که در همین دنیا گاهی مالی را از کف می‌دهیم یا صاحب مال می‌میرد و اموالش به دست ورثه می‌افتد،

^۱ - وِبِأَلِهِ: رنج و سختی

^۲ - اعلیٰ/۱۷

^۳ - اعراف/۲۶

^۴ - توبه/۷۲

به طریق اولی نسبت به جهان ابدی و پس از مرگ مال دنیا با ما همراهی نمی کند کما اینکه ما هم نمی توانستیم الی الابد در دنیا بمانیم.

خسش به اندازه‌ی نیت است.

* **علل تأخیر در اجابت دعا (معم)**

و قال علیه السلام: فَلَا يَقْنَطَنَّكَ إِبْطَاءُ^۱ إِيَابَتِهِ فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ وَرُبَّمَا أُخِّرَتْ عَنْكَ الإِجَابَةُ لِيَكُونَ ذَلِكَ أَعْظَمَ لِأَجْرِ السَّائِلِ وَأَجْزَلَ^۲ لِعَطَاءِ الْآمِلِ وَرُبَّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُؤْتَاهُ^۳ وَأُوتِيَتْ خَيْرًا مِنْهُ عَاجِلًا أَوْ أَجَلًا أَوْ صُرِفَ عَنْكَ^۴ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ فَلَرُبَّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَاكُ دِينِكَ لَوْ أُوتِيْتَهُ. (نامه/۳۱)

نکته‌ها

۱- سریع یا بطئی و کند بودن مسأله اجابت در دعا تابع عوامل مختلفی است. نیت خالص و صفا و نورانیت نفس دعاکننده و توجه تام او به محتوا و مخاطب دعا و ظرفیت و استعداد وجودی دریافت فیض از سوی داعی و مصالح متغیر او در اوضاع و احوال گوناگون و میزان جدیت او درخواستی و یقین قوی به اجابت در اصل اجابت و تعجیل و تأخیر آن مؤثر است.

۲- اگر به دعا به عنوان رابطه‌ای ارزشمند و حیاتی بین عبد و پروردگار نگریسته شود، هرگاه دعا محقق شود آنچه موضوعیت داشته است که اصل رابطه با خداست نیز با دعا محقق و اجابت شده است. می ماند خواسته‌هایی که با دعا به عنوان یک طریق و وسیله نه بعنوان موضوع اصیل و مطلوبی فی نفسه مورد توجه است در این موقع اجابت خواسته‌ها تابع شرایطی است که فوقاً به بعضی از آنها اشاره شد.

۱- ابطاء: کندی و تأخیر

۲- اجزل: کاملتر

۳- لا تؤتاه: پاسخ داده نمی شود

۴- صرف عنک: به اجابت نمی رسد

ادب دعا

و قال عليه السلام: إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ حَاجَةٌ فَابْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ سَلْ^۱ حَاجَتَكَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ فَيَقْضِيَ إِحْدَاهُمَا وَ يَمْنَعَ الْأُخْرَى (حکمت/۳۶۱).

نکته‌ها

۱- در خصوص آداب دعا سخنان فراوانی وجود دارد که اگرچه ذکر تمام نکات درباره آن در این مجال نمی‌گنجد اما به مهمترین آنها اشاره‌ای تیتروار خواهیم کرد از جمله: ابتدا کردن دعا با نام خداوند (بسمله) - قبل از دعا و درخواست خود به مدح و تمجید خدا بپردازد - صلوات بر محمد و آل محمد - واسطه کردن آبرومندان درگاه الهی و به حق و جاه آنها از خداوند سؤال کردن - پس از مدح خدا اقرار به گناهان خویش نمودن - تضرع و ابتهال - بلند کردن دو دست - خواندن دو رکعت نماز قبل از دعا - هیچ دعایی را کوچک و حقیر نبینید زیرا چه بسا اجابت خدا در آن باشد - مطلوب خود را چندان بزرگ نبیند که نزد خدا بزرگتر از آن وجود دارد - در آنچه می‌طلبد همتی عالی داشته باشد و مطالب عالی و بلندمرتبه را طلب کند نه امور مبتذل و فانی را - در دعا تعمیم داده و دیگران و عموم مؤمنین را سهیم در خواسته‌هایش کند - بدون فریاد زدن و بلکه پنهانی و سری دعا کند که به اخلاص نزدیکتر است - در اجتماع مؤمنین دعا کردن - حسن ظن به اجابت داشتن^۲

^۱ - سَلْ: بپرس، بطلب

^۲ - محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه ج ۳ ص ۲۶۸-۲۶۰

فراغت برای دعا

و قال عليه السلام: لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي^۱ فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ يَرْزُم^۲ مَعَاشَهُ وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي^۳ بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ^۴ (حکمت/۳۹۰).

نکته‌ها

۱- خواسته‌ها و حوائج و مصالح انسان فراوان و گوناگون است. برای رسیدگی به همه آنها چاره‌ای جز تنظیم اوقات و رعایت نظم در امور زندگی نیست. یکی از راهها به طور کلی تقسیم ساعت شبانه‌روز است به سه وقت: الف) وقتی برای خلوت و عبادت و دعا با پروردگار، ب) زمانی برای کار و تلاش برای تحصیل معاش، ج) و اوقاتی برای بهره بردن از نعمتها و لذائذ و زیباییهای حلال زندگی.

۲- از جمله آداب دعا آنست که برای دعا کردن وقت و زمان مناسبی را انتخاب و اختیار کند مثلاً بعد از فرایض، هنگام نزول باران و مانند آن.

اصرار در دعا

و قال عليه السلام: ... - أَيْنَ الْقَوْمُ الَّذِينَ دَعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَبِلُوهُ وَ قَرُّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَ هِيَجُوا^۴ إِلَى الْجِهَادِ قَوْلَهُمْ^۵ ... بَعْضُ هَلَكَ وَ بَعْضُ نَجَا ... مُرُّهُ الْعَيُّونَ^۶ مِنَ الْبُكَاءِ، حُمْصُ الْبُطُونِ^۷

۱- یناجی: نجوا و نیایش می کند

۲- یرزم: اصلاح و تأمین می کند

۳- ینخلی: مجال می دهد و وامی نهد

۴- هیجوا: برانگیخته شدند

۵- ولیهوا: شیفه شدند

۶- مره العیون: چشمه‌های ناراحت

۷- حمص البطنون: شکم‌های لاغر و به پشت چسبیده

مِنَ الصِّيَامِ. ذُبُلُ الشَّفَاهِ^۱ مِنَ الدُّعَاءِ. صُفْرُ الْأَلْوَانِ^۲ مِنَ الشَّهْرِ. عَلَى وَجْهِهِمْ غَبْرَهُ الْخَاشِعِينَ.
أُولَئِكَ إِخْوَانِي الذَّاهِبُونَ. فَحَقَّقْ لَنَا أَنْ نُنْظَمَ^۳ إِلَيْهِمْ وَ نَعَضَّ^۴ الْأَيْدِيَّ عَلَى فِرَاقِهِمْ (خطبه/۱۲۱).

نکته‌ها

- ۱- برای دستیابی به حوائج گاهی یکبار اقدام و مراجعه و درخواست کفایت نمی‌کند و رسیدن به مراد، صبر و حوصله بیشتر و پی‌گیری مستمر را می‌طلبد.
- ۲- یکی دیگر از آداب دعا، الحاح و پافشاری نمودن در مسائل و حوائج است که نشانه امیدواری به خدا و عدم یأس از اجابت است و خداوند سائل با سماجت را دوست دارد.^۵

مناجاتی از امام علی (ع)^۶

وقتی ایشان را مدح می‌گفتند:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي وَ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْرًا مِمَّا يَطْنُونَ^۷ وَ اغْفِرْ لَنَا
مَا لَا يَعْلَمُونَ (حکمت/۱۰۰).

برداشت

انسان در فرهنگ اسلامی موجودی است وابسته به مبدأ آفرینش و همواره و در همه شرایط نیازمند فیض و عنایت اوست و همچون سایر مخلوقات افتقار به حق متعال دارد. چنانکه در قرآن کریم فرمود: «يا ايها الناس انتم الفقراء الى الله^۸» بنابراین هیچ وضع و حالت و کیفیت به

^۱ - ذُبُلُ الشَّفَاهِ: لبهاشان خشک

^۲ - صُفْرُ الْأَلْوَانِ: رنگهای صورت زرد

^۳ - نُنْظَمَ: تشنه باشیم

^۴ - نَعَضَّ: به دندان بگیریم

^۵ - محمد محمدی ری شهری، پیشین، ج ۳، ص ۲۶۸

^۶ - در خصوص نیایشهای حضرت به این موارد هم مراجعه شود: حکمت ۲۷۶ و خطبه ۹۱ و ...

^۷ - يَطْنُونَ: گمان می‌کنند و می‌پندارند

^۸ - فاطر/ ۱۵

خصوص که در زندگی نصیب انسان می‌شود تضعیف‌کننده یا از بین برنده این رابطه نیازمندانسه او به خدا نخواهد بود بلکه به عکس هر قدر به غلط احساس بی‌نیازی از خدا کند به همان میزان نیازمندتر بوده و به حمایت الهی محتاج‌تر خواهد بود.

جهان طبیعت و ماده سرای حرکت و دگرگونی است و محل کون و فساد، نعمتهای مادی روزی زوال می‌یابد، و طراوت و زیبایی و سلامتی را از صاحبان آنها ستانده و فسردگی و بیماری را بر آنها دیر یا زود و خواه ناخواه تحمیل خواهد کرد. از این رو دعا کردن برای انسان مؤمن در چنین عالمی یک فریضهٔ مستمر خواهد بود چرا که همانطور که در هنگام بلا دعا می‌کنیم برای رفع بلا، همچنین در حال عادی و سلامت حال نیز باید دعا کنیم برای دفع و جلوگیری از وقوع بلا.

اگر آفرینش ملازم با نیازمندی مستمر است تکویناً، خدای مبدأ تکوین در مقام تشریح نیز انسان را ترغیب به سؤال و دعا فرموده است که: «ادعونی استجب لکم^۱» و دعاگوی راستین را محروم از اجابت نخواهد کرد اگر کسی حقیقتاً از گناه توبه کند و نادم و شکسته‌دل روی به درگاه خدای توبه‌پذیر کند مورد لطف و حمایت خداوندی قرار خواهد گرفت سفره دعا و توبه‌پذیری گسترده است و لقمهٔ اجابت و مغفرت را کریمانه در کام حاضران این سفره قرار خواهد داد. بلکه اوست که توفیق دعا و توبه می‌دهد و نهایتاً عطا می‌کند و می‌بخشاید.

چون خداوند معدن جود و کرم و چشمه فیض بخشی و عطا است اگر عطا کند چیزی از او کاسته نمی‌شود و چون بزرگوارانه و بی‌چشمداشت می‌بخشد عطای او بی‌تحقیر و بدون ذلت است. آنکه عطای او را دریافت کند خوارنشده بلکه عزیز می‌شود و آنکه با توجه و انابه به سوی او رود رسوا و مفتضح نخواهد شد. او خدای سریع‌الرضا است. در پذیرش عذرخواهان مناقشه و چون و چرا نمی‌کند و دلشکستگان امیدوار را از رحمت خویش مأیوس و ناامید نمی‌سازد.

آنکه خزائن خیر و نعمت در دست اوست از چنین بزرگواری باید چیزهای بزرگ طلبد. از مهمترین آنها یکی عمر طولانی و بابرکت است که در پرتو زیادی و طول عمر فرصت و امکان معرفت‌اندوزی و بندگی و خدمت بیشتر فراهم می‌شود و انسان در مراحل مختلف رشد و زندگی به مرور به پختگی و کمال نائل می‌آید. دست از دنیا کشیده و آماده انقطاع و کوچ کردن به سرای باقی می‌شود. و دیگری سلامتی تن و جسم و اعضاء و جوارح آن که در سایه آن زندگی شیرین‌تر و انجام تکالیف آسانتر و انجام فرایض بندگی و خدمت به خدا و خلق بیشتر خواهد شد. و دیگری وسعت و فراخی رزق و روزی است که درهای بسیاری از شرور و گناهان را می‌بندد و امکان انجام تکالیف هزینه‌بر را فراهم می‌سازد. و مهمتر آنکه با تأمین آرامش فکر و خیال جلوی تشویش و اضطراب را گرفته و انسان مؤمن را موفق می‌سازد تا با حضور قلب به عبادت پرورگار مشغول باشد. با این توضیحات معلوم گردید که آنچه بالا‌صالحه در این موارد مطلوب انسان مؤمن است نه نفس طول عمر یا سلامتی بدن و یا وسعت روزی است چرا که گاهی همین نعمتها نیز منشأ افزایش گناه و فسق و فجور می‌شوند، بلکه اینها از آن جهت مطلوبند که مقدمه و وسیله اهداف متعالی و نعمتهای جاودان و ابدی هستند. از این رو برترین خواسته‌های ما همان اموری است که به غایت و هدف آفرینش ما مربوط می‌شود و آن چیزی جز نیاز معنوی و کمال ابدی و نیل به رضوان الهی نیست.

انسان موجودی است طبیعتاً عجول و حریص به خواسته‌های خویش کما اینکه گاه در ظلمت جهل و نادانی به سر می‌برد و نمی‌داند که چه کند یا چه بخواهد یا به کجا رود. از این رو گاه رفتار یا گفتاری از او سر می‌زند که دیر یا زود از کرده و گفته‌ی خویش پشیمان می‌شود چرا که اقدام او بدون در نظر گرفتن مصلحت واقعی و بدور از منطق و عقلانیت و تنها از روی میلی نفسانی بوده است. و امیال در شرایط آزاد هیچ حد و مرزی نمی‌شناسند. آنچه امیال ما را کنترل، تعدیل و هدایت می‌کند عقل و ایمان و تقواست. اگر در موقعیتی احساس می‌کنیم به چیزی

نیازمندیم باید مطمئن شویم آن نیاز جزو نیازهای واقعی ماست. زیرا گاه نیاز پیش آمده نیازی کاذب، غیر ضروری و حتی چه بسا کاملاً برخلاف مصلحت ما باشد. یا اگر خیر ما در آن است اما معلوم نیست که در حال حاضر چنین باشد. شاید باید مدتی سپری شود و شرایط آماده‌تر گردد تا به خیریت آن خیر دست یابیم. یا آنکه اگر چه در آن چیز خیری هست اما چیز دیگری وجود دارد که خیر و نفعش بیشتر یا پایدارتر است و به حکم عقل و وجدان خیر نافعتر و پایدارتر را باید مقدم داشت و آنرا طلب می‌باید کرد. با توجه به آنچه گفته آمد لازم است در خصوص تأخیر یا عدم اجابت پاره‌ای دعاها دقت و تأمل بیشتری بورزیم و حس‌ظن و امید خود را به خداوند از دست ندهیم. بدانیم که کندی و تأخیر اجابت تابع اوضاع و احوال و نیات ماست و خداوند نیز حکیمانه اجابت را به تأخیر می‌افکند تا شاید اجر و پاداش سائل نیازمند بیشتر و بزرگتر گردد یا فرصت تشخیص خیر و شر خواسته خود را داشته باشد و تجدیدنظر کند و خداوند بهتر از آن چیزی که می‌خواست باو عطا کند، کما اینکه گاه خواسته‌ای هرگز اجابت نمی‌شود زیرا در واقع باعث هلاک فرد بوده و خیری جز شر ندارد. انسان مؤمن می‌بایست علاوه بر آنکه بیاموزد چه چیزی را بطلبد باید بیاموزد که در مقام اجابت دعا که کار خدا است صبور باشد نه عجول و خوش‌بین باشد نه بدبین و امیدوار باشد نه مایوس و تسلیم و راضی به قضای خدا باشد نه تسلیم امیال خویش.

یکی از عللی که در تأخیر یا عدم استجانب دعا مؤثر است وجود موانع درونی است و گناه از بزرگترین این موانع محسوب می‌شود چنانکه در دعای معروف کمیل می‌خوانیم: «اللهم اغفر لی الذنوب الّتی تحبس الدعاء» گناه حجابی است بین انسان نیازمند و خواسته او. گاه چنان است که گناه، حال دعا را از فرد می‌گیرد و اگر دعایی کند دعایش بالا نمی‌رود زیرا سنگینی گناه و کدورت نفس، لیاقت و استعداد را زائل کرده و دعایی با چنین وصف، قدرت صعود و نفوذ در ملکوت را ندارد. گناهان و اقسام مختلف آن هر یک دارای آثار شومی است و هر گناهی اثری مخصوص از خود به جای می‌گذارد و در منابع روایی از ائمه معصومین (ع) مطالب فراوانی در این باب وارد شده است که حائز اهمیت و درخور توجه است.

از جمله در مورد عقوبتهای گناهان فرموده‌اند: هر گاه عمل شنیع زنا شیوع یابد زلزله‌ها ظاهر شود.^۱ و یا منع زکات منجر به منع باران و موجب خشکسالی است^۲ و یا قطع رحم و گسستن روابط خویشاوندی باعث کوتاهی عمر و مرگ زودرس می‌شود.^۳

و عارف رومی در مثنوی بر طبق مفاد این قبیل روایات گوید:

ابر برناید پی منع زکات و از زنا افتد وبا اندر جهات

هر چه آید بر تو از ظلمات و غم آن ز بی‌باکی و گستاخی است هم^۴

از اینجا معلوم می‌شود که «شرط بسیار مهم تأثیر اذکار و ادعیه و اوراد و نظائرها طهارت انسان است که صرف لقلقه لسان سودی نبخشد».^۵

برای مطالعه و تحقیق بیشتر به منابع ذیل مراجعه شود.

- قرآن صاعد، غلامرضا برازش.

- دین و روان، ویلیام جیمز، ترجمه مهدی قائمی.

- جهاد با نفس، آیه‌الله مظاهری.

- نیایش، الکسیس کارل، ترجمه علی شریعتی.

- فصلنامه با معارف اسلامی آشنا شویم زمستان ۱۳۷۸، شماره ۴۴ و پاییز ۱۳۷۹، شماره ۴۶.

- نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، آیه‌الله حسن حسن‌زاده آملی.

^۱ - محسن فیض کاشانی، کتاب وافی، ج ۳ ص ۱۷۳.

^۲ - همان.

^۳ - محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۴.

^۴ - محمد جلال‌الدین مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول.

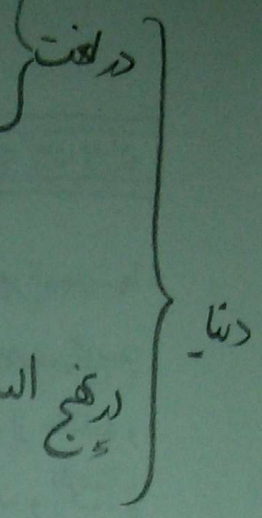
^۵ - حسن حسن‌زاده آملی، نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، ص ۶۲.

۱- دنی : پست ، فرومایه

۲- دُنُو : تراکلیه

۳- مدح : ستایش شده

۲- مذموم : نکویش شده



دنيا و عدم تعلق به آن

درآمد

دنيا هم از ماده «دُنُو» به معنای نزدیک است و هم از ماده «دَنِي» به معنای پست و فرومایه می باشد.^۱ اشتقاق از آن دو در حقیقت بیانگر دو روی یک سکه است، از این جهت که در میان موجودات جهان خلقت در عوالم گوناگون، مخلوقات دنیوی به ظاهر از همه به انسان نزدیکترند، دنیایش نامیده اند، و از این جهت که مخلوقات دنیوی از لحاظ اعتبار و ارزش و مقام ذاتی رتبه پست تری نسبت به سایر موجودات نظام هستی (مانند عالم مثال و عقول) دارند، نیز دنیایش گفته اند.

از دیدگاه علی (ع) دنیا از آنجایی که مخلوقی از مخلوقات خداوند متعال است، خوب بوده و از نعمتهای الهی است^۲ و می تواند به عنوان نردبان تکامل آخرت باشد^۳، اما آنچه مذمت شده دنیاپرستی و تعلق به دنیا و در نتیجه غفلت از خداوند است. به قول مولوی:

چیست دنیا از خدا غافل شدن نی قماش و نقره و فرزند وزن

از اینرو در نهج البلاغه در کنار بحث از دنیا و استفاده بهینه از آن، موضوع زهد و بی علاقه‌گی به دنیا نیز مورد توجه حضرت علی (ع) قرار گرفته است. از نظر مولا زاهدان گروهی از مردم دنیابند که دنیاپرست نمی باشند، پس در دنیا زندگی می کنند اما آلودگی دنیاپرستان را ندارند، در دنیا با آگاهی و بصیرت عمل می کنند و در ترک زشتی ها از همه پیشی می گیرند. بدنهایشان به

۱- ر.ک: فخرالدین طریحی، مجمع البحرین ۱/۱۴۸ و ۱۴۹- ابن منظور، لسان العرب ۴/۴۱۹ و ۴۲۰- میرزا ابوالحسن شعرانی، نثر

طوبی/۲۶۶

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۸

۳- همان، حکمت ۴۶۳

گونه‌ای در تلاش و حرکت است که گویا میان مردم آخرتند، اهل دنیا را می‌نگرند که مرگِ بدن‌ها را بزرگ می‌شمارند اما آنها مرگ دل‌های زندگان را بزرگتر می‌دانند.^۱ شهید مطهری گوید: «حقیقت این است که منظور از علاقه به دنیا تمایلات طبیعی و فطری نیست، مقصود از علاقه و تعلق، بسته بودن به امور مادی و دنیای و در اسارت آنها بودن است که توقف و رکود و بازایستادن از حرکت و پرواز است و سکون است و نیستی.»^۲

در کلام گهربار امیرالمؤمنین علی(ع) تضاد میان دنیا و آخرت در صورتی است که دنیا هدف و آخرت تابع آن باشد که در این صورت هدف قرار گرفتن ناقص مستلزم محرومیت از کامل است اما اگر آخرت متبوع و دنیا تابع باشد در این صورت هدف قرار گرفتن کامل مستلزم محرومیت از ناقص نیست بلکه موجب بهره‌مندی شایسته و احسن از آن است.^۳

آنچه آمد خلاصه‌ای از تلقی حضرت علی(ع) در مورد دنیا است اما به دلیل نگاه ویژه نهج‌البلاغه به آن، موضوع را در جنبه‌های مختلف از جمله حقیقت دنیا، ضرورت بحث پیرامون دنیا، دنیای مذموم و ممدوح، آثار دنیاپرستی، روش برخورد با دنیا و عوامل رهایی از دنیازدگی پی می‌گیریم.

حقیقت دنیا، نسبت فانی است. آخرش نابود است در حقیقت آن حساست سخن که توانی جزا
 ما اَصِفُّ مِنْ دَارِ اَوْلَئِهَا عَنَاءٌ^۴، وَاخِرُهَا فَنَاءٌ^۵ فِي خَلَالِهَا حِسَابٌ^۶ وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابٌ^۷. مَنْ اسْتَعْنَى^۸
 فِيهَا فُتِنَ^۵، وَ مَنْ افْتَقَرَ فِيهَا حَزِنَ^۶، وَ مَنْ سَاعَاها فَاتَتْهُ، وَ مَنْ قَعَدَ عَنْهَا وَ اتَتْهُ^۷، وَ مَنْ ابْصَرَ بِهَا
 بَصْرَتَهُ^۸ وَ مَنْ ابْصَرَ اِلَيْهَا اَعْمَتَهُ^۸. (خطبه ۸۲)

۱- همان، خطبه ۲۳۰

۲- مرتضی مطهری، سیری در نهج‌البلاغه/۲۶۵

۳- نهج‌البلاغه، حکمت ۲۶۹

۴- عناء: سختی، مشقت

۵- فُتِنَ: فریب می‌خورد

۶- حَزِنَ: اندوهناک است

۷- واتته: به او روی آورد

۸- اعتمه: کور دلش کند

– (فی صِفَةِ الدُّنْيَا) تَعْرُؤٌ وَ تَضْرُؤٌ وَ تَمْرٌ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَها ثَوَاباً لِأَوْلِيائِهِ وَ لَا عِقَاباً لِأَعْدَائِهِ،
وَ إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ^۴ بَيْنَنَا هُمْ حَلُّوا إِذْ صَاحَ^۵ بِهِمْ سَائِقُهُمْ^۶ فَارْتَحَلُوا. (حکمت/۴۱۵)

نکته‌ها

- ۱- زندگی دنیا هدف نهایی کمال بشری که آرامش و سعادت ابدی است، نمی‌باشد.
- ۲- دنیا همانند سایه‌ای است که اگر کسی بدنبال آن برود، بدو نمی‌رسد و اگر از آن روی برگرداند، به او روی می‌آورد.
- ۳- دارایی دنیا موجب تسویل نفس و ظاهر فریبی انسان می‌گردد و تعلق به آن انسان را از درک حقایق نظام هستی باز می‌دارد.
- ۴- از آنجایی که دنیا همانند پل محل گذر و عبور است، پاداش و جزاء اعمال نیز موقتی و زودگذر است و به همین جهت نمی‌تواند جایگاه واقعی برای پاداش نیکان و مجازات بدان باشد.
- ۵- اهل دنیا همانند کاروانی هستند که از مبدایی حرکت و به سوی مقصدی رهسپارند، پس باید برای نجات خود از سردرگمی در وادی تیه، در شناخت مبدأ و مقصد (معاد) نهایت تلاش را بنمایند.

طایفه از زندگی بدو را در تعلق

ضرورت دنیاشناسی

– أَوْ لَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ الْأَوَّلِينَ مُرَدِّجٌ^۷، وَ فِي آبَائِكُمُ الْمَاضِينَ تَبْصِرَةٌ^۸ وَ مُعْتَبِرٌ^۹ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ!
أَوْ لَمْ تَرَوْا إِلَى الْمَاضِينَ مِنْكُمْ لَا يَرْجِعُونَ، وَ إِلَى الْخَلْفِ الْبَاقِينَ لَا يَبْقُونَ! أَوْ لَسْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا

۱- هدف نسبت به الله واسطه است.
۲- مثل سایه است تو به آن نمی‌رسی ولی اورا عقیب می‌بینی
۳- تیری از آن باعث دور شدن از هدف هستی است.
۴- مثل پل است، جهت رسیدن به آخرت
۵- اهل آن مثل کاروان هستند که موقرند رسیدن از آن کسب می‌کنند.

- حقیقت
- ۱- تفر: فریب می‌دهد
 - ۲- تضر: زیان می‌رساند
 - ۳- تمر: تند می‌گذرد
 - ۴- ركب: کاروان
 - ۵- صاح: بانگ سر دهد
 - ۶- سائق: کاروانسالار
 - ۷- مُرَدِّج: بازدارنده
 - ۸- تبصره: آگاهی، بینایی
 - ۹- مُعْتَبِر: عبرت‌آموزی

جمع می نمایند پس می نمایند
 أَهْلُ الدُّنْيَا يُصْبِحُونَ وَ يُمْسُونَ عَلَىٰ أحوالِ شَتَّى: فَمَيَّتْ يُنْكِي^۱، وَ آخِرُ يُعْزِي^۲، وَ صَرِيحٌ^۳ مُّبْتَلِي^۴، وَ عَائِدٌ^۵ يَعُودُ، وَ آخِرُ بِنَفْسِهِ يَجُودُ^۶، وَ طَالِبٌ لِلدُّنْيَا وَ الْمَوْتُ يُطَلِّبُهُ، وَ غَافِلٌ وَ لَيْسَ بِمَعْقُولٍ عَنْهُ، وَ عَلَىٰ آثَرِ الْمَاضِي مَا يَمْضِي الْبَاقِي! (خطبه/۹۹)

چیزه دنیا، مرگ او را می طلبد

پس روند که

نکته ها

- ۱- دنیا بهترین موعظه کننده و حوادث در آن عالی ترین نوع پند و اندرز محسوب می گردد.
- ۲- اهل دنیا همانند سوارانی در خواب مانده اند که مرگ آنان را به سوی خود می خواند و هر لحظه که از عمرشان می گذرد، شماره معکوس زندگی دنیوی شان نواخته می شود.
- ۳- انسان مؤمن هیچگاه گرفتار ظواهر دنیا نبوده و با چشم عبرت به دنیا می نگرد، از دنیا به اندازه ضرورت برمی دارد و درصدد آن است که خود را یافته و آزاد سازد.

دنیای مذموم

کرمین خانه ماندگار است دنیا را می بوید مغرور
 - و احذرکم الدنیا فانها منزل قلعه^۷، و لیست بدار نجعه^۸. قد تزینت بغرورها و عزت^۹ بزینتها، دارها هانت^{۱۰} علی ربها، فخلط حلالها بحرامها، و خیرها بشرها، و حیاتها بموتها، و حلوها بمرها، لم یصفها^{۱۱} الله تعالی لاولیائه، و لم یضن^{۱۲} بها علی اعدائه. خیرها زهید^{۱۳} و شرها عتید^{۱۴}، و

^۱ - بیکی: بر او می گریند

^۲ - يعزى: به او تسلیت می گویند

^۳ - صریع: افکنده، افتاده

^۴ - مبتلی: بیماری، بلاء

^۵ - عائد: عیادت کننده

^۶ - بنفسه یجود: در حال جان کندن است

^۷ - منزل قلعه: منزلگاه کوچ کردن

^۸ - دار نجعه: خانه ماندگار

^۹ - عزت: می فریبد

^{۱۰} - هانت: سبک و بی مقدار است

^{۱۱} - لم یصفها: آن را انتخاب نکرد

^{۱۲} - لم یضن: دریغ نکرد

^{۱۳} - زهید: اندک

^{۱۴} - عتید: آماده

جَمْعُهَا يَنْفَدُ^۱ وَ مُلْكُهَا يُسْلَبُ^۲، وَ عَامِرُهَا يَخْرَبُ^۳. فَمَا خَيْرُ دَارٍ^۴ تُنْقَضُ نَقْضَ الْبِنَاءِ^۴، وَ عُمْرُ يَفْنَى^۵ فِيهَا فَنَاءَ الزَّادِ^۶ وَ مَدَّهُ تَنْقَطِعُ انْقِطَاعَ السَّيْرِ^۷! (خطبه/۱۱۳)

نکته‌ها

۱- اهل دنیا به دلیل فناپذیری دنیا در بقای خود ناپایدار و در سلامتی‌شان بیمار و در حال آسایش در بیم مرگند.

۲- بی‌وفایی دنیا به این معنی است که اموال انسان به تملک وراثت درآمد و زانشان در ازدواج دیگران در می‌آیند، مردم فراموششان کرده، صورتهای زیبا درهم کشیده شده و تن‌های نرم فرسوده می‌گردد.

۳- دنیا بی‌کیفیتی است که انسان را از یاد خدا غافل کند، آدمی را از ارزشهای الهی و انسانی دور نماید درآمد انسان را به حرام آلوده کند، خیرش آمیخته با شر فراوان و لذاتش محفوف به سختی‌ها باشد، «تفاله هستی» محسوب شده و منتخب اولیاء الهی نیست.

از آن توشه بگیر

دنیا بی‌کیفیتی است که انسان را از یاد خدا غافل کند

- إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَّقَهَا، وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَّ^۸ عَنْهَا، وَ دَارُ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ^۹ بِهَا. مَسْجِدُ أَجْيَاءِ اللَّهِ وَ مُصَلَى^{۱۰} مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَ مَهْبِطُ^{۱۱} وَحْيِ اللَّهِ، وَ مَتَجَرٌّ^{۱۲} أَوْلِيَاءِ اللَّهِ. اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ، وَ رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ. (حکمت/۱۳۱)

- ۱- یَنفَدُ: پراکنده
- ۲- یُسْلَبُ: غارت شده
- ۳- فَمَا خَيْرُ دَارٍ: پس چه ارزشی دارد
- ۴- نَقْضُ الْبِنَاءِ: فرو ریختن پایه‌ها
- ۵- یَفْنَى: پایان می‌پذیرد
- ۶- فَنَاءَ الزَّادِ: از بین رفتن زاد و توشه
- ۷- انْقِطَاعَ السَّيْرِ: پایان یافتن مدت سفر
- ۸- فَهَمَّ: شناخت
- ۹- اتَّعَظَ: پند گرفت
- ۱۰- مُصَلَى: سجده‌گاه
- ۱۱- مَهْبِطُ: محل فرود
- ۱۲- مَتَجَرٌّ: محل تجارت

بِحَقِّ مِائِمٍ

وَحَقًّا أَقُولُ... لَقَدْ كَاشَفْتُكَ الْعِظَاتِ^۱ وَادْتَنَكَ^۲ عَلَى سِوَاءٍ. وَلَهِي بِمَا تَعُدُّكَ مِنْ نَزُولِ الْبَلَاءِ بِجَسْمِكَ وَالنَّقْصِ فِي قَوَّتِكَ، أَصْدَقُ وَأَوْفَى مِنْ أَنْ تُكْذِبَكَ أَوْ تُغْرَكَ. وَلَرُبُّ نَاصِحٍ لَهَا عِنْدَكَ مَثَلُهُمْ وَصَادِقٍ مِنْ خَبَرِهَا مُكَذِّبٌ. (خطبه/۲۲۳)

روح بلوید - خبرید

راستگویان خبرش را دروغ بند استنم

نکته‌ها

- ۱- دنیا می‌تواند به عنوان محل تجارتي سودمند جهت تهیه زادو توشه اخروی، یاور صادقی برای انجام اعمال صالحه توسط انسان باشد.
- ۲- دنیا بمثابه رحم مادر است که در صورت بهره‌وری صحیح از آن می‌توان تولدی دوباره از نوع انسانی و الهی پیدا کرد.

۳- دنیا و احوالات آن بهترین پنددهنده است، از مشکلات و گرفتاریها، نقص‌ها و مریضی‌ها، بی‌وفایی‌ها و ناخوشی‌ها، پس انسان مؤمن با چشم عبرت به دنیا می‌نگرد.

عنهما - از آنجا

آثار دنیاپرستی

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الدُّنْيَا مَشْغَلَةٌ^۴ عَنِ غَيْرِهَا، وَ لَمْ يُصَبَّ^۵ صَاحِبُهَا مِنْهَا شَيْئًا إِلَّا فَتَحَتْ لَهُ جِزْماً عَلَيْهَا وَ لَهْجاً^۶ بِهَا، وَ لَنْ يَسْتَعْنِيَ صَاحِبُهَا بِمَا نَالَ^۷ فِيهَا عَمَّا لَمْ يَبْلُغْهُ مِنْهَا، وَ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ فِرَاقُ مَا جَمَعَ، وَ نَقْصُ مَا أَبْرَمَ^۸! وَ لَوْ اعْتَبَرْتَ بِمَا مَضَى خَفِظْتَ مَا بَقِيَ. (نامه/۴۹)

نامه حضرت محمد (ص) امیر علی (ع) به عمار (ع)

- ۱- العِظَات: عبرت‌ها
- ۲- ادْتَنَكَ: فرخواند، دعوت کرد
- ۳- لَرُبُّ نَاصِحٍ: چه بسا نصیحت‌کننده‌ای
- ۴- مَشْغَلَةٌ: سرگرم کننده، بازدارنده
- ۵- لَمْ يُصَبَّ: به دست نمی‌آورد
- ۶- لَهْجاً: شیفتگی، آزمندی
- ۷- بِمَا نَالَ: به آنچه به دست آورده
- ۸- مَا أَبْرَمَ: آنچه را بافته است.

گرفت راست با اندوهی که او را غمناک می‌کند

روشنی که طلب او را برین که خود صلیب باشد صبر و شایسته

- وَ مَنْ لَهَجَ قَلْبُهُ بِحُبِّ الدُّنْيَا التَّاطُ^۲ قَلْبُهُ مِنْهَا بِثَلَاثٍ: هَمٌّ^۳ لَا يَغِيْبُهُ^۴ وَ حِرْصٌ لَا يَتْرُكُهُ وَ أَمَلٌ

و طمع که او را برین می‌کند و آرزوی

لا يُذْرِكُهُ^۵. (حکمت/۲۲۸)

به آن نمی‌رسد

نکته‌ها

۱- دنیا همانند بازی، ضروری زندگی دنیوی است اما مشغول شدن به آن به عنوان هدف

نهایی، انسان را از درک حقایق نظام هستی باز می‌دارد.

۲- دنیا و آخرت دو روی یک سکه‌اند و که توجه به آن بدون لحاظ بُعد آخرتیش، موجب زیان

بوده و انسان را کوردل می‌گرداند.

۳- دنیاپرستی علاوه بر آثار منفی جسمی، اثرات مخرب روحی از جمله: غم و اندوه، حرص و

آز، بخل‌ورزی، اضطراب و پریشانی، دشمنی و کینه‌ورزی، حسادت و بدخواهی را در پی دارد.

روشنی بر خورد با دنیا که در آن برای دنیا عمل کنند که (نیستند) او را از آخرت باز داشت پس عمرش را

- النَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانُ: عَامِلٌ عَمَلٍ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، قَدْ شَغَلَتْهُ دُنْيَاهُ عَنِ آخِرَتِهِ... فَيُفْنَى^۷

عُمُرُهُ فِي مَنَفَعَةٍ غَيْرِهِ، وَ عَامِلٌ عَمَلٍ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا، فَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ مِنَ الدُّنْيَا بِغَيْرِ عَمَلٍ،

فَأَخْرَزَ^۸ الْخَطْبَيْنِ^۹ مَعًا، وَ مَلَكَ الدَّارَيْنِ جَمِيعًا، فَاصْبَحَ وَجِيهًا^{۱۰} عِنْدَ اللَّهِ، لَا يَسْأَلُ اللَّهُ حَاجَةً (شَيْئًا)

پس در هر دو عالم به دست آورد و در هر دو عالم به دست آورد و در هر دو عالم به دست آورد (حکمت/۲۶۹)

- ۱- لهج: پیوند خورد
- ۲- التَّاطُ: گرفتار است
- ۳- هَمٌّ: اندوه.
- ۴- لَا يَغِيْبُهُ: او را رها نمی‌کند
- ۵- لَا يُذْرِكُهُ: بدان نمی‌رسد
- ۶- شَغَلَتْهُ: او را بازداشت
- ۷- يُفْنَى: از دست می‌دهد
- ۸- أَخْرَزَ: بدست آورد
- ۹- خَطْبَيْنِ: بهره هر دو جهان
- ۱۰- وَجِيهًا: آبرومند

ما كُنْتَ تَصْنَعُ بَسِيعَهُ هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا وَ أَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتَ آخَوْجٌ؟ وَ بَلَى إِنْ شِئْتَ
 بَلَّغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ: تَقْرَى فِيهَا الضَّيْفَ، وَ تَصِلُ فِيهَا الرَّجْمَ، وَ تَطْلُعُ مِنْهَا الْحَقُوقَ مِطَالِعَهَا، فَإِذَا أَنْتَ
 قَدْ بَلَّغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ. (خطبه/ ۲۰۹) *حاجان مدرس*

نکته‌ها

۱- کارایی و اثربخشی دنیا در گرو روش صحیح استفاده از آن و روی آوردی مطلوب بدان است.

۲- تفکر ترک دنیا، بدبینی نسبت به دنیا، دین‌فروشی برای کسب دنیا یا دلبستگی به دنیا، حسرت خوردن دراز دست دادن اموال دنیا و ... و از جمله روشهای منفی برخورد با دنیا است.

۳- عدم تعلق به دنیا، رعایت تقوا، قناعت و چشم سیر داشتن، اصالت دادن به ارزشهای انسانی و الهی در زندگی، دنیا را به مثابه مزرعه آخرت دانستن و تلاش در دنیا برای کسب زادوتوشهٔ اخروی از جمله روشهای صحیح برخورد با دنیا است.

عوامل رهایی از دنیا زدگی

شناخت دنیا الا و ان الدنيا قد تصرمت^۴ و اذنت^۵ بانقضاء^۶، و تنکر^۷ معروفها و ادبرت حذاء،
 فهی تحفز بالفناء سکانها و تحدو بالموت جیرانها، و قد امر فیها ما کان حلوا و کدر منها ما کان
 صفوا، فلم یبق منها الا سمله کسمله الا داوه او جرعه کجرعه المقله، لو تمزرها الصدیان لم ینقع.
 (خطبه/ ۵۲)

۱- تقری: پذیرایی نمایی

۲- تطلع: بیرون توانی ساخت

۳- مطالعها: مستحقانش

۴- تصرمت: در حال نیستی است، پایان یافته

۵- اذنت: اعلام داشته

۶- انقضاء: وداع

۷- تنکر: ناشناخته ماند

* آلا: حرف تنبيه، خسار

* آلا: آيا نسبت

زیر کماهی و خوردنی حنری بجز نیست نیست پس سر و سران را

آزاده

- الْأَخْرَى يَدْعُ^۱ هَذِهِ الْأُمَاظَةَ^۲ لِأَهْلِهَا؟ إِنَّهُ لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا.

(حکمت/۴۶۵)

جانان
پس سر و سران را

- يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَتَاعُ الدُّنْيَا خُطَامٌ مُوبِئٌ^۳، فَتَجَنَّبُوا مَرْعَاهُ^۴، قَلَعْتَهَا^۵ أَخْطَى^۶ مِنْ طُمَأْنِينَتِهَا وَ

بُلُغْتَهَا^۷ أَزْكَى^۸ مِنْ ثُرُوتِهَا، حُكِمَ عَلَى مُكْثِرٍ مِنْهَا بِالْفَاقَةِ^۹ وَأَعْيُنَ مَنْ غَنِيَ عَنْهَا بِالرَّاحَةِ.

(حکمت/۳۶۷)

پس سر و سران را

- وَأَعْلَمُوا أَنَّ مَلاَحِظَ الْمَنِيَةِ^{۱۰} نَحْوَكُمْ دَانِيَةٌ^{۱۱}، وَكَانَتْكُمْ بِمَخَالِبِهَا^{۱۲} وَقَدْ نَشِبَتْ^{۱۳} فِيكُمْ وَ قَدْ

دَهَمَّتْكُمْ^{۱۴} فِيهَا مَفْطِغَاتُ الْأُمُورِ^{۱۵} وَ مَعْضِلَاتُ الْمَحْذُورِ^{۱۶}، فَقَطُّطُوا عِلَاقِقَ الدُّنْيَا وَ اسْتَظْهَرُوا بِزَادِ

التَّقْوَى. (خطبه/۲۰۴)

پس سر و سران را
استظهار بزرگتر

تفاوت ادبای الهی و غیر الهی } الهی = سبب غایب کردن باران طریق
غیر الهی: ...
پس سر و سران را

پس سر و سران را

استظهار

۱- يَدْعُ: واگذار

۲- أُمَاظَةُ: نیم خورده

۳- خُطَامٌ مُوبِئٌ: خرده گیاه خشک و آلوده، برگهای خشکیده و با خیز

۴- مَرْعَى: مرتع، چراگاه

۵- قَلَعْتَهَا: دل از آن کندن

۶- أَخْطَى: خوشتر، لذت بخش تر

۷- بُلُغْتَهَا: روزی یکروزه برداشتن، به قدر ضرورت از دنیا برداشتن

۸- أَزْكَى: پاکیزه تر

۹- فَاقَةُ: نیازمندی

۱۰- مَلاَحِظَ الْمَنِيَةِ: نگاههای مرگ

۱۱- دَانِيَةٌ: دوخته شده

۱۲- غَالِبٌ: چنگالها

۱۳- نَشِبَتْ: فرو برده است.

۱۴- دَهَمَتْ: پنهان داشته است

۱۵- مَفْطِغَاتُ الْأُمُورِ: کارهای دشوار

۱۶- مَعْضِلَاتُ الْمَحْذُورِ: بلاهای طاققت فرسا

کافی است برای همه رها

- وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ (ص) كَافٍ لَكَ فِي الْأَسْوَةِ وَ دَلِيلٌ لَكَ عَلَى ذَمِّ الدُّنْيَا وَ عَيْبِهَا، وَ كَثْرَةِ مَخَازِيِبِهَا^۱ وَ مَسَاوِيِبِهَا^۲ إِذْ قُبِضَتْ عَنْهُ أَطْرَافُهَا^۳ وَ وَطِئَتْ^۴ لِغَيْرِهِ اِكْنَافُهَا^۵، وَ فُطِمَ^۶ عَنْ رَضَائِهَا^۷ وَ زُؤِي^۸ عَنْ زَخَارِفِهَا^۹. (خطبه/۱۶۰)

نکته‌ها

۱- شناخت دنیا، معرفت نفس، عدم تعلق به دنیا، یاد مرگ و تأسی از سیره نبوی (ص) از **مهمترین عوامل رهایی از دنیا زدگی** به شمار می‌آیند.

۲- تأمل در تمثیل دنیا به همسفری بی‌وفا، خرده گیاهی خشک و آلوده، سم کشنده، سایه‌ای که اگر طلبش کنی، بدو نمی‌رسی و اگر رهایش نمایی، رهایت نمی‌کند و شوری آب دریا که انسان تشنه هرچه از آن بنوشد بر تشنگی او افزوده و موجب قتل او می‌گردد، مؤثرترین عامل در عدم وابستگی به دنیا است.

برداشت

از دیدگاه علی (ع) دنیا مقدمه و پیش درآمد زندگی اخروی و آزمایشگاهی است برای انسان عاقل تا آن که نیکوکارتر است شناخته شود و آن که در اثر غفلت از خویشتن و سرگرم شدن به امور دنیوی از خود بیگانه شده، خویشتن را باز یابد. حقیقت دنیا از منظر نهج البلاغه گذرگاه عبور است نه جای ماندن و قرار، و مردم در آن دو دسته‌اند: یکی آن که خود را فروخت و به تباهی

^۱ - مخازی: خواری‌ها، زشتی‌ها

^۲ - مساوی: رسوایی‌ها

^۳ - أطرافها: همه دنیا

^۴ - وطئت: گسترده شده

^۵ - کنف: سمت، سو، طرف، جانب

^۶ - فطم: بازگرفت

^۷ - رضای: شیر

^۸ - زؤی: محروم شد

^۹ - زخارف: زرق و برق‌ها

کشاند، و دیگری آن که خود را خرید و آزاد کرد.^۱ «خود را خریدن و آزاد کردن» به دست نمی‌آید مگر اینکه انسان با خودشناسی، شناخت ماهیت دنیا، یاد مرگ و تاسی از رسول‌الله (ص) از دلبستگی و تعلق به دنیا رهایی پیدا کند. در این صورت براساس آیه شریفه «علیکم انفسکم»^۲ دنیا را برای خود و کسب کمالات معنوی بخواهد نه برای دنیا یا دیگران.

(دنیا از این جهت که منزلگاه کوچ کردن، تفاله هستی، آمیخته به حلال و حرام، خیر و شر، حیات و ممات و شیرینی و تلخی است، منتخب اولیاء خدا نیست، اما از این جهت که می‌تواند بوتهٔ آزمونی برای مردان حق، مزرعهٔ آخرت، سجده‌گاه دوستان خدا و سودا سرای مؤمنان باشد، ممدوح است.)

از نظر مولای متقیان علی (ع) دنیا بهترین پنددهنده برای کسی است که گوش شنوا و چشم بینا داشته باشد. در خطبه ۱۱۱ آمده است: «آیا شما در جای گذشتگان خود به سر نمی‌برید که مردند؟ عمری درازتر از شما داشتند، و آثاری پایدارتر به جای گذاشتند، و تخم آرزو بیشتر در دل کاشتند، و شمارشان فزونتر بود و سپاهیانشان فراگیرتر. دنیا را چسان پرستیدند، و آن را چگونه بر خود برگزیدند؟ سپس از آن رخت بر بستند، بی‌توشه‌ای که کفایت آنان تواند و یا مرکبی که به منزلشان رساند. شنیده‌اید دنیا خود را فدای آنان کرده باشد، یا به گونه‌ای یاریشان داده، یا به آنان به نیکی به سر برده؟ نه چنین است که سختی آن بدانها چنان رسید که پوست و گوشتشان را درید. با سختی‌ها سستشان کرد، و با مصیبت‌ها خوارشان نمود، و بینی‌شان را به خاک مالید، و زیر پایشان سود، و دشواری‌های زمانه را بر آنچه با آنان کرد، افزود. دیدید چگونه آن را که برابرش فروتنی کرد و بر خویشش گزید و روی بدو آورد، شناخت و با او نساخت تا آن که بار بستند و برای همیشه از آن گسستند. آیا جز گرسنگی توشه‌ای همراهشان کرد؟ یا جز در سختی‌شان فرود آورد؟ یا روشنی آن برایشان جز تاریکی بود؟ یا جز پشیمانی چیزی بدرقهٔ راهشان نمود؟ پس

^۱ - نهج البلاغه، حکمت ۱۳۳

^۲ - مائده/۱۰۵

زهد و ساده‌زیستی
} به اعتنا به دنیا
} دلسته به آخرت

ساده‌زیستی و آثار اجتماعی آن

یکی از ارزشهای دینی و اخلاقی بسیار مهم که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد مسأله ساده‌زیستی و پرهیز از تجمل‌گرایی و مصرف‌زدگی لجام‌گسیخته است. ساده‌زیستی یکی از مظاهر و مصادیق روحیه زهد و تنزه و عدم دلبستگی به دنیا و دامن‌برچیدن از زخارف دنیوی است. یک زندگی ساده در همه ابعادش آنگاه جنبه ارزشی می‌یابد که صاحب چنین زندگی با نیت و انگیزه دینی و انسانی و علیرغم تمکن و توان تحصیل رفاه و تجمل غیرضروری به آن روی کرده باشد و زیستن بی‌آلایش و ساده‌بدور از تشریفات را انتخاب نموده باشد. برای آنکه فردی بتواند با شعار ساده‌زیستی خو کند و عملاً بر لوازم آن پایبند باشد می‌بایست از حرص و آز و تنافس و هم‌چشمی در مادیات خود را خلاصی بخشد و همت و تلاش خویش را در کسب فضایل انسانی و تبعیت از انسانهای کامل و الهی که پایدارتر و بهتر است خلاصه کند و می‌بایست که در این راستا از هیچ سرزنش و ملامتی نهراسد و از کمی یاران موافق ترس و وحشتی به دل راه ندهد و دل خوش دارد که راهی را برگزیده که انبیاء و اولیاء خدا قافله‌سالار آن بوده‌اند. راهیان کوی حق برای رسیدن به کرامت راستین جامه‌ای از تقوا به تن می‌کنند و دل را که فرقگاه و حرم خاص الهی است از محبت غیرخدا باز می‌دارند و با ساده‌زیستی غنای نفس خویش را به نمایش می‌گذارند و برای نیل به درجات بالاتر کمال، خود را سبکبارتر می‌سازند و این است رسم مردان حقیقت‌جو. در این درس با استناد به فرمایشات حضرت علی علیه‌السلام

به بررسی موضوع ساده‌زیستی می‌پردازیم، موضوعی که در این عصر و زمانه بیش از هر وقت دیگر بدان محتاجیم و باید برای زدودن فرهنگ تجمل‌گرایی و زیاده‌طلبی و مصرف‌زدگی و تفاخر و تکاثر و تشریفات باطل بطور جدی تلاش کنیم و در سطح جامعه بطور اعم و در سطوح بالاتر بطور اخص از فرهنگ ساده‌زیستی و ارزش و ضرورت آن سخن بگوییم. مطالبی که برای موضوع مورد بحث انتخاب شده است پاسخگوی سئوالاتی خواهد بود که احياناً در این زمینه وجود دارد از جمله: پیامبران الهی بعنوان الگوهای بی‌بدیل در اخلاق و زندگی چه رویه‌ای را برای زیستن خود انتخاب کرده بودند؟ برای مثال چگونه لباس می‌پوشیدند؟ چگونه غذا می‌خوردند؟ مسکن آنها چگونه بود؟ وسیله سواری و مرکب آنها چه بود؟ آیا به زینتها و تجملات بهائی می‌دادند؟ آیا کاخی از خود بجای گذاشتند؟ آیا خود حضرت علی (ع) در زندگی چگونه بود و به عنوان امام مردم، پیشوای چه نوع زندگی و چه سبکی از آن بود؟ علی (ع) در توصیف پارسایان با تقوا و چگونگی زندگی آنها و ساده‌زیستی و قناعت و زهد آنها چه بیاناتی دارد؟ آیا به ضرورت ساده‌زیستی و پرهیز از تجمل‌گرایی کارگزاران نظام اسلامی هم توجه شده است؟ ساده‌زیستی دارای آثار اخلاقی و اجتماعی است و بی‌توجهی به آن از سوی کارگزاران اثرات بسیار مخربی در روحیه مردم داشته و بنیاد ایمان آنها را سست می‌سازد و معنویت و عدالت اجتماعی را به مخاطره انداخته موجب انحراف و انحطاط جامعه می‌شود. از این رو شایسته است که به ساده‌زیستی با نگاه تعظیم و تکریم نگریسته شود نه تحقیرآمیز و با اکراه. امیدواریم با خواندن متونی از این دست به تحول مثبت فرهنگی نزدیکتر شویم و به شکل عملی ترویج‌کننده فرهنگ ارزشمند ساده‌زیستی باشیم چرا که چنانکه گفته‌اند: دوصد گفته چون نیم‌کردار نیست.

پیامبر اکرم (ص) الگوی ساده زیستی

قال علی (ع):... وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ كَافٍ لَكَ فِي الْأُسُوهِ وَ دَلِيلٌ لَكَ عَلَى ذَمِّ الدُّنْيَا وَ عَيْبِهَا وَ كَثْرَةِ مَخَازِبِهَا^۱ وَ مَسَاوِيهَا^۲ إِذْ قُبِضَتْ^۳ عَنْهُ أَطْرَافُهَا وَ وُطِئَتْ^۴ لِغَيْرِهِ أَكْنَافُهَا وَ فُطِمَ^۵ عَنْ رَضَاعِهَا وَ زُؤِيَ^۶ عَنْ زَخَارِفِهَا....

فَتَأَسَّ^۷ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَإِنَّ فِيهِ أُسُوهَ لِمَنْ تَأَسَّى... لَقَدْ كَانَ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ وَ يَخْصِفُ^۸ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَ يَرْقَعُ^۹ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ وَ يَرْكَبُ الْجِمَارَ الْعَارِي وَ يُرْدِفُ خَلْفَهُ^{۱۰} وَ يَكُونُ السُّتْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ: «يَا فَلَانُ- لِإِخْدَى أَرْوَاجِهِ- غَيْبِيهِ^{۱۱} عَنِّي فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَ زَخَارِفَهَا» فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ... خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا حَمِيصًا^{۱۲} وَ وَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا لَمْ يَضَعْ حَجْرًا عَلَى حَجَرٍ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ وَ أَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ. (خطبه/۱۶۰)

نکته‌ها

۱- فراز نخست این کلام که در بیان الگو و اسوه بودن پیامبر اکرم (ص) است، اشاره دارد به همان آیه شریفه قرآن که فرمود: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسُوهَ حَسَنَةً»^{۱۳} که البته الگو بودن

۱- مخازی: خواریهها و رسواییها

۲- مساوی: عیوب و زشتیها

۳- قُبِضَتْ: بازداشته و گرفته شد

۴- وُطِئَتْ: گسترانده شد

۵- فُطِمَ: شیر نخورد

۶- زُؤِيَ: فاصله گرفت

۷- تَأَسَّ: اقتدا کن

۸- كَانَ يَخْصِفُ: وصله می زد

۹- كَانَ يَرْقَعُ: می دوخت

۱۰- يُرْدِفُ خَلْفَهُ: پشت سر خود سوار می کرد

۱۱- غَيْبِيهِ: آنرا پنهان کن

۱۲- حَمِيصًا: با شکم گرسنه

۱۳- احزاب/۲۱

ساده‌زیستی و ارزش آن بیش از پیش آشکار می‌شود، هم برای یک یهودی، هم برای مسیحی و هم برای مسلمانان.

۲- برای آنکه مصادیق و موارد ساده‌زیستی نیز ناگفته نماند و به کلی گویی اکتفا نشود حضرت علی(ع) در مورد هر یک از انبیاء فوق‌الذکر به نشانه‌ها و مصادیق بارز ساده‌زیستی آنها اشاره کرده‌اند که البته همه این امور حاکی از علو و بزرگی روح آنها و حقارت دنیا و تعلقات آن در نزد آنها است و از این رو آنها قلباً بیش از آنچه می‌سور و مورد نیازشان بوده است نمی‌خواسته‌اند و اصولاً غلبه عشق الهی و معرفت عمیق آنها مانع از توجه و اقبال به ذخارف دنیوی بوده است.

۳- با تدبیر در بیانات حضرت امیر(ع) و آگاهی از چگونگی احوالات انبیاء الهی به این نکته نیز باید توجه کرد که اساساً یکی از مهمترین ملاکهای خدای متعال در انتخاب راهنمای بشر همین زهد و ساده‌زیستی است چرا که کسانی اهلیت هدایت و ارشاد به عالم معنا و حقیقت دارند که خود را گرفتار طبیعت نکرده باشند و انبیاء عظام نیز بیش از آنکه با گفتار خویش مردم را دعوت به حقیقت کرده باشد با عمل خویش موفق به این کار شده‌اند. آری «رطب خورده منع رطب چون کند»؟

ساده زیستی حضرت علی علیه السلام

وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيْهِ^۱ وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيْهِ^۲ أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلٰى ذٰلِكَ وَ لٰكِنْ اَعْيُنُوْنِيْ بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عَفْوٍ وَ سَدَادٍ. فَوَاللّٰهِ

کتابی و همین راه صحیح

^۱ - طمّر: جامه کهنه

^۲ - قُرْص: پاره‌گرد از نان

مَا كُنْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرًا^۱ وَلَا دَاخِرًا مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرًّا^۲ وَلَا أَعْدَدْتُ لِيَالِي تَوْبِي طَمْرًا وَلَا خِرْتًا^۳
 مِنْ أَرْضِهَا شَبْرًا... أَنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا^۴ بِالتَّقْوَى...

وَلَوْ شِئْتُ لَأَهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفِّي هَذَا الْعَسَلِ وَلُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَنَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ^۵ وَلَكِنْ
 هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُودَنِي جَشَعِي^۶ إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ - وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوَّالِيَمَامَهُ مَنْ لَا
 طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّبَعِ - أَوْأَيْتُ^۷ مِبْطَانًا^۸ وَ حَوْلِي بَطُونُ غَرَّتِي^۹ وَ أَكْبَادُ حَرِّي^{۱۰} وَ
 أَيْمُ اللَّهِ... لِأَرُوضَنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهْشُ^{۱۱} مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُومًا وَ تَقْنَعُ بِالْمِلْحِ
 مَا دَوْمًا^{۱۲}! (نامه/۴۹)

وَاللَّهِ لَقَدْ رَقَعْتُ^{۱۳} مِدْرَعَتِي^{۱۴} هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا. وَ لَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ: أَلَا تَتَبَذُّهَا^{۱۵}
 عَنكَ؟ فَقُلْتُ: أَعْرُبٌ^{۱۶} (اعزب) عَنِّي فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يُحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى! (خطبه/۱۶۰)

۱- تَبْر: زر و سیم

۲- وَفَر: افزون و بسیار

۳- لَاحِرْت: در اختیار نگرفتم

۴- اروض: می‌پرورانم

۵- القز: ابریشم

۶- جشع: حرص و طمع

۷- (أَنْ) أَيْتُ: شب را بگذرانم یا بخوابم

۸- مبطان: سیر، پرخوار و شکم بزرگ

۹- غرّتی: از گرسنگی به پشت چسبیده

۱۰- حرّی: از تشنگی سوخته

۱۱- تهش: شاد و خرسند شود

۱۲- مادوم: نان خورش

۱۳- رقعت: وصله زدم

۱۴- مدرعه: پیراهن پشمین

۱۵- لاتنبذ: دور نمی‌افکنی

۱۶- أعرب: دور شو

نکته‌ها

۱- اگر چه توضیحات مربوط به این قسمت را در بخش برداشت مفصلاً خواهیم داد، اما یکی از نکاتی که در اینجا برای تأکید می‌توان اشاره کرد آنست که حضرت نفرمود «من» چنین و چنان زندگی می‌کنم بلکه فرمود «امام شما» در دنیا به کم و ساده اکتفا کرده است و چون امام بدون مأموم معنا ندارد از اینرو به دلالت التزام، ضرورت تبعیت از شیوه زندگی پیشوا را برای عموم و برای کارگزاران به طور خصوص بیان فرمود.

۲- امام به خاطر امتیازات روحی و معرفتی بالاتر نسبت به سایرین شایستگی امامت یافته است و چون دیگران از ظرفیتی در حد امام برخوردار نیستند، بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که بتوانند همانند امام زندگی و عمل کنند. اما در عین حال، امام علی(ع) با توجه و عنایت به این مسأله خواهان همراهی امت با او هستند، تا آنجا که برایشان مقدور باشد. یعنی فرهنگ امت و رویه زندگی آحاد مؤمنین نمی‌تواند بیگانه و صددرصد متمایز از شیوه رهبرشان باشد، بلکه باید با آن همنوایی و مشابهت داشته باشد و تشیع و شیعه‌گری جز این نخواهد بود.

۳- نکته دیگری که قابل توجه است اینکه، انگیزه امام از رویکرد ساده‌زیستانه نه فقط یک ملاحظه شخصی و مصلحت فردی است، بلکه علاوه بر آن این نگاه مردمی و انسان‌دوستانه و از روی همدردی و دلسوزی با مستمندان جامعه است که ایشان را ملزم به زندگی زاهدانه می‌سازد. از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که هر قدر حس همدردی، قویتر و بیدارتر باشد، گرایش بیشتری به سوی قناعت و ساده‌زیستی به وجود می‌آید.

ساده‌زیستی کارگزاران نظام اسلامی

وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا بَعْدُ يَا بَنَ خُنَيْفٍ! فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادُبِهِ^۱ فَاسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ^۲ لَكَ الْأَلْوَانُ^۳ وَ تُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ^۳. وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ

^۱ - مادبه: طعام مهمانی

^۲ - تستطاب: (خوردنیها) خواسته می‌شد و گسترده می‌شد.

^۳ - الجفان: کاسه‌های بزرگ (پر از غذا)

تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ^۱ مَجْفُوفٌ^۲ وَ غَنِيَّهُمْ مَدْعُوٌّ. فَانظُرْ إِلَى مَا تَقْضِمُهُ^۳ مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ^۴ فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِطْهَ^۵ وَ مَا أَيْقَنْتَ بِطَيْبِ وُجُوهِهِ فَنَلَّ مِنْهُ^۶ (نامه/۴۵)

و بَنَى رَجُلٌ مِنْ عُمَالِهِ بِنَاءً فَخْمًا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَطْلَعْتَ الْوَرِقَ^۷ رُؤُوسَهَا! إِنَّ الْبِنَاءَ يَصِفُ لَكَ الْغِنَى. (حکمت/۳۵۵)

با کجی
طالع کرن
ماده

و من کلام له عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيَّ أَيْمَةَ الْعَدْلِ (الحق) أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعُ^۸ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ! (خطبه/۲۰۹)

نکته‌ها

۱- مدیریت و تدبیر اوضاع مملکتی نیازمند سیستم قوی اطلاعاتی است. اهمیت و حساسیت این امر اقتضا می‌کند که امام (ع) توسط اشخاص و نمایندگان و مراقبانی از حال و وضع دست‌اندرکاران حکومتی و والیان و استانداران خود و رفتار و شیوه زندگی آنها در اجتماع باخبر شوند. و از آنجا که غالباً رسیدن به قدرت، افراد را به مستی و غفلت می‌کشانند و زمینه‌ساز مفسد اخلاقی و سوءاستفاده‌های مالی می‌شود، می‌بایست جلو انحطاط را هرچه زودتر و با اختطاری نیکو گرفت. در نامه‌ای که آن حضرت به مالک‌اشتر نوشته‌اند نیز مراقبت و تجسس از اعمال کارگزاران مورد تأکید قرار گرفته است.

۲- امام پس از توصیف مختصری از این میهمانی که چگونه در آن به بهترین وجه از ابن حنیف پذیرایی می‌شده است و او چه شتابان پس از دعوت از وی بی‌درنگ در آنجا حضور

۱- عائل: نیازمند، بینوا

۲- مَجْفُوفٌ: محروم، ستم رسیده

۳- ما تقضمه: آنچه می‌خوری آنرا

۴- الْمَقْضَمِ: خوردنی سفره

۵- الْفِطْهَ: دور بیفکن آنرا

۶- نَلَّ: برگیر و مصرف کن، تناول کن

۷- الْوَرِقَ: سکه‌های طلا و نقره

۸- يَتَّبِعُ: به هیجان می‌آورد و به طغیان می‌کشانند

یافته است تا خرسندی خویش را از عملکرد ابن حنیف چنین ابراز می‌کنند که گمان نمی‌کردم به میهمانی با این وضع بروی که مدعوین و دعوت‌شدگانش تنها ثروتمندان جامعه هستند نه فقیران. این بدان معناست که شما اخلاقاً و وجداناً مجاز به شرکت در آن نبوده‌اید.

۳- نکته دیگری که پس از شرکت و حضور در میهمانی لازم به یادآوری است آن است که اگر چه نمی‌بایست در آن میهمانی حضور می‌یافتی اما حال که شرکت کردی باید مراقب طعامی که می‌خوری باشی. یعنی از غذای شبهه‌ناک که در حلیت آن تردید داری اجتناب کن و تنها از حلال و غذایی که به پاکی طریق آن یقین حاصل شده است استفاده کن.

۴- از جمله انحرافات دولتمردان در امور مالی، سوءاستفاده‌هایی است که از قوانین و بیت‌المال نموده و با بدست آوردن سودهای کلان از طریق رانت‌خواریها و مانند آن به خرید املاک و ساخت بناهای مجلل شخصی می‌پردازند. چنین کسانی در حکومت علوی مورد نکوهش بوده بلکه جایی نخواهند داشت. از این رو امام علی(ع) با مشاهده مصادیقی از این دست ساکت ننشسته و نادیده نگرفته، بلکه با آنان بنحوی برخورد کرده‌اند.

(بسیار می‌شود)

حشع بسیار مانند زخم می‌شود

آثار اخلاقی اجتماعی ساده‌زیستی

وَرَأَى عَلَيْهِ إِزَارًا^۲ خَلَقَ^۳ مَرْقُوعًا^۴ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ وَ تَذِلُّ بِهِ النَّفْسُ وَ يَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ. (حکمت/۱۰۳) سه نکته شده از این حدیث را می‌بینید؟

نکته‌ها

۱- برآستی کسی که می‌تواند لباسهای فاخر و نو بپوشد، کسی که به لحاظ اجتماعی بالاترین مقام را حائز بوده و رهبر جامعه است، به چه دلیل لباس وصله‌دار می‌پوشد؟ در پاسخ باید گفت دو

۱- رأی: دیده شد

۲- ازار: پیراهن

۳- خَلَقَ: کهنه

۴- مَرْقُوع: وصله‌دار

دلیل عمده در کار است: یکی فردی و دیگری اجتماعی. در بعد فردی و شخصی پوشیدن چنین لباسی جلو کبر و غرور را گرفته، قلب را خاشع و نفس‌اماره را ذلیل و مهار می‌کند و این اثر تربیتی و اخلاقی چنین عملی است. در بعد اجتماعی نیز جنبهٔ تعلیمی و ارشادی دارد و از باب اینکه مردم برطبق دین و روش پادشاهان و رهبران خویش عمل می‌کنند، امام را الگوی خود ساخته و شرافتها را در جان آدمیت خواهند جست نه در لباس زیبا.

۲- غالباً زهد و ساده‌زیستی ارزشی است که همگان از آن به نیکی یاد کرده و مورد ستایش و مدح قرار می‌دهند، اما عملاً آنرا ترک گفته و رغبتی به آن نشان نمی‌دهند، همچنانکه خود آنحضرت در این باب فرموده‌اند: «يَمْدَحُهُ الْكُلُّ وَ يَتْرُكُهُ الْجُلُّ»^۱. اما امام علی(ع) اسوهٔ عملی و الگوی تمام عیار زهد و ساده‌زیستی است. هم خود بدان پایبند است و هم خواهان سرایت و شیوع این رویه زندگی در میان سایر مؤمنین است.

۳- همچنان که ساده‌پوشی دارای آثار روحی فراوان و مثبت است، در مقابل، پوشیدن لباسهای گرانبها و جذاب نیز خالی از آفات و خطرات و آثار سوء روحی و اجتماعی نیست. دل‌بستگی به دنیا، عجب و غرور، تفاخر و شهرت‌طلبی و انگشت‌نما شدن، برانگیختن حسادت مردم، رواج فرهنگ مدگرایی و تجمل‌پرستی و ظاهرگرایی و فراموش شدن ارزش جمال معنوی، اسراف ناشی از اصرار بر نوپوشی و افول معنویت و روحیه بندگی.

اجتناب از نگاه تحقیرآمیز به ساده‌زیستان

و قال عليه السلام: إن الله سبحانه يختبر عباده المستكبرين في أنفسهم بأوليائهم المستضعفين في أعينهم و لقد دخل موسى بن عمران و معه أخوه هارون على فرعون و عليهما مدارع الصوف و بايديهما العصى^۲ فشرطاً له- إن أسلم- بقاء ملكه و دوام عزه فقال: «ألا تعجبون من هذين

^۱ - محمد محمدی‌ری شهری، پیشین، ج ۴، ص ۲۴۸.

^۲ - العصى: عصاها

يَشْرُطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَ بَقَاءِ الْمُلْكِ وَ هُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَ الذُّلِّ فَهَلَّا أَلْقَىٰ عَلَيْهِمَا
 آسَاوَرَهُ^۱ مِنْ ذَهَبٍ؟» اِعْظَامًا لِلذَّهَبِ وَ جَمْعِهِ وَ اِخْتِقَارًا لِلصُّوفِ وَ لُبْسِهِ!... (خطبه/۱۹۲)

۱- سنت آزمایش و ابتلاء بندگان سنتی عام و فراگیر است و شامل همه افراد می‌شود، خداوند همانگونه که انبیاء خویش را مورد ابتلاء و آزمایش قرار داده است و از اولیاء و مومنین به صرف ادعای دوستی و ایمان، بدون آزمودنشان، ادعایشان را نپذیرفته است، همچنین دشمنان و بندگان مستکبر را نیز آزموده است.

۲- آزمایش هرکسی متناسب با اوضاع و شرایط اوست و خداوند بهتر می‌داند که چگونه هر کسی را چنان بیازماید تا گوهر پاک یا ناپاکش آشکار گردد و در اینجا خداوند، فرعون مستکبر دنیاپرست را با اولیاء مستضعفش همچون موسای نبی و برادرش هارون مورد آزمایش قرار داد.

۳- برای کشف و دریافت حقیقت باید به سخن گوینده و منطق او توجه کرد نه به ظاهر او. منطق اهل مغالطه و کسانی که زیر بار حق نمی‌روند یکی آنست که گوینده حق را مورد تحقیر قرار می‌دهند و در اینجا آنچه بهانه تحقیر بوده است ساده‌پوشی و عدم تجمل بود.

۴- حضرت موسی بقاء سلطنت و دوام عزت فرعون را مشروط به اسلام آوردن او کرد اما فرعون چنین شرطی را با توجه به حالت فقیرانه و به ظاهر ذلت بار موسی و هارون تعجب‌آور و خنده‌دار قلمداد کرده و مردود شمردن دعوت موسی را تنها با عدم سنخیت ظاهری خود با آنها توجیه و تعلیل کرد.

۵- خصلت ظاهرینان و دنیاپرستان متکبر آنست که گوششان نسبت به سخنان افراد پایین‌تر از خود ولو محق باشند بدهکار نیست.

^۱- آساوره: دستبندها

خطبه ۱۹۳ - متعین
۱۹۴ - منافقین

لباسگان

توصیف پارسایان و ساده‌زیستان
خوشحال

و قال عليه السلام: يانوف طوبى للزاهدين فى الدنيا الراغبين فى الآخرة اولئك قوم اتخذوا
الأرض بساطا و ترايبها فراشا و ماءها طيبا و القرآن شعارا و الدعاء دثارا^۲ ثم قرضوا^۳ الدنيا قرضا

على منهج المسيح. (حکمت/۱۰۴) در آنها وقتی است لباسشان میان روی است

و قال عليه السلام: فالمتمقون فيها هم أهل الفضائل ... ملبسهم الاقتصاد... و حاجاتهم خفيفة
ارادتهم الدنيا فلم يريدها ... فمن علامه احدهم أنك ترى له... قصدا فى غنى و تجملا فى فاقه

حرف انگاری میان روی است

تراه قريبا أمله... منزورا أكله. (خطبه/۱۹۳)

نکته‌ها
لباس از روی ترب است.
لباس خردايش اندک است.

۱- آنان که مسیح مشرب هستند اهل زهد در دنیا و رغبت به آخرت می‌باشند. چنین کسانی

سعدتمندند و خوشا به حال آنها.

۲- با اینکه حضرت مسیح صاحب کتاب انجیل است، اما شایسته است انسان مسلمان

صاحب قرآن در نحوه زندگی و اخلاق ساده‌زیستی، روش حضرت مسیح را الگویی خویش قرار
دهد و در یادگیری ارزشهای متعالی، خود را محدود به اولیاء دین خود نکند.

۳- ذکر حضرت مسیح برای نمونه است و البته اختصاص ایشان را به صفت ساده‌زیستی

نمی‌رساند و لذا در بیانات گذشته حضرت علی(ع) از پیامبر اکرم و حضرت موسی و داود نیز به
عنوان اسوه‌های ساده‌زیستی سخن به میان آمده بود.

۴- پارسایان اهل فضایل و برجستگیهای بسیارند که میان‌روی در پوشش و لباس از آن

جمله است. پارسایان دارای نیازهای سبک و اندکند. اگر افرادی غنی باشند از جاده اعتدال خارج
نمی‌شوند و اگر تنگدست و فقیر باشند برای حفظ کرامت و شرافت و آبرو و عزت خویش به

۱- شعار: جامه و پوشش زیرین

۲- دثار: لباس روئین

۳- قرضوا: از خود دور کردند

تجملی که مجاز است و پسندیده متوسل می‌شوند. این آراستگی ظاهری البته منافاتی با ساده‌زیستی آنها به طور کلی ندارد. برای آنکه جزو پارسایان ساده‌زیست باشیم لازم نیست که تظاهر به فقر کنیم بلکه همانطور که حضرت در جایی دیگر فرموده‌اند: «برترین زهد پنهان کردن زهد است».

برداشت

در توضیح بیانات و کلماتی که از حضرت امیر در باب ساده‌زیستی و زهد و بی‌پیرایگی وارد شده است و گوشه‌ای از آن در نهج‌البلاغه گردآوری شده است هیچ شرحی کافی و وافی‌تر از زندگی خود آن حضرت نیست و شاید اهمیت و ضرورت توجه به مسأله ساده‌زیستی از آنچنان جایگاه بزرگی برخوردار بوده است که برای آن حضرت گران نمی‌آمد که در تحریک ذهن و وجدان امت مسلمان و به منظور ابراز رجحان دعوت عملی به سوی ارزشهای متعالی نسبت به دعوت قولی، از وضع و حال زندگی خود و چگونگی و میزان ساده‌زیستی و زهد خویش خبر دهد و همانطور که حجت را در این مورد بر همه معاصران و شاهدان زندگی خویش تمام کرده بود بر آیندگانی چون ما که شاهد عینی زندگی معلم ساده‌زیستی نبوده‌ایم تمام کند تا بدانیم که علی (ع) این نمونه انسان کامل، کمال خویش را نه صرفاً در مقام سخن مرهون خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار و زیبایی خود است بلکه بیش از هر چیز این کمال را مرهون انتخاب بهترین شیوه زندگی است که ساده‌زیستی او در این میان چون نگینی درخشان در میان بقیه کمالات او جلوه‌گری می‌کند و در عالم انسانی مثال زدنی است.

علی علیه‌السلام با فروتنی و ادب بسیار در ترغیب به زهد و ساده‌زیستی، مخاطبان خویش را به مطالعه و مشاهده زندگی پیامبر اکرم و انبیاء سلف دعوت می‌کند و همچنان که قرآن کریم رسول اکرم را به عنوان اسوهٔ حسنه امت اسلام معرفی نموده است آن امام وارسته نیز پیغمبر اسلام را در همهٔ ابعاد و از جمله ساده‌زیستی و زهد و قناعت‌الگوی کافی و نیکو برمی‌شمرد و به

توصیف چگونگی زهد و سادگی زندگی آن حضرت می‌پردازد. و از مخاطبین خود می‌خواهد که به روش آن حضرت تأسی جویند.

علی علیه‌السلام برای تنبیه مخاطبین و آگاه کردنشان به اینکه فلسفه زندگی انسان در دینا نه تن‌آسایی و ترفه و خوشگذرانی است بلکه رشد و شکوفایی و آماده شدن برای ورود به جهان ابدیت است و این جز با قطع تعلقات و سادگی در امور دنیوی ممکن نیست به زندگانی پیامبرانی چون حضرت موسی و داوود و عیسی نیز استشهاد کرده‌اند. موسایی که کلیم‌الله بود در دعاهایش زمانی از خداوند نان طلبیده است و این درحالی است که مدتهای مدیدی تنها از گیاهان زمین ارتزاق می‌کرده است به طوری که به واسطه لاغری و ذوب شدن گوشت بدن، سبزی گیاهان از پس پوست نازک شکمش قابل رؤیت بود و یا حضرت داود که با هنر دستان خود از لیف خرما زنبیل می‌بافت و از فروش آن توسط همنشینانش نان جوی تهیه و به آن قناعت می‌کرد و حضرت عیسی نیز که سنگ را بالش خود قرار می‌داد، لباس پشمی خشن به تن می‌کرد، و نان خشک می‌خورد... مرکب سواری او دو پایش و خدمتگزار وی، دستهایش بود. غالباً عموم انبیاء از اوضاع و احوال چنین سخت و ساده‌ای برخوردار بوده‌اند و اگر مثل حضرت سلیمان هم در سلسله انبیاء یافت شده است که از سلطنت و قدرت و تمکن فراوان برخوردار بوده است، اما باید یادآور شد که بر طبق روایات، بعد از ورود همه انبیاء به بهشت، حضرت سلیمان آخرین پیغمبری است که وارد بهشت می‌شود و این حکایت از ارجمندی مقام فقر و ساده‌زیستی دارد.

خود امام علی علیه‌السلام از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است و از دنیا حتی یک وجب در اختیار نگرفته است آری روح بزرگ علی (ع) بزرگتر از آن است که گرفتار «عجوزه عروس هزار داماد» دنیا شود او دنیا را چنان حقیر می‌بیند که به راحتی آنرا سه طلاقه کرده است. نفس خویش را با تقوی چنان ریاضت داده و رام ساخته است که هرگز هوی و هوس بر او چیره نمی‌شود و با اینکه قدرت بر ارضاء نفس دارد و می‌تواند از غسل پاک و از مغز

گندم لذت ببرد و یا از ابریشم برای خود جامه‌ای فراهم کند اما علو طبع و غیرت و جوانمردی و عاطفه مردم دوستی و توجه به گرسنگان و فقیران و تشنگان جگرسوخته که در حکومت او زندگی می‌کنند مانع از هوسرانی و کامخواهی از دنیای فریبنده و فانی و گذرا است. آری وارستگی چون علی چنان سبکبارند که هنوز چشم خوابزده گرفتاران دنیا باز نشده آنان به سرعت از دار غرور کوچیده و در جایگاه صدق نزد پروردگار و در جنت رضوان و رضای الهی رحل اقامت ابدی افکنده‌اند و به خدای کعبه قسم که علی رستگار شد و هر آنکه علی‌گونه زندگی کند نیز رستگار است و شیعه یعنی این.

امام علی علیه‌السلام در دوران حکومت خویش بسیار حساس و مراقب بوده است که کارگزاران تحت امر در نظام اسلامی به زهد و سادگی در زندگی و معیشت مشهور و معروف باشند نه به خوشگذرانی و اسراف و تجمل‌گرایی و بریز و بیاشه‌های ملوکانه و بی‌خبری از حال فقیران و مستضعفان. چرا که کارگزار نظام اسلامی به قدرت رسیده است تا خدمت کند و رفاه عمومی و عدالت و نشاط ملی را جایگزین مصائب و بیداد و افسردگی سازد. بی‌انصافی و خودخواهانه است اگر با اغنیاء و دور سفره‌های رنگین به لذت و خوشگذرانی پردازند و در میهمانی‌هایی حاضر شوند که فقیران را از آنجا طرد می‌کنند در حالیکه با حمایت همین فقیران و با بیعت همین پابرهنگان به قدرت و منصب دست یافته‌اند و شاید عثمان بن حنیف که فرماندار بصره بود بدون توجه و تنها به رسم اجابت دعوت یک میزبان که البته سرمایه‌دار است به میهمانی او شتافته اما موقعیت اجتماعی او و آثار و لوازم چنین حضوری در چنان میهمانی آثار بس نامطلوبی بر افکار عمومی خصوصاً محرومان جامعه به جای می‌گذاشت که میبایست علی علیه‌السلام به عنوان مسئول اول در جامعه اسلامی به انتقاد از چنین ماجرای پردازد و عثمان بن حنیف را مورد نکوهش قرار دهد. خداوند بر ائمه عدل و امامان و رهبران به حق و امیران و حاکمان فرض و واجب ساخته که خود را با ضعیف‌ترین سطوح مردم جامعه سنجیده و مقایسه کنند تا مبادا فقر فقیران و نداری تنگدستان آنها را به هیجان و طغیان نکشاند.

ساده‌زیستی و قناعت پیشگی آثار اخلاقی و اجتماعی ارزشمندی دارد. اثر اخلاقی آن خشوع و انکسار قلب و رهایی از قساوت و غفلت است و نفس‌اماره سرکش با آن خوار و ذلیل و مطیع و منقاد می‌شود و به لحاظ اجتماعی نیز اگر بزرگان دین و حاکمان جامعه به آن ارزش قائل شده و عملاً ساده‌زیستی پیشه کنند مؤمنین نیز به رهبران خویش اقتدا کرده و از آنان در شیوه زندگی پیروی خواهند کرد. اعزاز و تکریم فقرا توسط حاکمان و عدم تحقیر آنان نیز دارای آثار اجتماعی مثبتی بوده و فرهنگ عمومی را به سمت ارزشهای راستین و معنوی سوق می‌دهد و از ظاهرگرایی و تجمل‌پرستی به سوی معنویت محوری و تقوی و ساده‌زیستی هدایت می‌کند.

اعتماد به نفس و جلوه‌های آن

درآمد

در این درس خواهیم کوشید تا با تأمل در بیانات و فرمایشات حضرت امیر و مولای متقیان علی علیه‌السلام خوشه‌ای دیگر از معرفت برگیریم و با یکی از عناوین اخلاقی و تربیتی در فضای دینی آشنا شویم. موضوع مورد بحث اعتماد به نفس در نهج‌البلاغه است. اما اعتماد به نفس چیست و به چه معنا می‌توان اعتماد به نفس را یک ارزش اخلاقی قلمداد کرد؟ و آیا در مجموعه ارزشهای اخلاقی و توحیدی جایی برای چنین عنوانی وجود دارد یا خیر؟ با مطالعه کتب و منابع تربیتی و اخلاقی و ملاحظه و توجه به آموزه‌های دینی می‌توان به خوبی دریافت که صفت یا احساسی تحت عنوان اعتماد به نفس امری است مثبت، خوشایند و مطلوب و منافاتی با ارزشهای اخلاقی و توحیدی ندارد. مراد از اعتماد به نفس اطمینان به توانمندیها و دانائیها و مهارتها و قابلیت‌های شخصی و اتکاء به خویشتن در برخورد و مواجهه با هر حادثه یا وظیفه است. اعتماد به نفس با خودشناسی ارتباط تنگاتنگ دارد و زائیده آگاهی و اشراف و یقین به منابع قدرت و سلامت جسمانی و روحانی و عقلانی خویشتن است. درچنین حالی فرد احساس ارزشمندی و عزت و باکفایت بودن در کارها می‌کند. کمتر دچار اضطراب و استرس شده خود را نمی‌بازد و هنگام عمل و اقدام وارد صحنه می‌شود و محکم و استوار و با اطمینان به کفایت خود بر مسائل و مشکلات فائق می‌آید. اعتماد به نفس فرد را در مسیر خلاقیت و پیشرفت سوق می‌دهد و با این انگاره مثبت از خود او را قادر می‌سازد تا به خوبی با مخاطرات دست و پنجه نرم کند. البته احساس اطمینان و اعتماد به نفس بواسطه تغییرپذیری انسان همواره در معرض کاستی

یا افزایش است. در شرایط جدید و مواجهه با مسائل نو باید به علوم و فنون و تجارب خویش بیافزاییم تا دچار سردرگمی و احساس ضعف نشویم. انجام تکالیف در حد طاقت، داشتن گروه حامی و تشویق‌کننده و کسب موفقیتها، اعتماد به نفس ما را تقویت کرده یا زمینه تولد چنین احساس ارزشمند و مؤثری را در ما بوجود می‌آورد. کسی که دچار ضعف یا فقدان اعتماد به نفس باشد از ترس شکست یا ارتکاب خطا و سرزنش دیگران، از آزمودن و خطر کردن و خلاقیت می‌گریزد و فرصتهای رشد و ترقی را از دست می‌دهد. در مقابل احساس کفایت و اعتماد به نفس فرد را به خطر کردن قادر ساخته و روحیه شهامت را در کالبد او می‌دمد. اما اعتماد به نفس در افق ایمان و توحید و در شخصیت انسان موحد از ماهیتی دیگرگون برخوردار است. یک انسان مؤمن و موحد نمی‌تواند و نباید به چیزی جز خدا تکیه کند، و اتکال و اعتماد او تنها به خداست، چرا که هر حول و قوه‌ای از خدا سرچشمه می‌گیرد و همه چیز به خدا وابسته و محتاجند و هیچ چیزی به خود متکی نیست. او اگر اعتماد و اتکال به خویش دارد نه از روی احساس استقلال و بی‌نیازی از امداد الهی است بلکه از آنروست که خود را جلوه و آیتی از کمالات حق می‌داند و بنابراین اعتماد و اتکاء به نفس در او عین اعتماد و اتکاء به خدا خواهد بود. چنین اعتماد به نفسی نه غرورآفرین است نه ملازم فراموشی و غفلت از حق بلکه با توکل به خدا و امداد الهی قویتر و باثبات‌تر خواهد بود. از آنچه گفتیم معلوم گردید که اعتماد به نفس در واقع اعتماد به قوتها و کمالات روحی است و در مواردی توانمندیهای بدنی نیز در آن نقش دارد. با عنایت به آنچه در تبیین اعتماد به نفس گفته آمد وارد نهج‌البلاغه و بیانات حضرت علی (ع) می‌شویم. با دقت در فرازهای مختلف از کلمات آنحضرت می‌توان به خوبی به ارزشهای وابسته و مربوط به این صفت و احساس پی برد و بطور ضمنی یا به دلالت التزام به ارزش و اهمیت اعتماد به نفس و ضرورت آن در زندگی فردی و اجتماعی واقف شد. در متنهای انتخابی با جلوه‌های اعتماد به نفس در خود حضرت علی (ع) آشنا می‌شویم که در عرصه‌های علمی سیاسی نظامی و یقین به حقانیت ظهور یافته است. گاه آنحضرت را در مقام شخص ناصح که به دیگران قوت قلب داده و اعتماد به نفس

آنها را تأکید می‌کند می‌بینیم و گاه راههای تقویت اعتماد به نفس را در جنگ و جهاد می‌آموزد و در جایی از تأثیر فقر و غنی در اعتماد به نفس سخن می‌گوید. ما در مطالعه خویش به نقش علم و ایمان و تقوی و یقین در اعتماد به نفس پی خواهیم برد و اینکه انسان مومن چگونه با چنین حسی می‌تواند امید به پیروزی داشته باشد و اینکه چگونه مدعیان علم و کمال و فضل فاقد اعتماد به نفس هستند و بخاطر ضعف و بی‌کفایتی باید مدام به کتمان و توجیه کردن خطاهای خود پناه ببرند.

جلوه‌های اعتماد به نفس در علی علیه‌السلام

قال علی علیه‌السلام: قَوْلَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلِّي جَادَهُ الْحَقُّ وَإِنَّهُمْ لَعَلِّي مَزَلَهُ الْبَاطِلِ.
(خطبه/۱۹۷)

و قال علیه‌السلام: وَإِنِّي لَمِنْ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ^۲ لَائِمٌ^۳ سَيِّمَاهُمْ سَيِّمَاتُ الصِّدِّيقِينَ وَ كَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَبْرَارِ. (خطبه/۱۹۳)

و قال علیه‌السلام: أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ. (خطبه/۱۸۹)

و قال علیه‌السلام: مَا ضَعُفْتُ^۴ وَلَا جَبُنْتُ^۵ وَلَا خُنْتُ^۶ وَلَا وَهَنْتُ^۷ وَأَيْمُ اللَّهِ لَا أَبْقُرَنَّ^۸ الْبَاطِلَ حَتَّىٰ أُخْرِجَ الْحَقَّ مِنْ خَاصِرَتَيْهِ^۹! (خطبه/۱۰۴)

^۱ - مزله: پرتگاه

^۲ - لومه: سرزنش

^۳ - لائم: سرزنشگر

^۴ - ماضعت: ناتوان نشدم

^۵ - لاجبنت: نترسیدم

^۶ - لاخنت: خیانت نکردم

^۷ - لاوهنت: سستی نورزیدم

^۸ - لأبقرن: حتما می‌شکافم

^۹ - خاصره: تهیگاه، پهلو

و قال عليه السلام: وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةَ بِأَذَى^۱ مِنِّي وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ^۲ وَيَفْجُرُ^۳ ... وَاللَّهِ مَا أَسْتَعْفَلُ^۴ بِالْمَكِيدَةِ^۵ وَلَا أَسْتَعْمَرُ^۶ بِالشَّدِيدَةِ^۷. (خطبه/۲۰۰)

و قال عليه السلام: (وَقِيلَ لَهُ: بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَ الْأَقْرَانَ؟) مَا لَقَيْتُ رَجُلًا إِلَّا أَعَانَنِي عَلَى نَفْسِهِ. (حکمت/۳۱۸)

و قال عليه السلام: مَا شَكَّكَتُ فِي الْحَقِّ مَذَارِيَّتَهُ. (خطبه/۴)

و قال عليه السلام: إِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ عَلَى نَفْسِي وَلَا لُبْسٌ^۷ عَلَيَّ. (خطبه/۱۰)

و قال عليه السلام: لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أَهْدَدْتُ^۸ بِالْحَرْبِ وَلَا أَرْهَبُ^۹ بِالضَّرْبِ وَإِنِّي لَعَلَى يَقِينٍ مِنْ رَبِّي وَغَيْرِ شُبُهَةٍ مِنْ دِينِي. (خطبه/۲۲)

نکته‌ها

۱- در کنار جاده حق، پرتگاه باطل نیز وجود دارد. تشبیه حق و باطل به جاده و پرتگاه یکی از تشبیهات زیبا و گویا برای تبیین جایگاه و آثار و سرانجام آندوست و اینکه پیروان حق و باطل سرنوشتی کاملاً متمایز از هم خواهند داشت. برای حق و باطل تشبیهات دیگری نیز وجود دارد از جمله تشبیه حق به آب و باطل به کف. اولی پایدار است و سودمند و دومی ناپایدار است و بی‌فایده.

۲- جاده حق همان مسیری است که خدای متعال معین کرده و به خدا نیز منتهی می‌شود. در بعد تکوینی فطرت الهی انسان از درون و در بعد تشریحی، وحی آسمانی از بیرون وجود انسان،

^۱ - آذی: زیرک‌تر، کارداتر، سیاستمدارتر

^۲ - یغدر: حيله و نیرنگ می‌کند

^۳ - ما استعفل: غافلگیر نشدم

^۴ - المیکده: فریبکاری، بدسگالی، مکر

^۵ - لا استعمر: سست و ناتوان نشوم

^۶ - الشدیدة: سخت‌گیری

^۷ - ولا لبس: و نه پوشیده ماند

^۸ - ما اهدد: تهدید نشده‌ام، مرا نترسانده‌اند

^۹ - لا اربہ: مرا نهرسانده‌اند. هراسانده نشدم

راه حق را نمایش می‌دهند و پرتگاه باطل همان شرایط و وضعیتی است که فطرت الهی مورد غفلت قرار گرفته و ناشکفته مانده است و اغراض و شهوات حیوانی نیز مشاعر باطنی آدمی را کور و کور ساخته و پذیرای وحی و تشریح الهی نیست.

۳- گاه باطل جولانی کرده و حق را در محاق و پرده قرار می‌دهد آنچنان که ابری سیاه در برابر خورشید قرار می‌گیرد یا انبوهی از کف که مانع مشاهده آب می‌شود. جبهه باطل و مطالب آن برای کسی که خواهان نور حق و طالب آب حیات آنست قابل تحمل نبوده و با آن به مبارزه برخواید خواست. باطل را می‌شکافد و مروارید حقیقت را که در صدف باطل پنهان مانده است بیرون می‌کشد.

۴- علی علیه‌السلام با معرفتی کامل نسبت به حقیقت و معارف حقانی که برخاسته از پیوند روحانی او با حضرت حق است انسان که اگر پرده‌ها کنار روند بر یقین او ذره‌ای نمی‌افزاید به ارائه حقایق می‌پردازند و با اشراف تام بر طریق حق بی‌آنکه ترس و ضعفی به خود راه دهند و از بیان حق کوتاهی نشان دهند با هرگونه باطلی می‌ستیزند. اعتماد به نفس علی (ع) در اعتماد به حقیقت و حمایت حق از حقیقت خلاصه می‌شود. نفس علی علیه‌السلام نفسی ربانی حقانی است و با روح‌القدس مؤید است. برای چنین نفسی شکست و تسلیم در برابر باطل معنا ندارد. چنین نفسی همان نفس مطمئنه است.

۵- نفس مطمئنه از شک در حقیقت فرسنگها فاصله دارد. آنچه به او نیرو می‌دهد بصیرت نافذ و یقین شهودی اوست. کسی را که گرفتار جهل و شک است یارای مقاومت و مبارزه با او نیست. براستی که باطل محکوم به شکست است.

اعتماد به نفس دادن امام به دیگران

و قال عليه السلام: يا أباذرٍ إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ فَارْجُ^۱ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ^۲ عَلَى دُنْيَاهُمْ وَ خِفْتَهُمْ^۳ عَلَى دِينِكَ فَاتْرُكْ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ وَ اهْرُبْ^۴ مِنْهُمْ بِمَا خِفْتَهُمْ عَلَيْهِ فَمَا أُخَوِّجُهُمْ^۵ إِلَى مَا مَنَعْتَهُمْ وَمَا أَغْنَاكَ^۶ عَمَّا مَنَعُوكَ! وَ سَتَعْلَمُ مِنَ الرَّابِحِ^۷ عَدَاً وَ الْأَكْثَرَ حُسْداً^۸ وَ لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ كَانَتَا عَلَى عِنْدِ رَتْقا^۹ ثُمَّ اتَّقَى اللهُ لَجَعَلَ اللهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجاً! لَا يُؤْنَسَنَّكَ^{۱۰} إِلَّا الْحَقُّ وَ لَا يُوحِشَنَّكَ^{۱۱} إِلَّا الْبَاطِلُ. (خطبه/۱۳۰)

و قال عليه السلام: وَمَا أَسْمَاعُكُمْ الْيَوْمَ بِدُونَ أَسْمَاعِكُمْ بِالْأَمْسِ وَ لَا شَقَّتْ^{۱۲} لَهُمُ الْأَبْصَارُ وَ لَا جُعِلَتْ لَهُمُ الْأَفْئِدَةُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ إِلَّا وَ قَدْ أُعْطِيتُمْ مِثْلَهَا فِي هَذَا الزَّمَانِ. (خطبه/۸۹)

نکته‌ها

۱- هنگام تبعید شدن جناب ابادر به صحرای ربه در دوران خلافت خلیفه سوم، کسانی که او را مشایعت کردند عبارت بودند از: حضرت علی، امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام، عقیل و عمار یاسر. زمان وداع که رسید حضرت امیر خطاب به ابوذر سخنانی را بیان فرمودند که موجب تسلی و قوت قلب وی باشد. همدردی، حمایت و پشتیبانی از اهل حق و دلداری دادن آنان وظیفه‌ای انسانی اخلاقی و دینی است.

۱- فَارْجُ: امید داشته باش

۲- خَافُوكَ: از تو ترسیدند

۳- خِفْتَهُمْ: از آنها ترسیدی

۴- اهْرُبْ: بگریز

۵- مَا أُخَوِّجُهُمْ: چه محتاجند

۶- مَا أَغْنَاكَ: چه بی‌نیازی

۷- الرَّابِحُ: کسی که سود می‌برد.

۸- الْأَكْثَرُ حُسْداً: بر او بیشتر حسد می‌ورزند

۹- رَتْقا: بسته

۱۰- لَا يُؤْنَسَنَّكَ

۲- نکات مهمی که در این سخنان به چشم می‌خورد و قابل ذکر است یکی مسأله خشم و غضب برای خدا است که بسیار پسندیده بوده و مورد رضایت خداست. با اینکه غالباً از خشم و غضب به عنوان کلید شر و شراره‌ای از شیطان و شاخه‌ای از جنون یاد شده است و تملک غضب و کظم غیظ جزو ارزشهای والای اخلاقی محسوب می‌شود و عالمان اخلاقی ضمن بیان اسباب مختلف خشم درصدد علاج آن هستند. اما با این وصف مواردی نیز وجود دارد که می‌بایست خشم ورزید از جمله هنگام دفاع از عرض و ناموس و دفاع از حریم دین. از میان موارد خشم ممدوح شاید برترین آنها خشم و پرخاش در برابر حاکم ظالم و گنه پیشه باشد آن هم برای خدا.

۳- حضرت علی(ع) خشم و غضب ابوذر را اینگونه توصیف فرمود اما نکته دیگری که فرمود مقایسه ترس و بیم او با نوع ترس جبهه مخالف او بود. ترس هم همواره بد نیست گاهی به خاطر حفظ چیزهایی مهم از چیزهایی باید ترسید. چنین ترسی از روی خردمندی است و با ایمان و شجاعت هم منافاتی ندارد. چرا که بعضی از بی‌باکیها و تترسیها نیز ناشی از حماقت و سفاهت است و به آن شجاعت نمی‌گویند. ابوذر از قوم مخالف خویش بر دین خود بیمناک بود نه بر دنیای فانی. ترس بر دین و تدین حقیقی او را به میدان مبارزه و عمل کشاند.

۴- نکته آخر آنکه اگر تمام درهای آسمان و زمین به روی انسان مؤمن بسته شود ولی او باتقوا استقامت ورزد وعده الهی برای نجات او محقق خواهد شد. بنابراین حق متعال بهترین و مطمئن‌ترین تکیه‌گاه انسان است.

تقویت اعتماد به نفس در میدان مبارزه

و قال عليه السلام: إِذَا هَيْبٌ^۱ أَمْرًا فَفَقَحٌ^۲ فِيهِ فَإِنَّ شِدَّةَ تَوْقِيهِ^۳ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ.

(حکمت/۱۷۵)

^۱- هَيْبٌ: ترسیدی

^۲- فَفَقَحٌ: خود را بیفکن، وارد و واقع شو

^۳- تَوْقِيهِ: ترسیدن

و قال عليه السلام: من أحد^۱ سنان^۲ الغضب لله قوى على قتل أشداء الباطل.
(حکمت/۱۷۴)

و قال عليه السلام: فقدموا الدارع^۳ و أخرجوا الحاسر^۴ و عضوا^۵ على الأضراس^۶ ...
و عضوا^۷ الأبصار فإنه أربط للجأش^۸ و أسكن للقلوب و أميتوا الأصوات فإنه أطرده للفشل^۹.
(خطبه/۱۲۴)

و قال عليه السلام: تزول^{۱۰} الجبال ولا تنزل^{۱۱}! عض^{۱۲} على ناجذك^{۱۳}. اعرالله^{۱۴} جمجمتك تد^{۱۵}
فی الأرض قدمک إرم^{۱۶} بیصرک أقصى القوم و غض بصرک و اعلم أن النصر من عند الله سبحانه.
(خطبه/۱۱)

نکته‌ها

۱- انسان عاقل و شجاع مغلوب ترس نمی‌شود و بر آن غلبه می‌کند به جای آنکه ترس او را
از میدان بیرون کند. او ترس را از میدان بدر می‌کند.

۱- أحد: تیز کرد

۲- سنان: سرنیزه، تیزی هر چیزی

۳- الدارع: زره پوشیده

۴- الحاسر: آنکه کلاه خود ندارد

۵- عضوا: بفشارید

۶- أضراس: دندانها

۷- عضوا: فرو خوابانید

۸- أربط للجأش: بر دلیری افزاینده‌تر است

۹- أطرده للفشل: سستی را زداینده‌تر است

۱۰- تزول: (اگر) کنده شوند

۱۱- لا تنزل: از ترس از جای نرو، استوار باش

۱۲- عض: فشار

۱۳- ناجذ: دندان

۱۴- اعر: عاریه بده

۱۵- تد: میخکوب کن

۱۶- إرم: بیفکن

۲- ترس قبل از اقدام و تجربه صحنه عمل و مبارزه به موهوم بودن نزدیکتر است خصوصاً در مورد کسی که استعدادهای خود را به خوبی نشناخته است و یا به احساس خود کم‌بینی یا بزرگ‌بینی دشمن یا مشکل خود دچار است. پیروز در مبارزه کسی است که رفتار انفعالی را کنار گذاشته و فعالانه ابتکار عمل را به دست می‌گیرد. ترس و تعلل و فرصت‌سوزی نتیجه‌ای جز شکست و ذلت ندارد.

۳- در مقابل دشمنان سرسخت نباید کوتاه آمد. گاهی واکنش ضعیف ما دشمن را اغوا کرده و او را بر تجاوز حریصتر می‌سازد. در چنین مواقعی می‌بایست شعله خشم را تیزتر کرده و آنچنان توفنده بر او تاخت که امیدی به مقاومت نداشته باشد.

۴- در جنگ‌های تن‌به‌تن و روبروی آنچه بیش از هر چیز در پیروز شدن مؤثر است داشتن روحیه بالا و توأم با اعتماد به نفس است. از این رو حضرت علی علیه‌السلام در کنار آموزش تاکتیک‌های نظامی و تکنیک مبارزه به عواملی که در سکون قلب و رفع سستی نفس مؤثر است توجه خاص دارند. دندانها را بر هم فشردن، خشم را در درون شعله‌ور کردن، پای بر زمین میخکوب کردن و در عین حال آرامش و خونسردی خود را حفظ کردن^۱ با گوشه چشم به دشمن نگریستن و از فراوانی دشمن چشم‌پوشیدن و کاسه سر را به خدا عاریت دادن از جمله آموزش‌های رزمی آن حضرت است.

اعتماد به علم و یقین

و قال علیه‌السلام: لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَيَقِينَكُمْ شَكًّا إِذَا عَلِمْتُمْ فَاَعْمَلُوا و إِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا.

(حکمت/۲۷۴)

^۱ - در خطبه ۶۶ نیز نکات جالبی در زمینه آموزش نظامی فرموده‌اند

نکته‌ها

۱- همانطور که تحصیل علم و یقین لازم و ضروری است، حفظ و نگاه‌داری آن نیز بس مهم است. بی‌معنا و نابخردانه است که علم و یقین حاصل شده را به جهل و شک مبدل سازیم و اعتبار آنها را بی‌دلیل موجه نادیده انگاریم.

۲- توانایی و قدرت در عمل مرهون علم و یقین است. اما کسانی که اهل عمل نیستند با اینکه به درستی و ضرورت کار علم و یقین دارند، چنین کسانی در بیابان تعارض و نفاق و سست عنصری سرگردانند. و کسانی که در گرداب شکاکیت و لا ادری‌گری فرو افتاده‌اند و بر این بیماری ذهن اصرار می‌ورزند بی‌گمان اعمال و رفتارشان نیز بیمارگونه خواهد بود.

۳- وقتی عقل نظری دچار شک و شبهه شد، تلاش عقل عملی نیز در درک ارزش کارها و ضرورت پیگیری آنها عقیم می‌ماند.

۴- آنچه می‌تواند علم و یقین را نقض کند نه جهل و شک است بلکه علم و یقین دیگر می‌تواند چنین کند. پس در صورت نبودن نقض‌کننده علم و یقین می‌بایست بر طبق مفاد آن عمل کرد.

تأثیر فقر و غنی در اعتماد به نفس

و قال عليه السلام: الْفَقْرُ يُخْرِسُ^۱ الْفَطِينَ^۲ عَنِ حُجَّتِهِ^۳ وَالْمُقِلُّ^۴ غَرِيبٌ فِي بَلَدِيهِ. (حکمت/۳)

و قال ايضاً: الْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنٌ وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ. (حکمت/۵۶)

و قال ايضاً: إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ^۴ مَخَاسِنَ غَيْرِهِ وَ إِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَخَاسِنَ

نَفْسِيهِ. (حکمت/۹)

۱- يُخْرِسُ: گنگ کند، در گفتن کند می‌سازد

۲- الْفَطِينُ: زیرک

۳- الْمُقِلُّ: فقیر، تهیدست

۴- أَعَارَتْهُ: به او عاریه می‌دهد، می‌بخشد

نکته‌ها

۱- هر چند با توجه به آثار متفاوت فقر و غنا در نفوس انسانها نمی‌توان حکمی کلی در مورد خوبی یا بدی هر یک از آندو صادر کرد و شدت و ضعف فقر و غنا هم در تفاوت آثارشان مؤثر است. با این وجود از آنجا که فقر، فی‌نفسه نوعی نقص و کمبود است و در اعتماد به نفس، انسان با توجه به داراییهای مادی و معنوی خویش می‌تواند احساس قدرت و کفایت در کارهایش نماید از اینرو فقر می‌تواند در مواردی به طور نسبی افرادی را دچار تزلزل و ناتوانی سازد.

۲- یکی از اقسام خودپنداری، خودپنداری اجتماعی است یعنی دانستن و پی بردن به نوع نگاهی که دیگران به ما دارند. از آنجا که فقیر احساس می‌کند که دیگران به دیده‌ی تحقیر به او می‌نگرند و اهمیتی برای او قائل نیستند. این احساس سبب می‌شود که چه بسا این حقارت را تعمیم داده و به فکر و توان استدلال خویش نیز سرایت دهد و خود را فردی تماماً حقیر و ناتوان ببیند. البته انسانهایی که با ایمان و خرد و عشق به سرای جاوید زندگی می‌کنند اگر فقیر هم باشند چون بدان راضی هستند و قضاوت دیگران نیز برایشان مهم نیست از این مقوله برکنارند.

اعتماد به نفس مؤمن

و قال عليه السلام: إِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ مَا لَمْ يَغْشَ^۱ دَنَاءَهُ ... كَأَنَّ الْفَالِحَ^۲ الْيَاسِرَ^۳ الَّذِي يَنْتَظِرُ^۴ أَوَّلَ فَوْزِهِ^۴ مِنْ قِدَاحِهِ^۵ تُوجِبُ لَهُ الْمَغْنَمَ^۶ وَيَرْفَعُ بِهَا عَنْهُ الْمَغْرَمَ^۷ وَكَذَلِكَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ الْبَرِيُّ مِنْ الْخِيَانَةِ يَنْتَظِرُ مِنَ اللَّهِ إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ: إِمَّا دَاعِيَ اللَّهِ فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لَهُ وَإِمَّا رِزْقَ اللَّهِ فَإِذَا هُوَ دُوَّ أَهْلٍ وَمَالٍ وَمَعَهُ دِينُهُ وَحَسْبُهُ. (خطبه/۲۳)

۱- مالم یغش: مادام که مرتکب نشده

۲- الفالج: پیروز در مسابقه

۳- الیاسر: قسمت‌کننده شتر

۴- فوزه: فیروزی و غلبه

۵- قِدَاح: تیر قمار

۶- المَغْنَم: سود

۷- المَغْرَم: ضرر

نکته‌ها

۱- در کلمات حضرات معصومین (ع) فراوان به چشم می‌خورد که مؤمن را بدور از خیانت توصیف کرده‌اند و خدای متعال نیز در قرآن کریم اهل ایمان را از خیانت نهی فرمود است آنجا که فرمود: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَّا نَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (انفال ۲۷). البته خیانت نسبت به خدا و رسول همان معصیت خدا و رسول است همانطور که در روایات تفسیری آمده است^۱ و اما نسبت به سایر مؤمنین می‌توان به خیانت در اسرار و اموال و نوامیس که به امانت و ودیعه سپرده شده اشاره کرد.

۲- پاک بودن مسلمان مؤمن از تمام انواع خیانتها در واقع حاکی از کمال نورانیت و قرب او به حق و بهره‌مندی وافر از فضل و هدایت و توفیق الهی است. چنین کسی که در تمام صحنه‌های نبرد با شیطان و نفس‌اماره پیروز و سربلند از امتحان بیرون آمده است چه مرگ به سراغش آید چه زندگی، در هر دو حال احساس سعادت می‌کند و شاهد نیکبختی را در آغوش گرفته است.

۳- در دوران جاهلیت شتری را می‌کشتند و برای تقسیم گوشت آن به مسابقه تیراندازی متوسل می‌شدند، هر کس که تیر او به هدف می‌خورد سهم بیشتری از گوشت شتر داشت. از این‌رو هر کسی دوست داشت که همان آغازین تیری را که رها می‌کند به هدف زده برنده مسابقه باشد^۲. انسان مؤمن پاک از پستی و خیانت نیز به واسطه آنکه به وظیفه خویش عمل کرده خوف و هراسی ندارد بلکه امیدوار به پیروزی و فلاح است. اگر با مرگ، دعوت حق را لیبیک گفت به یکی از دو خوبی دست یافته و اگر زنده ماند و روزی فراوان نصیبش شد و صاحب همسر و فرزند گردید با اینهمه دین و شخصیت خود را نگاه داشت به خوبی دیگر نائل شده.

^۱ - محمد محمدی ری‌شهری، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۷.

^۲ - محمد دشتی، ترجمه نهج البلاغه، پاورقی ص ۶۹.

مدعیان علم و فاقد اعتماد به نفس

و قال علیه السلام: رَجُلٌ قَمَشٌ^۱ جَهْلًا مَوْضِعٌ فِي جَهْلِ الْأُمَّهِ ... قَدَسَّمَاهُ النَّاسُ عَالِمًا وَلَيْسَ بِهِ ... جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِيًا ضَامِنًا لِتَخْلِيصِ مَا لَتَبَسَ عَلَى غَيْرِهِ فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ هَيًّا^۲ لَهَا حَشْوًا^۳ رَثًّا^۴ مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قَطَعَ بِهِ فَهُوَ مِنْ لَبْسِ الشَّبَهَاتِ فِي مِثْلِ نَسْجِ الْعَنْكَبُوتِ لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ فَإِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَخْطَأَ وَإِنْ أَخْطَأَ رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ ... لَمْ يَعْضَ عَلَى الْعِلْمِ بِضُرْسٍ قَاطِعٍ ... وَ إِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ اِكْتَمَّ بِهِ^۵ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ. (خطبه/۱۷)

نکته‌ها

- ۱- کسانی که فاقد علم و معرفت کافی باشند و به گزاف تکیه بر جای بزرگان زده باشند به زودی خود را رسوا ساخته و با فضاحت به گوشه‌ای خواهند خزید. چرا که ادعای صرف بدون داشتن صلاحیت و کفایت لازم یعنی حرکت در مسیری تاریک و خطیر.
- ۲- کسانی که اصرار بر حرکت در چنین مسیرهایی دارند و بدون شرایط لازم به پیش می‌روند طبیعتاً اگر به بن‌بست برسند یا به خطای خود واقف شوند، جهل و خطای خود را کتمان می‌کنند.
- ۳- یکی از معضلات فرهنگی و اجتماعی آنست که کسانی که توان اظهار نظر و اداره کاری را به نحو کارشناسانه ندارند بر مسند کار می‌نشینند و گذشته از آنکه خود را خوار و مبعوض در نظر عام و خاص می‌سازند، صدمات فراوانی را بر پیکر جامعه وارد می‌آورند.
- ۴- شاید یکی از علت‌های روی کار آمدن چنین افرادی سستی و غفلت خواص از سویی و حمایت و پذیرش آنان توسط عوام باشد. روی کار آمدن شایستگان یک ضرورت دینی و اجتماعی است.

^۱ - قمش: فراهم آورد از هر جا، به هم بافت

^۲ - هیأ: آماده می‌کند (جواب ان شرطیه)

^۳ - حشوا: سخنان پوچ و توخالی و زائد

^۴ - رثا: سست و دروغین و ضعیف

^۵ - اکتتم به: آنرا می‌پوشاند

برداشت

در بخش جلوه‌های اعتماد به نفس در شخص حضرت علی(ع) با قاطعیت و صراحت و یقین در هر زمینه‌ای که نوعی قدرت و کمال محسوب می‌شود خود را دارای آن ویژگیها و کمالات معرفی فرمودند و البته باید توجه داشت این‌گونه خطابات نه در مقام خودستایی و فخرفروشی است که گفته‌اند: «کار پاکان را قیاس از خود مگیر» بلکه امام برای اتمام حجت بر مردم و تعمیق فهم امت در موضوع امام‌شناسی و درک مقامات انسان کامل که خلیفه خدا بر روی زمین است و مظهر اتم صفات کمالیه خداوندی است سخن می‌گوید. اصولا امامان و انسانهای واصل به قرب فرایض و قرب نوافل همه آثار و افعالشان حقانی است وقتی ببینند به نور خدا می‌بینند وقتی بشنوند به سمع الهی می‌شنوند و آنگاه که بگویند گویی خدا از زبان آنان سخن می‌گوید و آنان لسان و زبان و بیان خداوندند. بنابراین کسی که پیامبر (ص) در وصف او فرمود: «علی مع الحق و الحق مع علی» طبیعی است که به سهولت و البته در کمال اخلاص خود را بر مسیر و جاده حق چیره و مشرف ببیند که نه تنها خود در مسیر حق است بلکه هر آنکه در این مسیر و منازل آن باشد می‌شناسد. و تعبیر «انی لعلی جاده الحق» به خوبی این معنای جامع را حکایت می‌کند. و البته اعتماد به نفسی که محصول چنین مقام قرب و نیل به درجات عالی عرفان و توحید و توکل به حق است قابل مقایسه با آنچه ما در مراتب مادون داریم و احساس می‌کنیم نخواهد بود.

با عنایت به نکته فوق روشن می‌شود که چگونه حضرت علی(ع) در بعد علمی مدعی توان پاسخ‌گویی به هر سئوالی است که از او پرسند آری آنان به واسطه قابلیت ذاتی که معلول کمال ایمان و تقوی و پیوستگی با حق است علومی را از خداوند دریافت می‌کنند که به علوم لدنی و شهودی معروف است چنانکه در کریمه قرآن آمده است که: «تقوالله و یعلمکم الله»

بلکه علم‌الکتاب در نزد آنان است و رسول اکرم نیز فرمودند: «أنا مدينة العلم و علی بابها» پس علی (ع) باب معرفت و علم نبوی است و این علوم با علم الله مرتبط است و به اذن الله همه چیز چنانچه اراده کنند برایشان معلوم می‌شود. و البته اینکه فرمودند من به راههای آسمان نسبت به طرق زمین داناترم نه به این معناست که احاطه و اشراف به عالم طبیعت ندارم چرا که کسی که به مراتب عالیه وجود و عوالم، مافوق طبیعت احاطه علمی داشته باشد به طریق اولی بر مراتب مادون احاطه خواهد داشت. بلکه شاید این تعبیر نوعی تعبیر کنایی و به منظور مبالغه و بیان گستره و عمق علمی آن حضرت باشد.

یکی از دلایل پیروزی و تفوق انسان بر خصم و رقیب علاوه بر توانمندی بیشتر و اعتمادبه نفس، نقاط ضعفی است که در طرف مقابل وجود دارد و از آن جمله است نداشتن اعتماد به نفس کافی و احساس ضعف و زبونی و خود کم بینی و ناشیانه عمل کردن و نداشتن مهارت در مبارزه و علی علیه السلام سر غلبه خود بر هموردان خویش را در این می‌بینند که آنان خود با عدم مهارت یا احساس زبونی و عدم اعتماد به نفس، او را در پیروزی یاری داده‌اند.

شاید یکی از دلایل چیرگی حضرت امیر(ع) اعتماد و یقین صددرصد به حقانیت راه و هدف و نداشتن کوچکترین شبهه و تردید در دین باشد. از این رو هرگز در مقام جنگ و در مقابل شمشیر خصم بر خود هراس راه نداده و بی‌باکانه و بنیان کن یورش می‌برد. اما دشمن او یا در جهل است یا در شک یا فارغ از علم و جهل و شک و بی‌توجه به صحت و سقم راه و هدف به دنبال شهوت و شهرت است و چنین انسانی نمی‌تواند تا پای جان بجنگد و نهایتاً مقهور و مغلوب خواهد شد خصوصاً که مبارز مقابل او با یقین بجنگد و مرگ را به سخره گرفته باشد و شهادت را احدی الحسنین بداند.

توصیه‌ها و دلداریهایی که حضرت علی علیه السلام به جناب ابوذر داده‌اند بسیار آموزنده و امیدوارکننده‌اند و در واقع حضرت علی علیه السلام همانگونه که خود به این وصایا عامل و معتقد بوده‌اند وظایف مؤمنین مجاهد را چنین تشریح می‌کنند و از صحابی مخلص خویش می‌خواهند

که به لوازم ایمان خویش پای‌بند باشند و از مصائب راهی که در پیش گرفته‌اند نهراسند و احساس ضعف نکنند. البته ابوذر شاگرد موفق علی (ع) است و اهل شعار صرف نیست. خشم و برخورد او با دستگاه حکومت جور از سر ایمان و صدق است. اما ابوذر شاید در این راه تنها است و کمند کسانی که چون او بیندیشند و عمل کنند و در عمل نیز صریح باشند و تحمل تاوان این شدت برخورد را داشته باشند. از این رو جا دارد که مولای متقیان در مقام تقویت روحیه و تأیید ابوذر و ترغیب به استقامت در طریق توحید و ولایت مداری آن بیانات را ابراز دارند که: ابوذر! دل قوی‌دار، تو برای خدایت خشمگین شدی و از همو چشم امید داشته باش. آنها به خاطر دنیایشان از تو هراسانند و تو به خاطر دینت از آنها بیم داری. از آنها به خاطر دینی که برایش بیمناکی بگریز. آنها ایند که در واقع به تو محتاجند و توجه بی‌نیازی از آنچه آنها تو را از آن (دنیا) منع می‌کنند. بزودی آنکه سود برده است معلوم خواهد شد...

یکی از نکات آموزشی در تقویت اعتماد به نفس، ورود و حضور یافتن در صحنه عمل است

زیرا چه بسا ترس و هراسی که قبل از عمل به انسان عارض می‌شود به دلیل افراطی و مبالغه‌آمیز بودن آن بیش از آنست که در مقام اقدام و عمل می‌توان تجربه کرد. به عبارتی غیرواقعی بودن پاره‌ای تصورات منشأ ترسهای موهوم و افراطی می‌شود و مانع از اقدام و دست به کار شدن می‌گردد. در چنین مواقعی باید خود را در امری که مهیب و ترسناک جلوه می‌کند واقع بسازیم. حال چنانچه مجاهد رزمنده با این روحیه خطر کردن از خشمی برافروخته به خاطر خدا برخوردار باشد و به نصرت الهی باور داشته باشد قطعاً نیروی بیشتری برای مبارزه کسب خواهد کرد و بر سر سخت‌ترین دشمنان خویش چیره و پیروز خواهد شد.

یکی دیگر از عواملی که اعتماد به نفس را قوام داده و احساس آنرا ممکن و بلکه حتمی می‌سازد مسأله علم و یقین است. اگر انسان به چیزهای علم و معرفت حاصل کرد و یقین به درستی و ضرورت آن داشت در مقام عمل و اقدام دچار تردید نخواهد شد. اعتماد به نفس در واقع اعتماد به نفس تهی از علم و یقین نیست. اعتماد به نفسی است که مسلح به علم و استوار بر پایه یقین است. از این رو اهل ایمان و باور باید قاعدتاً افرادی دارای اعتماد به نفس و قوت روح و

اراده راسخ باشند که وقتی دست به کاری می‌زنند امید آن دارند که چون تیراندازی ماهر در اولین پرتاب تیرشان را به هدف زنند و این روحیه البته نصیب کسانی خواهد بود که برخلاف لوازم ایمان و یقین خویش مرتکب گناه نشده باشند و خود را به پستی نکشاند باشند که چنین وضعی روح را ضعیف و اراده را سست و امید پیروزی را به یأس مبدل خواهد کرد.

در بیانات حضرت علی(ع) به عوامل دیگری برمی‌خوریم که در ایجاد و تقویت اعتماد به نفس نقش‌آفرین هستند از جمله تمکن مالی و غنای مالی. از اینرو کسی که در فقر باشد احساس فقر مادی می‌تواند در جنبه‌های روحی اثر منفی گذاشته و منجر به احساس ضعف روحی و روانی شود و فرد را از قاطعیت در سخن باز دارد و به طور کلی اگر دنیا به کسی رو کند محاسن دیگران را به او می‌دهد و اگر از کسی روی برگرداند محاسن خود او را نیز از او سلب می‌کند.^۱ برای مطالعه و تحقیق بیشتر به منابع ذیل مراجعه شود.

- رموز اعتماد و اتکاء به نفس. رابرت آنتونی، ترجمه اسماعیل کیوانی
- به خود اعتماد کنید. پترلستر، ترجمه محمدحسین سروری
- روان‌شناسی کم‌رویی، غلامعلی افروز
- رسالت اخلاق در تکامل انسان، موسوی لاری
- مباحثی در روان‌شناسی و تربیت کودکان و نوجوانان، غلامعلی افروز
- فصلنامه با معارف اسلامی آشنا شویم، جوان و اعتماد به نفس، محمود سبحانی نیا بهار

۱۳۸۰ شماره ۴۸

- همان تابستان ۱۳۸۰ شماره ۴۹

^۱ - محمد دشتی، ترجمه نهج البلاغه، حکمت ۹ ص ۶۲۴